

حليمك بک مکتب کلایشنن

منتخت

لِسَانُ الْفَارَسِيِّ

مُكَلَّفٌ وَرَوْخَنٌ

مکاتب رشیده ناک صوک سنه لیله اعدادیارک ایلک سنه لیله
مخصوص اویاق اوزدہ ترتیب ایدشدره

قسم - ۲

محرری
دارالعلینین معلمین ندن

احمد جواد

طابع و ناشری



امانبر ۱۳۲۷



حلیلک بی مکتب کیا ندن

منتخت

سَنَافَارِي

مَكَافِرُ وَجْهٍ

مکاتب رسیده نک صوک سه لیله اعداد بیلک سنه لیله
خصوص اویان او زره ترتیب این شد.

قسم - ۲

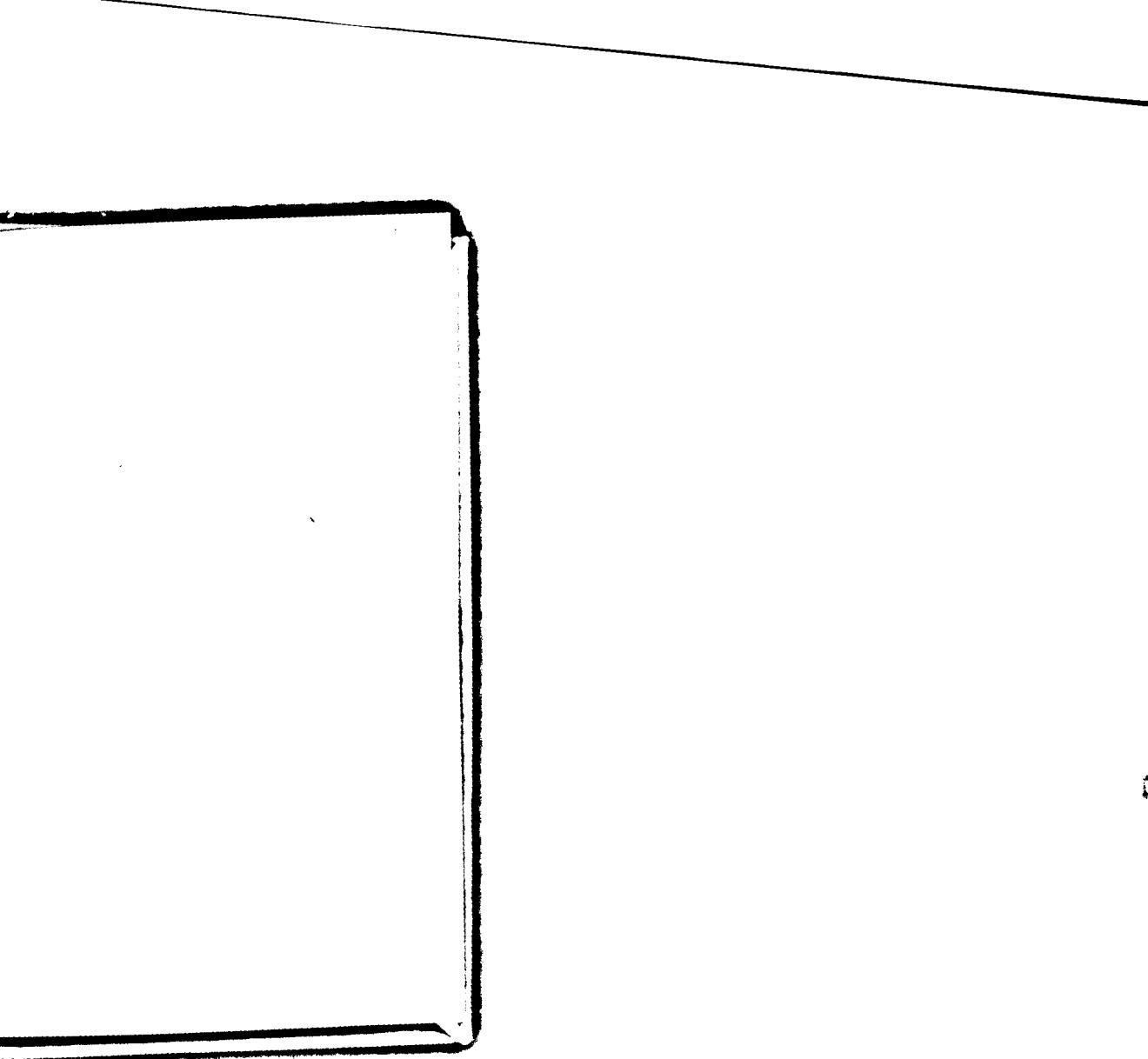
محرری
دارالعلمين مکتبه ندن

احمد جواد

طبع و ناشری



استانبول ۱۳۲۷



حلینک بی کتابخانه

منتخب

لِسَانُ الْفَارَسِيِّ

مُكَافَةٌ وَنُصُقٌ

مکاتب رشدیه نک صود سنه لیاه اعدادیه ایله سنه لیه
خصوص اویان اوژره ترتیب ایدلشدر.

قسم - ۲

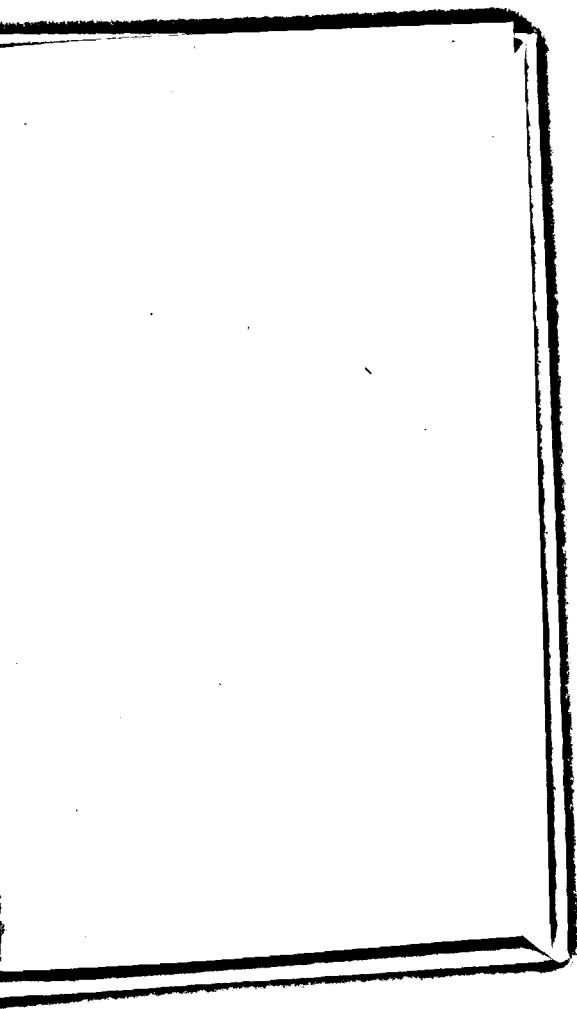
محرری
دارالعلمين معلمین

احمد جواد

طبع و تاشری



استانبرل ۱۳۲۷



حلبک بی کت کلائندن

مختب
2351 ۷/۱۰ خورشیدی

لشان فارسی

فهرست محتوی

مکتب رشدیه سونی سعادیه احمد ابراهیم الک سعادیه
محصول اولی اوزرہ ترتیب ایندھرو

قسم - ۲

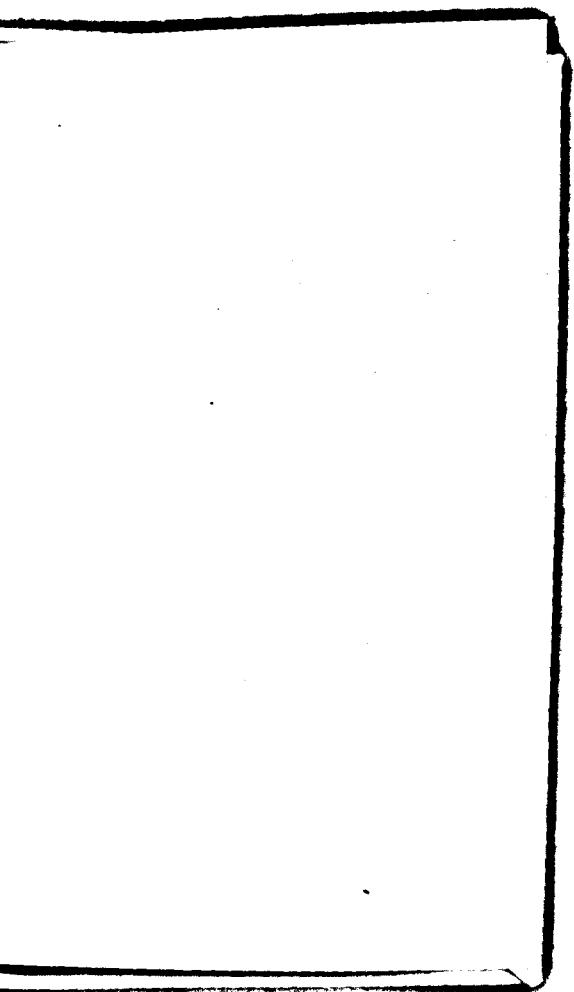
محرری
دارالتحفین مصلیل نهان

امد جواد

طابع و ناشری



اکتوبر ۱۳۲۷



Hamza Müslüm
İmam-Hatip Okulu
11-2-1966
KONYA

ایکی سوہ

لسان فارسینک تحصیله احتیاجز نه درجه قطعی و مبرم ایسے
شتمدی به قدر بتحقیل ایجوز وجوده کتیر دیکمر آثار او درجه
نا کافی در . بو کفایت سر لک جمله نک تصدیق نه دو . بو کا بناء
بو لعیف و آهندگار لسانک تحصیلی تسیل و تأیید ایده جک
بر اصول تحریسه قویوالم . انکایز جه و فرانز جه بازیش ایکی
مهم آن ره دسترس اولدم . یونلدن امکان دائرة منده استفاده به
واذ متفقی بر اصولی عثمانی شاکر داشت سوبیه ادارک و معلوماتیه
موافق بر حاله کتیر مک غیرت ایتم . « لسان فارسی » نامیه
نقل و تالیف ایدیکم اثر لک بر تجی قسمی طبیعی فارسینک لهجه
مستعمله خیل آیشیدرر ، ایکنچی قسمی ایسے اسلوب ادبی
ایله کسب ایسیت ایتدید .

منتخاتمک قسم اعظمی ، عموم جهان ایدیه قدر بلند عرقانیه ،
کالات و جدانیه ایله بحق حائز تقدیم بروولک « سعدی » نک
کستان و بوستانند اقطاف ایدیاش از هار صاف ترا هندر .
مطول شرحارک تقدر صیغی اولدقاری معلوم در ،
او نک پیون الزم کوردیکم ایضاحات ایله اکتفا ایتم ؛ فرائیک

ه ابراهیم حامی

کتابخانه اسلام و عسکری - تجارت زاد

۴۶ باب عالی جاده‌سی

«مطبوعه خیریه» و شرکای

رسی فرده
اکنزی
سُو الاره
بریله جک
اولور.
ایجنون
اولونور
تیار عد

ج.

کام سعادت بدن

حکایت

یک از وزرا پسری کودن داشت؛ اورا پیش یک از داشمندان فرستاد که: «مر این را تربیتی کن مگر عاقل شود.» (داشمند) مدی تعلیم شد کرد، مؤثر نبود؛ پیش پذیرش کنی فرستاد که: «این عاقل نمیشود هر آدیوانه کرد.» تیارین — ۱ توربکه به ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

۱ — (مر) لفظی، رانک لاحق اولویتی اسم وبا ضمیر لره علاوه ایدیلیر بر لفظ زائد در.

۲ — توربکه: « تربیه ایتسون ده عاقل اولسون منصب به بر عالک یاسه کوندردی » طرزنده نایله سو بله نیکی حالمه غارسیده خطاب ایله « تربیه ایتده عاقل اولسون دیبه بر عالک یاسه کوندردی » صورتنه افاده اولونور.

۳ — (تلیمیش کرد) چلهستنده کی (ش) غائب ضمیر مفعوله د « آنی » معناسته لکش اولور.

۴ — (تربیتی) کلهستنک یاسی تکیه ایجنوند. توربکه ده رونک افاده سئی تأمین ایده جک ارادات یوقدر .. بلا ارادات (تربیه) کلهستنک افاده حرامه کاف اولور.

المشکل موقع نده حر که وضعه اهیت ویردم؛ کاف فا
ایک خط ایله کاف عریض ایندیرمک چالشدم
حکایه لدن حوگره لسان فارسی ایله ایراد اولونان
ینه فارسی اوله رق طلبیه جوابیه ترتیب واعطا ایند
اولو رسه علی جهندن ده بیوک بر مارسه تامین ایدیام
ترجمه لره کانجه کاملاً کستاندن انتخاب ایدیاکلری
آنلری ایفا ایندیرمک پاک قولایدر .
بو تشیم کوچوک بر خطوهه ترق صورتنه ناق
و خطالوم بوشیده سماحت بیوو و لورسه کندیتی ه
ایدم .

حکایت

حکیمی پیران را پند همی داد که : « جانان بدر ، هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتمادرا نشاید و جاه آز دروازه بدر گرد و سیم وزر در محل خطرست : یا دُزد بیکار بَرَاد ویا خواجه بتقادیر بخورد ؟ اما هنر چشمۀ زاینده است و دولت پاینده ؛ واگر هنرمند از دولت بیفتد غم نباشد که هنر در پس خود دولتست . هنرمند هر جا که رُود قدر بیند و در صدر نشیند و بی هنر هر جا که رُود لقمه چیند و سختی بیند

تمrin — ۳ تورکجه ترجمه ایدیکر .

اضاحل

۱ — (پیران را == اوغلاره ، یعنی اوغلاریشه . پیران خود را تقییر نموده در .)

۲ — (جانان بدر == ای پدر اک جانلری ، یعنی ای پدر کزک جانی کی سودکلری)

۳ — (آموزید که == اوکردنگر ، فیرا + بوراده . که) تعلیل ایجون کلشدو .)

۴ — (پدر رفت == برون رفت ، طیشواری چیقمق ؛ جاه از دروازه بدر رُود == منصب شهر تائیستن طیشواریشه چیقه ماز .)

۵ — (در محل خطرست == تهلکه محلنده در . یعنی تهلکجه مفروض در)

نر باشد .

ر باشد .

تر باشد .

خر باشد .

قابلیت

صراععک

تئاکید

ه دهازیا .

رضمیر در .

بعنی مکدد

قطعه

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اُ
هیچ صیقل ننگو نداند کرد آهی را که بد گه
سک بدربای هفتگانه مشوی که چو تر شد پلید
خر عیسی گرن بکه بَرَّند چون بباید هنوز -
تمدن - ۲ تورکجه ترجمه ایدیکر .

اصحاح

- ۱ - (قابل) فازیته ممکن معناسته دکل مستعد
معناسته کلیر .
- ۲ - (تربیت را = تربیه کن) . بوصورله ایکنچی
معناسته شود : (آنک اوززنه تربیه نک تأثیری اولور)
- ۳ - (داندکرد = نشواندکرد . ایده من ، قیله ماز
و س - هفتگانه ، بیدی قات معناسته در ، دکڑک و س
ایجون کبیرلش برصفت اوشن اولور) .
- ۴ - (مشوی ، شتن دن = بیناما) .
- ۵ - (چو تر شد پلید تر باشد = ایصالاندیش تقدیر
مردادار اولور) . برخی تر ایصالق معناسته صفتدر .
- ۶ - (دینجی مصراعده ک (ش) خر عیسایه راجع
(کر خر عیسی را) تقدیرنده اولور .
- ۷ - صوک مصراعک معناستی : (کلامیک زمان
عوتدنده بنه اشک اولور) .

سخت است؛ معنایی: اقبال و منصبden صوکره حکم آلتنه کبرمک و نازه
آلیمشن اولان ایجون خلقک جورنی بکمک کوچدار. ۲ — (هر کس اذ کوشة فرا رفتند= هر کس برکوشیدن چیقوب
اطرافه طاغیلیدی؛ فرا مختلف جهتله کوسترمک اوژده قولالایشدر،)
۳ — (ایکنچی یتیک صوک مصراوی: مال پدر را به روز
خرج توان کرد = تقدیرنده در = بابا مالی اون کونه صرف
اینک مکندر. باش طوفده کی «که» نزرا متناسبه در.)

سؤالها

(۱)

پسری کودن که داشت؟ اورا پیش که فرستاد؟ برای چه
چیز؟ آیا این پسر عاقل شد؟ نهایات الام داشمند چه کرد؟ داشمند
را که دیوانه کردانید؟

(۲)

آیا صیقل آهن بد کهور را نکو تواند کرد؟ کرسکرا بدروها بشویند
(آیا) پاک باشد؟ چه باشد؟ کر خزی یعنکه سفر کند آیا بشرف آن
شهر سرشنی تبدیل باید؟ چون باز باید چه باشد؟

(۳)

حکیمی پسرازرا چطور پند هی داد؟ سیم وزیر پیه کونه در خط
است؟ کر زدی میانی باید اینرا بیکبار ببرد و یا بتقاریق؟ کر هزمند
از دولت پیغند پر اورا غم نباشد؟ هز منل چه چیزاست؟ در غربت
هزمند چه کند؟ بایی هز چه کند؟

(۴)

چه چیز سختست؟ ووستان اذکان داشمند چه شدند؟ بایسرا و زیر؟
چرا؟ کر پسری میراث پدرخواهد چه شاید کند؟ مال بدروها چه تواند کرد؟

باجه،

کلیدز

اقبال

نده،

د،

د.

ز.

اوردن

بردن

- ۶ — (بیکار = بردهفده) ، (بتقاریق = پارچه)
تقریق جوی)
- ۷ — (زاینده = طوغوریجی) ، چشمۀ زاینده =
برچشمۀ بربیکار)
- ۸ — دوات فارسیده پادشاهان دکل ثروت و سامان و با
وجاه مهناسه کلیره .

بلیت

سخت است پس از جاه نحکم بُردن ،
خوکرده بناز جور مردم بُردن
قطمه

وقی آنفاد فتنه درشام هر کس از کوشۀ کفر رفت
روستا زادگان دانشمند بوَزیری پادشا رفت
پسرانِ وزیر ناقص عقل بگدائی بُروستا رفت

بلیت

میراث پدر خواهی ، علم پدر آموز ،
کین مال پدر خرج توان کرد بدَه رو
نمیں — ؟ تورکجه به ترجمه ایدک :
ایضا حل

- ۱ — برخی پیت نئه تعویل ایدلهجك او لورس شولیه
۲ پس از جاه نحکم بُردن خوکرده بناز را جور مردم

- ۳ — برداشت ، یوقاری طوعق ، یعنی قالببرمق دیگدر .
 ۴ — دل بهم آمدن (نای بورقوانی ، متأثرولنی ، حدتلنمک).
 ۵ — خواندن (اوقومنی ، فقط بوراده چاغیرتی) .

سؤالها

کردار استاد بلک زاده چگونه بود ؟ پسر پیش پدر چه کرد ؟
 چرا ؟ ملک چه فرمود ؟ به استاد چه کفت ؟ جواب استاد چه بود ؟
 در تربیت که اجتهد پیش باید کرد ؟ چرا ؟ آیا تدبیر استاد ملک را
 پسندیده آمد یا نه ؟

غیرین — ۵ تورکجه به توجه ایدیگز ،

۶

حکایه (ترجمه)

دیار مفریده بر مکتب معلمی گوردم : اکنی بوزل ، آسی
 سوزل . فنا خوبلو . غدار ، دیلنجی طبیعتی ، فاسق و فاجر ایدی .
 مسلمانلرک ذوق و شطاطری آنی کورمکله مختل اولور و قرآن اوقمه می
 خلفک کوکلی فارازتیردی . بر بولوك اڑک و قینز چوچوقلر آنک
 دست چفا کارنده اسیر اولوب نه کوکلک جرأتلری نه قوتوشمه
 اقتدارلری واردی . بیضآ بریتنک ییمن یاناغه طوقات اوروردی ،
 بعضاًده باشقه بریتنک بلوک کی باحاغنه اشکنجه ایباردی .

نهایت ایشیدنم که خاشقشانک بر مقداری معلوم اولدی . آنی
 دوکدیلر و قوغدلبلر و مکتبنی صالح بر کیمسه یه وردیلر . اویله حلم
 و سام بر این انسان که ضروری اولادفعه سوز سوبله سه . کیمسه
 انجیه جاک بر شی دیلندن صادر اولمازدی . فقط وقتاً که ایلک معالمک

حکایت

بک از فضلا تعلیم ملک زاده کردی و ضرب بیچابازدی وزجر بیقیاس کردی . پسر از بن طاقی شکایت پیش بدر برد و جامه از تن در دندن برداشت . پدر را دل بهم برآمد؛ استاد را خواهان و گفت : بر پرمان آخادر رعیت چندین جفا و توییخ روانیداری که پسر مرا سبب چیست؟ گفت : سخن باندیشه باید کفتن و حرکت پسندیده باید کردن . همه خلق را ، خاصه پادشاه را که هر چه بر دست وزبان ملوک رفته هر آینه با افواه گفته شود ؛ آما قول و فعل عوام را چندان اعتبار نباشد .

قطعه

اگر صد تا پسند آید زدرویش رفیقانش بک از صد ندانند و گریک ناپسند آید زسلطان زاقیمی به اقلیمی رسانند پس در هذب اخلاق خداوند زادگان اجتهد بیش از آن باید کرد که در حق عوام .

ایضاحات

- ۱ -- (کردی ، زدی) فعلی ماضی استمراری یعنی حکایت مضارع در : ایدردی ، اوورودی ، دیگدر .
- ۲ -- پیش کوهی بلادات اضافه قولاً لایلیه : اوکنه ، حضور نه دیگدر .

حکایت

پادسا زاده را نعمت بیقياس از توکه عمان بدست افتاد؛
فق و فجور آغاز کرد و مبتوری پیشه گرفت، فی الجله جیزی
نماینداز سایر معاصی و منکری که نکرد و مسکری که نخورد.
باری به نصیحتش گفتم: ای فرزند دخل آبِ روانست و عیش
آسیای گردان یعنی خرج فراوان مُسلَّم کمی را باشد که دخل
معین دارد.

قطعه

چو دخلت نیست خرج آهسته توکن
که بیگوند ملاحان سروودی :

اگر باران بکهیاران نبا رد
بسالی دجله گردد خشک روودی

عقل و ادب بیش گیر و لهو و ادب بگذار که چون نعمت
سبزی شود سختی بری و پیشانی خوری. پسر از لذت نای و نوش
این سخن در گوش نیاورد و بر قول من اعتراض کرد و گفت:
راحت عاجل بنشویش محنت آجل مُعَضَّن کردن خلاف رای
خرد مندانست.

دیدم که نصیحت نمی بذرد و دم گرم من در آهن سربر او

فورقوسی چو جو قلرک عقلنلن جیتندی وا یکنجهی معلی ملک اخلاقی
کور دیلر یکدیکر بینک شیطانی کشیده دیلر ، آنک حلمنه کو وه نهارک ترا
علم ایشبلر واکثر او قاتنه او یون ایجیون طوبالاوب او طورورول
وطوغرو او کره تله بن تخته لریخی بری بربنک باشنده قیراولر دی .

تمرين - ۶ ڈارسی به ترجمه ایدیکنز .

تسلیل ترجمه

مکتب = کتاب (ضم کاف و شده تا ایله) ، دستان = اکشی
بوزلو = ترش رو : آئی سوزلو = نلخ کفتار ، غدار = مرد
آزار (انسان ایجییچی) : فاق و فاجر = نا پر هیز کار (غیر
شفف ، معاصیدن چکمن) .

عیش مسلمانان بیدن او تیره کشتی (اوی کور مکله مسلمانلرک
ذوق و صفاتی بولاییدی + محلل او لور دی)

کرفنار = اسیر ، زهر خنده (کوللک جسارق فتح زا ایله) ، یاراس
کفتار (قو تو شق افتاداری ، یارستن مصدر ندن ، قادر او لق دی گذر) ،

باناق = رخ (ضم را ایله) ، عارض (فتح را ایله) ، طوقات = طیانچه ،
بو صوق معناسته . کلبر = با جان = ساق ، طرف = بر مقدار ،
بزدنیش و برازند = آقی د کدیل و قو غدبلر .

جز محکم ضرورت = ضروری او ملاده ، موجب آزار کس =
بر کیسه هی ایجیچک بی ، بربنک ایجینه سی موجب اوله حق بی .

هیبت = فورقو نخستین (یون ایله خالک سه ملره) = بر بخی ،
ایلک ، از سرید و رفن (باشدن ، عقلن جیدقق) ، دومین = ایکنجی ،
دو بکدیکر = بری بربنک شیطانی ، باعهاد حلم او = آنک حلمنه
کو وه نهارک ، فرام نشنن = طوبالاوب او طورورمق (مخناب جهتلر دن
بر طرفه کلوب او طورورمق) ، درست نا کرده (دال لیلرانک ضسه لریه) =
از بر لنه من ، طوغرو بالامش ، مشکنن = قیردق .

ایمیدی . بعنی بخوب کار و کفر نادن بازندگی
به دلک همچوی برش قاندی . سایر . بخوب معاشر

آن دوست (کام آثار صوره . بعنی ابراد آثار

کس را شد که (اویله بر گیمه به صوره صوره که ،

ب (ایموده)

، خرج (ابراد ، صرف معاشره در ، خرده ده
در)

(بردهن = باعث مصدره مصارعه)
که (اوکھطوت بخواه آن ، احادات ، درین است)

ار (آمادش س برخان مصدره امن)

مت بخی شود (تروت توکلم)
حق برقی (بری = کوچک مصدره افیان)

سی خس و رس (جکسان)
بعل حوزی (بخانه . سک بعنی (بخان اولورسان)

مت هامل شلوش هست آجیل محسن کردن (محسن
لهر ، محسن کردن مردمی وزمن دنکدر ، طالعه)

جوکره ن (پنجه ، میخان معاشره دور)

کرم من در آهن سرد او از بی کرد (به بیهقی
، دفعه به نایم ایمهه) ، صفت حرلاوه (طبع مسن)

، نخیه اعدام رکیل اصف بربخیل باشند ()
صفحت فان نه خنواره دنک (او زنکه مودع

است ، خنواری ایمهه ای تقدیره ایه سکا برقی
ورز خدیده (صوره کورده ، سی خبر خله
نش ، طهور و نش کورده)

از نی که ، نوی سخت گردد و زوی از مصاحت او
گردیده و در کنج سلامت بشم و قول حکماز اکار بسته که
گمته است : (نفع میبیند و نفع باقی نیست)

پس از مدن آنچه ادب شد گردد بود از لذت حاشی
صورت هدیده که پرده بازه زده بیدوحت و لفته لفته هم
اده اح . داده صفت حاشی به رآمد . مرغوت هدیده در چنین
حاشی دوچش زنلامت حرا شبد و نمک باشند .
و نیز خود گمته :

منتوی

حریف سه ده ها متنی بیدشده روز روشنگری
دراحت اهدی ، هزار از برق نماید . درستان لامه ری بول ماده
نماین . ۷ نوبت که به نزد هدیکار .

اصحاحات

- ۱ - حسب لیان (ذلیل سه سخت ، پیش چون نبوت)
- ۲ - نوی سخت همین سخت عبارد (گمته که نزک است . دن ایه)
و شده بیش چندین دهانه و کامیان قدری)
- ۳ - مدری پیش کرفت (مدری کی صفت طوفانی ، بیش
نه و سه همی صفت ایندی)
- ۴ - جیزی بعده نزد برق متنی و مکری که نکرد و مسکری که
خورد) و نوی کبه و گهر زدن همچو برشی قاتدی که ویدی

و مسکر زدن که
و مسکر این ایمه
گهر زدن)
۵ - دعل
صو کی در)
۶ - سمل
وراده که بازی
۷ - دعل
کمیت ، چمن
۸ - فارد
۹ - پشت
۱۰ - نمک
۱۱ -
کوکور و مسک
۱۲ - بز
۱۳ - را
مشهده ایه معمو
حصر و آخون
۱۴ - ده
همم آنکه صفت
و بذر صفت ده
۱۵ -
اه ای شغلی بیش
(ده گل)
۱۶ -
چخش ، نخن ای

- و مسکر لردن که ایجده دی ، یعنی بتوون کناده و کفر لردن پا عادی
و مسکراتن ایجده دیکی هیچ برشی قلادی ، سایر ، بتوون معناسته
کلشدر)
- ۵ — دخل آب روانست (کلید آف اسوده ، یعنی ایراد آف اس
سو کی در)
- ۶ — سلم کی را باشد که (اویله بر کیمیه به خصوص صدر که ،
بوراده کی یا تعریف ایپوندر)
- ۷ — دخل ، خرج (ایراد ، مصرف معناسته در ، عربجهاده
کیرمک ، چیقمنی در)
- ۸ — بارد (باریدن == یاغمی مصدر ندن ماضی)
- ۹ — پیش کیر (اوکه طوط بینی الآل ، اخذا بات ، دریش ایت)
- ۱۰ — نعمت سیدی شود (ثروت توکنیر)
- ۱۱ — سخن بروی (برون == کوتورمک مصدر ندن ؛ فائیان
کوتورودسک . یعنی ضرورت پیکرسک)
- ۱۲ — پیشانی خوری (پیشانی پیرسک . یعنی پیشان اولورسک)
- ۱۳ — راحت عاجل بخوبی منعطف آجل منعطف کردن (منعطف
تفعیلند اسم مفعولدر . منعطف کردن بر ذوق پوزمقد دیگردر . عاجل ،
حاضر و آجل . صوکره ن کلهچ ، مستقبل معناسته در)
- ۱۴ — دم کرم من در آهن سرد او از زنی کند (بن صیجانی
نفس آنکه مسونی دهیزنه تأثیر ایقهور . نصیحت حرارتنه و طبع نفس
و تبیذر صوّق دیره تعبیه ایندیلازک یک لطف بر تغییل پایامشدر)
- ۱۵ — بلع ماعلک فان لم یقلوا فایلیک (اوزریکه مودع
اولان شئی تبلیغ ایت . قبول ایخذکاری تقدیرده ایسه سکا برشی
لازم کلز)
- ۱۶ — بصورت بدیدم (صورته کوردم ، یعنی حیز فله
چیقمنی ، تحقیق ایشنس ، ظهور بوش کوردم)

اگر نمی‌کند، ترک مناسخت کردم و دوی از مصاحبت
بگردانیدم و در کنج سلامت پنجم و قول حکمار اکار بـ
کفته اند: (بلغ ماعلیک فان لم یقلوا فـا عـلـیـكـ)
پس از مدت آنچه اندیشه کرده بودم از نکتـهـ
تصورت بدیدم که پاره پاره برهم میدوخت و لقمه لقمهـ
اندوخت. دلماز ضعف حالش بهم برآمد. مرـوت ندیدم درـجـ
حالات ریـشـ درـونـشـ راـ بـلامـتـ خـراـشـیدـنـ وـ گـمـکـ باـشـیدـ
بـادـلـ خـودـ گـفـتمـ:

مشنوی

حریف سـفـلهـ درـ پـایـانـ مـسـتـیـ نـینـدـیـشـدـ زـرـوـزـ تـنـگـدـستـ
درـخـتـ اـنـدـرـ بـهـارـانـ بـرـفـشـانـ زـمـسـتـانـ لـاجـرمـ بـیـ بـرـلـهـ مـازـ
غـرـینـ — ۷ تـورـکـهـ یـهـ تـرـجـهـ اـیـدـیـکـرـ.

اضحـاتـ

- ۱ — نـعـمـتـ لـیـفـیـاسـ (فـلـاسـتـ نـعـمـتـ، یـعنـیـ چـوقـ غـرـوـتـ)
- ۲ — اـنـ تـرـکـهـ عـمـانـ بـدـسـتـ اـفـسـادـ (مـحبـهـ لـرـکـ تـرـکـهـ نـدـنـدنـ
دوـشـدـیـ یـعنـیـ عـجـمـلـنـدنـ اوـکـاـمـیرـاتـ قـابـیـ)
- ۳ — مـبـذـرـیـ پـیـشـهـ کـرـفتـ (مـبـذـرـانـیـ صـنـعـتـ طـوـرـتـیـ،
امـرـافـ وـسـفـاهـتـ صـنـعـتـ اـیـدـنـدـیـ)
- ۴ — جـیـزـیـ غـانـدـ اـزـ سـایـرـ مـعـاصـیـ وـمـکـرـیـ کـهـ نـکـرـدـ وـمـسـکـرـ
خـورـدـ (بـوـتونـ کـنـاهـ وـکـفـلـرـدنـ هـیـچـ بـرـ شـیـ قـالـمـادـیـ کـهـ یـاـ)

- درویش دینه‌من؛ بوله دیسیلک اچون چو جوگك موجود او له مى
و فعل آئینك حقيق فاعلي بوله مى لازم كباردي، بوطرز اثنایه دقت
اگلیدر، تکیل جله‌نک معناسي: درویشك هیچ او غلي او بالمشدی) ،
۳ - چو این خرقه که پوشیدام (کیمیش او له نم بخرقه دن ماعدا)
۴ - آورد (کتیردي، طوغوردي، دنیاه کتیردي معناسته
کلش او بود)
۵ - برکشتن (او غرامت، کدشتن، یکوب کیسکدر)
۶ - بزندان دراست (ایک ادات طرفت، فادسیده بوطرز
کثرنه مستعملدر)
۷ - کسر میم ایله ملك (تحت تصریفه او لان همی)، ضم
میم ایله ملك (ملکت) دیگدر.

و

حکایت

یک از بزرگان پسری شایسته داشت، وفات یافت، پرسیدند.
ش که بر صندوق تربیش چه نویسم؟ گفت: آیات کتاب حید را
عزت و شرف بیش از آنست که بر چنین جایها نویسنده بروزگار
سوده گردد و خلابق برو بگذرند و سگان برو شاشند؛ اگر
پسوردت چیزی می نویسنده این دو بیت کفایت می کند:

قطعه

و که هر که سبزه در بستان بد میدی چخوش شدی دل من
بگذرای دوست تا بوقت بهار سبزه بینی دمیده از گلک
تمرين — ۹ تورکجه ترجمه ایدیکز.

- ۱۷ — پاره پاره بزم میدوخت (پارچه پارچه اوست او دیگر دی . یعنی یا به یا به اوسته دیگر دی)
 ۱۸ — دلم بزم برآمد (کوکل بور قولای ، متأثر اولم ، آجر

ح**حکایت**

فقیره درویشی حامله بود ؟ مدت جملش بسر آمد ؟ درو را در همه عمر فرزند نیامده بود ، گفت : اگر خدای عز و صرا پسری دهد چنان خرقه که پوشیده ام هرچه ملکش ما بذل درویشان کنم . اتفاقاً زنن بسری آورد ، شادمانی آ و سفره یاران بمحض شرط نهاد . پس از چند سال که از باز آمد بمحله آن درویش برگشتم واز کیفیت حاشش برس گفتند : بزندان شجنه دراست . گفتم : سبب چیست ؟ گفته بسرش خمر خورده است و عربده کرده و خون یکیرا واز شور گرخته ؛ پدر را بعلت آن سلسله در نای و بند برپای نهاده اند . گفتم : این بالارا بدعا از خدا خواسته ا نمیزن — ۸ تورکجه ترجمه ایدکن :

ایضاحات

- ۱ — بسر آمدن (باشه کلک ، یعنی نهایته ابرمک)
 ۲ — درویش را فرزند (درویشك اوغلى ؛ بوراده

چه خواست؟ چه شرط کرد؟ آیا شرط خود را بجا آورد؟ پس از چند دروپرا چه واقع شد؟ پرسش چه کرده بود؟ این حکایت شنیده شیخ چه کفت؟

(۳)

په کونه په سر آن بزرگ داشت؟ آن پسر چه شد؟ اورا چه پرسیدند؟ چرا بر تریش آیت نویسن خواست؟ آن دو پیش که کفت بنویسند چه معنی دارند؟ از زبان که کفته اند؟

هـ

حکایه (ترجمه)

بر حریفک کوزی آغزیدی، بر بیطرک باشه کیدرک بکا بر علاج یاب دیدی. بیطرک دورت آیاقی جیوانانک کوزبه ایتدیک (سوردبیک) شیدن آنک کوزبه بجکی، آدم کوراوله. دعوای حضور حاکم کوتوردلر. حاکم دیدی که بیطرک هیچ قاختی بوق، اکر بحریف اشک او اواهه ایدی بیطرک او که کیتفرزدی.

هر کم تحریه ایدله من انسانه بیو بیوک بر ایش بیو بیو، نادم او لدقدن باشقة فقلیلر عنده خفت رأی ایله منموم اولور.

تمرین. — ۱۰ فارسی به ترجمه ایدیکر.

تسلیل ترجمه

۱ — حریف، صردک (دالک فتعیله) = (حریف، آذیغز) ۱
چشم درد کرد، یاخود در چشم درد حاست (کوزی آغزیدی،
حاست = قالقدی، پیدا اوله))

۲ — صرا دوا کن (بکا علاج یاب)

آیانک
ایسد
ازدی
سادرک
درجه
سیلمک

حکایة

سعدی
ن کدام
مشود؟
کوش
بیست؟

از خدا

ایضاحات

- ۱ --- آیات کتاب مجیدرا عنزت و شرف (کتاب مجید) عنزت و شرفی، پوراوه عنزت و شرف آیات کتاب مجید دینک قابل تابع اضافات سبیله عماره به تغیید کلیر، شمبدیکی سلاست قالان
- ۲ --- پیش از آنست که بر چین جایها نویسنده (آندن فض بیکی موقلمه از اول یعنی بیکی بر لرمه ایازمه جوانز بر افایه جن بوبوکدر .)
- ۳ --- سوده کردد (سودن) سورتوب اسکینک و مصدرندن؛ اسکیمش، بیبرانش، سیلشن اوپور.)
- ۴ --- « بد میدی شدی » فلاری ماضی است مرادی یعنی مضارادر؛ بیتردی، اوپوردی دیگدر.
- ۵ --- کل، کاف فارسینک کسره سبیله کبل و چاموردر

سؤالها

(۱)

پارسا زاده را بدست چه افتاد؟ کرد ارش چکونه شد؟ شیخ بوی چه کفت؟ چون دخل؟ است خرج چکونه پاید کرد؟ للاحاظ سروودی کویند؟ اکر کسی پیش از دخل خرج کند نعمتش چ احوال آن کس چطور شود؟ آیا پسر نصیحت شیخرا داده اورد؟ چه اعتراض کرد؟ پس شیخ چه کرد و کدام قول را کار پس از مدنی بجهه اتفاق افتاد؟ شیخ اورا آیا ملامت کرد؟

(۲)

کحامله بود؟ آیا درویش را فرزند آمد بود؟ درویش

- ۳ — وعده را خلاف کردی (وعدیک مخالف حرکت ایتدل)
 ۴ — کفنا (جواب ویردی) پاخود دد جوابش کفت (جواب آن سویله‌دی)
 ۵ — یکان (مساوی) :

هـ

حکایت

پارسانی بربک از خدا وندان نعمت گذر کرد، دید که بندۀ را دست و بای اُستوار بسته عقوب هی کرد . گفت : ای پسر هچجو تو مخلوق را خدای عزّ و جل اسیر حکم تو گردانیده است و تورا برؤی نصیلت نهاده ؟ شکر نعمت حق تعالی بخای آرو چندین جفا روا مدار ؟ نباید که فردادر قیامت این بندۀ از تو به باشد و تو شرمساری بروی .

مثنوی

بر بندۀ مگر خشم بسیار جورش مکن و دلش میازار او را تو بده درم خریدی آخر نه بقدر آفریدی این حکم وغور و خشم تاچند هست اذو بزرگتر خداوند ای خواجه ارسلان و آغوش فرمان ده خودمکن فراموش در خبر است از یه غیر علیه السلام که بزرگتر حسرت در روز قیامت آن باشد که بندۀ صالح را بجهشت بکند و خداوند فاسق را بدوزخ .

۴ — از آنچه در جم جهار پایان کردی (دورت آیاق
ابتدیکی یعنی سود دینکی شیدن) ، کوز (چشم ، دیده)
؛ — دعوی، یا حکومت (دعوا) ، توان (قباحت
نا آزموده (تجزیه ایده‌امش) .
ه — با آنکه ندامت برد (پیشان او لفظ برابر برد ،
کوتوره ک مصدر ندن مضارع)

ح

حکایه (ترجمه)

پادشاهک بری اوغلانی بر ادبیه و بر دی (تسلیم ایشی
سویله دی :

» بوجوجوق سکدر، آقی اوغلر ندن بری ایش کی تر
ادیب بر سنه اونک او زرینه سی ایلدی . فقط بر .
اولادی ، حال بو که کندی او غلیری علم و خصله منتهی ای
و خصلک نهایته واصل اولیدبل (

پادشاه عالی موآخده ایلدراک : « وعدیکه مخالف
و شرطکی برینه گنیرمذک » دیدی .
استاد جواب و بر دی : « ای پادشاه، تربیه مساوید را
مختلف ». «

تمرين — ۱۱ فارسی به ترجمه ایندیکتر.

تسهیل ترجمه

- ۱ — تربیتش چنان کن که یکی از فرزندان خود (آ
بری ایش کی تربیه ایست) .
- ۲ — بیچار ترسید (بر برده ایزمه‌هی یعنی بر
اولادی) .

حکایت

سالی از بلخ پاشامیام سفر بود و راه از حرایمان برخطر،
جوانی بیدرقه هراه ما شد؛ رسپر باز و جرخ انداز و لحشور
و بیش زور کده صرد توانا کان او را بزه نکردندی وزور آوران
روی زمین پشت او بزمین نیاوردنی؛ اما مُتَّسِم بود و سایه
پرورد؛ هجهان دیده و نه سفر کرده؛ رعد کوس دلاوران بگوش
او نزیده و برق شمشیر سواران ندیده.

بیلت

نیفتاده دردست دشمن اسیر بگردش نباریده باران تیر
اقفافا من وای جوان دربی هم دوان؛ هر آن دیوار قدیم که
بیش آمدی بقوت بازو بیکنندی و هر درخت عظیم که دیدی
بزود سر پنجه بر کنده و تقاضر کشان گفتی:

بیلت

بیل کو تا کف و بازوی گردان بیند؛
شیر کو تا کف و سر پنجه مردان بیند!
مادران حالت بودیم که دوهندو ازیس سگی سر بر آوردند
و قصد قتال ما کردند؛ در دست بیک چوبی و در بغل دیگر
کلوخ کوبی؛ جوان را گفتم : چه بایی؟

ن و طیره مگر
جه درز نمیر.

حالتده ابدی)
اسیر قیلسدر)
فضل قیلسدر،

(جوب اوله سک)
سیر مفولد ر)
له لو خادملدر،
کوله لوصاحی

سیکی اونوغا،
سوردمه، ایجه،
هقیمات کوئنده،

قطعه

بر غلامی که ملعوع خدمت نست رخشم بید مراد
که فضیحت بود بروز شمار بندۀ آزاد، خوا

ایضاحات

- ۱ — بر ... کدر کرد (او عرادی)
- ۲ — همی کرد (ای پروردی، اعکده اندی، اینک
- ۳ — اسری حکم تو کردابدۀ است (سنک حکمکه)
- ۴ — تورا بروی فضلت نماده (سی آنک او زرینه)
عنان : سنک فضیلکی آنک او زرینه قویعنی)
- ۵ — بچای آر (پرینه کبیر، یعنی اما ایت)
- ۶ — روا مدار (روا طوغا یعنی لانی کورمه)
- ۷ — شرمساری بربی (محبو بیت کوتوده سک، یعنی عص
- ۸ — خشم مکبر (حدت طوفنا ، یعنی حد تنه)
- ۹ — جورش مکن (آکا جور ایمه ، ش » د)
- ۱۰ — ارسلان و آگوش (زمان قدیمde معروف کروا خواجه ارسلان و آگوش، مجاز مرسمل طرقیله بنده ای
معنانی مقید اولور)
- ۱۱ — فرمان ده خرد مکن فراموش (گندی آم
فرمان :ه ، فرمان ویرن معنانه وصف ترکیبی .)
- ۱۲ — طبره == کوچنمک واوطانیق : صران =
- ۱۳ — فضیحت بود بروز شمار (حساب کوننده
بویوک عیب اولور ، رسایان اولور)

تمرين - ۱۲ تورکجه ترجمه ایدیکز

۵ — سپری باز (قالانچی ، قالان اوینار) ، جرخ انداز (اوق آثار) ، پیش زور (چوق قوئی) — بولنگ جله‌سی و صفت ترکیلوریدر .

۶ — زدنگردندی (گره‌منزله‌دی ؛ یای حکایه ایله‌در)

۷ — متم و سایه پروارد (نعمت اینده و کوکنده بیرونیش . یعنی ملاقت پیکمه‌مش .)

۸ — بکرش (اطرافه ، دورت بر طرفه)

۹ — دربی هم (آرقه آرقه‌هی ، بربی بربی آردنجه) . من و ابن جوان دربی هم دوان (بودم مقداردن ، فارسیه قرینة سریجه و اوزکن رابطه اعمال اولنه بیلر)

۱۰ — پیش آندی (ابلی کلبردی ، فارشیزه چیقاردی) ، پیشکندی (قوباربردی) ، دیدی (کوروردی) ، بزور سریجه برکندی (بارماقلوش توبیله سوکردی) . — بولنگ جله‌ستنه (ی) یای حکایه‌در .

۱۱ — کو (هانی ، نزده‌در) ، گردان (مدور ، گفت کردان ، بازوی کردان == عضلاتن مدور بر جاله کلشن گتفت و بازو دیغک اولور)

۱۲ — قصد قتال ما کردن (بزم قتال قصده‌ی ایتلر) بزم‌له مقاتله‌یه تصدی ایتلر)

۱۳ — (نهر که موی شکافند بیش جوشن خای ، بزور جله جنک اوران بدارد یای) زره دلیچ اوی ایله قبل بداراق در جده مهارتی اولان هر کس جله جنک آورانک شدت ، فارشی شات ایز) — بوصودله (نه) بیرون بیندن متصل معنای نی ایش او لوره بیان ایدر دکلدر ، دیگدر .

۱۴ — رها کردن (قوبورمک ، ترک ایلک)

۱۵ — تمرین — ۱۳ تورکیه ترجه ایدیکر .

گور .
استخوان .

د پای .

اکر دیم ، جان

بکا سفر او اندی .

خاطر مل ایدی .

کپی رابطه‌لر

ن قسمی نهایته

در .

بدره کلنسی

در . قولاعوز

زه رفیق طبق

بلیت

بیار آنچه داری زمردی و زور
که دشمن بیای خود آمد
تیزو کا نز ایدم از دست جوان افتابولر زه بر

بلیت

نه رگ موی شکافد بتیر چوشن خای
بزور حمله جنک آوران بدار
چاره جز آن ندیدم که رخت و سلاح و جامه رها
بسالمت بردیم.

ایضاحات

- ۱ — از بیان باشامیان سفر بود (بلخدن شامیانه)
یعنی بلخدن شامیانه سفرم وار ایدی ، سفر ایتمدم)
- ۲ — راه از خرامیان برخطر (بول خبرسرلردن
بوراده بر (بود) مقدار در ، تو رکده (در ، ایدی
جله نک صوکنه کتیرلریکی حاله فارسیمه جله نک برنج
کتیرلریه ، بوراده او لندنی کی که « سفر بود » دیننت
،
- ۳ — پیدرقه ، قولاخوزلائق طریقیه دیگدر ،
(درحرجه) وزننده مصدره او لندنین اسم معنیا
معنائسه دکلدر .
- ۴ — هراه شیاشد (بزم يولداشز او لشیدی ،
اولشیدی) .

گفتم تصور مرک از خیال بد رکن و هم دا بر طیعت
مستولی مگردان که فلسفواني گفتہ اند: خراج اکرچه مستقیم
بود اعتماد بقرارا نشاید و مرض اکرچه هائل بود دلالت کلای بر
بر هلاک ننکند؛ اکر فرمانی طبیبی بخوانیم تامعالله کنندک به
شُوی؟ گفت: هیهات!

خانه از پای بست ویرانست

ضاحات

- ۱ - با طایفه دانشمندان بحقیقی کردم (علماء طائفیله مباحثه یا گذکده ایدم)
 - ۲ - از در درآمد (فایپن اینجی کیردی)
 - ۳ - اشارت بعن کردن (بکار طوغفری اشارت ایندیلر یعنی کوستردیلر).
 - ۴ - صد و پنجاه ساله (یوز الی یاشنده، «یاشرلنده»)
 - ۵ - مفهوم مائیکردد (ملوک اوتانور، یعنی آکلامایورز؛ کردد، کردین، کشتن «اوائق» مصدرندن «)
 - ۶ - بکرم (کرم الیه، لطفاً)، قدم رنجه (آیانی زحنه کیرمیش)، اکر بکرم ندم رنجه شوی (اکر لطفاً آیانی زحنه کیررسک و یا زحنه کیررسک)
 - ۷ - مزد (أجر، یعنی نواب)
 - ۸ - فرازییدن (ابریشمک، واصل اوائق، یورواده فرا اسکیدن و ترییندن غیری هنایی مینیددکلدر)

لاردم؛ ناگاه
نیست که زبان
ت؛ گفت:
چیزی میگوید
، من دیابی؛
میگفت:

ت راه نفس
م و گفتند بس

جب کر دنداز
مش: چه گونه

مد دندانی

حکایت

باطایفه دانشمندان در جامع دمشق بختی همی که
جوانی از در در آمد و گفت: در میان شما کسی هم
فارسی داند؟ اشارت بن کردند. گفتم: خیر ام
بیری صد و پنجاه ساله در حالت تزعیست و بزبان پارسی
و مفهوم مانیگردد؛ اگر بکرم قدم رنجه شوی
باشد که وصیتی کند. چون بمالینش فرار سیدم ایز
دمی چند گفتم برآدم بکام درینگا که بگرفته
درینگا که برخوان الوان عمر دمی چند خوردن
معنای این سخن باشا میان بعری گفتم؛ تم
عبر دراز و تأسف خوردن او برحیات دنیا، گفت
درین حالت؟ گفت: چه گویم؟

قطعه

ندیده که چه سخنی همی رسد بکسی
که از دهانش بدر میکت
پیاس کن که چه حالش بود در انساعت
که از وجود عذر نوش بدر

— ۲ —

شیخ سعید را سال چه سفر بود؟ راه چه طور بود؟ همراه اینان که بود؟ آن جوانی چه هنرها داشت؟ چه عیبها داشت؟ در راه آن جوان چه کردی؟ تفاخر کنان چه کتفی؟ جون در این حالت بودند که پیش آمد؟ آن دو هندو کما بودند؟ چه کردند؟ چه میداشتند؟ شیخ چه کفت؟ چه دید؟ بچه چاره سلامت یافتد؟

— ۳ —

شیخ سعدی در جامع دمشق چه هی کرد؟ ناگاه که در آمد؟ به کافت؟ بکه اشارت کردند؟ شیخ چه کفت؟ جوان چه حکایت کرد؟ از شیخ چه خواست؟ آیا شیخ سعدی بدمعوت جوان احابی کرد؟ گارفت؟ آن بیر چه میکفت؟ شیخ منسای این سخن با که کفت؟ اینسان چه کردند؟ از چه تعجب کردند؟ شیخ بیر چه کفت؟ آن بیر چه کفت؟

حروف**حکایه (ترجمه)**

براخنیارک مسافری ایدم، آنک چوق مال و برکوزل چوچویی وار ایدی . برکیمه آکلاندی که : « بن عمر مده بوندن باشه اولادم او نادی، بوادیده زیارتکاه اولان برآمایج وارد، اسنادر هرض حاجت ایرون اورایه کیدلر، برجوف کیمهه او آماجک دینده اللهه فرباد ایتم، نهایت خدای تعالی بکا برواغل احسان ایتدی ». ایشیدم که او غلام آرقه داشلیسه باو ایش باو اش شوبله سوبله بوردی: « نه او لوردی که بن او آماجک نرمده او لدینه بیله ایدم، تا که دعا ایده بحمد پدرم او لسوون ! »

غمزون — ۱۵ فارسی به ترجمه ایدیکز.

زن ! « انت »
()

غره-منده یعنی

دن او برجیات

بو کنی تقدیم

سیمه نه قانیقی

ملیشاری ایلک،

نمک، چیزی، نقی،

طیبیت اوزره

مساعده اینه .

ایم یعنی صاغلام

ن اوله سک) .

صاحی طواوک

ویرانست (او)

در قیامت چه
اللام ؟

- ۹ — درینما ! (ایواه ، حیف و درین اواسو
تائسه دلات ایدبیور ، بوکا الـ ندبه تسمیه او لوونور.
- ۱۰ — بر خوان الوان عمر (عمرک الوان سـ
چیالک کونا کون لاما ندی حاوی سفره منده)
- ۱۱ — تعجب کردند از عمر دراز و نأسف خود
دنا (بوراده جله اصلیانک فعل مقدم کلخدر ، فاریس
و تأخیرلر جواز اوله بینه دلت اولو عمالدر)
- ۱۲ — چه سخن هی رسید بکی (بر کیم
ابریشیر ، بینی نه آجیلر عارض اولور)
- ۱۳ — بدمیکنند (چفازبرلر ، بدر کردن =
چیفارمن) .
- ۱۴ — بدر رود (چیفار ، بدر رفن = طیباری کـ
وهمرا برطیعت منقول مکردان (وهـی
منقول قیلما ، بینی وهک رو حکزه منقول اوله سـه
مکردان ، کردا یلن = یقائق مصادردن)
- ۱۵ — اکرچه مستقیم بود (هر نه قادر مستقیم
و منین اوله)
- ۱۶ — بخوانم (چاغیرهم) ، که به شوی (ایـ
خواجه درسته نقش ایوانست (خانه
نقش و تزیین قید و هوسته در) ، خانه از بای بست
اینه غلتفت خرابدر)
- ۱۷ — تور بکیه ترجمه ایدبکر

سؤالها

— ۱ —

پارساوی بر که کندر کرد ؟ چه دید ؟ بدرو چه گفت
مکن است باشد ؟ چه جیز در خبر است از پیغمبر علیه

رد؟ راه چه طور بود؟ هر راه ایشان
ست؟ پنه عیبها داشت؟ در راه آن
کتفی؟ جون در این حالت بودند که
چه کردند؟ چه میداشتند؟
ره سلامت یافتند؟

— ۱ —

جه همی کرد؟ ناگاه که در آمد؟
پیش چه کفت؟ جوان چه حکایت
پیش سعدی بدعت جوان اجابت کرد؟
پیش معنای این سخن یا که کفت؟
پیش پیرچه کفت؟ آن پیرچه کفت؟

— ۲ —

ترجمه)

که بحق مالی و برگوزل چو جو غنی
د نم عمر مده بوندن باشته اولادم
برآگاج وارد، انسانل عرض
بوق کیله ل او آگاج دینده
لی بکا بو اوغل احسان ایتدی».
یاوش یاوش شوبله بورده
ده اولدینه بیله ایدم، تا که دعا

ی به ترجمه ایدیکز.

- ٩ — درینا ! (ایواه ، حیف و درین اویسون ! «ائف»
تأسفه دلالت ایدیبور ، بوکا الوف ندبه تسمیه اویلوور .)
- ١٠ — بر خوان الوان عمر (عمرک الوان سفره سنه)
جاتک کون کون لذاذی حاوی سفره سنه)
- ١١ — تعجب کردند از عمر دراز و تأسف خوردن او برحیات
دنا (بوراده جله اصلیه نک فلی مقدم کشیدر ، فارسیده بوکی تقدیم
و تأخیرله جواز اوله بینه دقت او لوگالیدر)
- ١٢ — چه سختی هی رسد بکی (بر کیمه به نه قاتیان
ایریشور . یعنی نه آجیلر عارض اوزلر)
- ١٣ — بدزمیکنند (چیقازیلرل ، بدز کردن = طیشاری یاتک ،
جیفارمن) .
- ١٤ — بدز دود (چیقادار بدز رفن = طیشاری کیتمک ، چیز ، غی) .
- ١٥ — وهمرا برطیعت مستول مکردان (وهمی طبیعت اوزره
مستول قیلما ، یعنی وهمک روحکنره مستول اویله سنه مساعده ایجه ،
مکردان ، کرداشند = قیامق مصدرنند)
- ١٦ — اگرچه مشتم بود (هن نه قادر مستشم یعنی صاغلام
و متین اویله)
- ١٧ — بخوانم (چاغبردم) ، که به شوی (ای اویسلک) .
- ١٨ — خواجه درینه نقش اویوانست («خانه» صاحبی طوانک
نقش و تربیت قید و هوسته ددر) ، خانه از پای بست ویرانست (او
ایسه تملدن خرابدر)
- ١٩ — تورکجه ترجمه ایدیکن .

سؤالها

— ١ —

پارسائی برکه کندر کرد ؟ چه دید ؟ بد و چه کفت ؟ در قیامت چه
مکن است باشد ؟ چه جیز در خبر است از پیغمبر علیه السلام ؟

شیخ سعدی سالی به سفر
که بود ؟ آن جوانی چه هنرها داشت
جوان چه کردی ؟ تفاخر کنانچه
پیش آمد ؟ آن دو هندو بکا بودند
شیخ چه کفت ؟ چه دید ؟ بجه جا

حکایه (

براختیارک مسافری ایدم ، آن
وار ایدی ، برکجه آکلتدی که :
اویلادی ، بووادیده زیارتکاه اویلان
حاجت ایجون اورایه کیدرلر ، بر
اللهه فریاد ایستدم ، نهایت خدای ناما
ایشیدنم که اویلان آرقه داشلریت
نه اویلوردی که بن او آگابک نه
ایدهمده پدرم اویسون !

غیرین — ۱۵ فاره

ای بربارات بونی ایشیده رک دیدی که: « ختم قرآنی اول سبیدن ترجیح ایندک که او قومن دیلک اوجنده در حال بوکه آلتون جانک ایندنه ر ». رد است

تمرین — ۱۶ فارسی به ترجمه ایدیکن.

تسهیل ترجمه

- ۱ - بذل قریان (قریان کسب طاغیتم) ؛ ۲ - باشد که (اورکه) ؛ ۳ - باندیشه فرو رفت (شکره طالدی) ؛ ۴ - گله (سوری) ؛ ۵ - اختار کردن (ترجیح اینک) ؛ ۶ - پسر زیانت (دیلک اوجنده در) ؛ ۷ - درمیان جان (جانک ایندنه))

ح

حکایت

خرقه پوشی در کاروان حجاز هراه مابود، یکی از اصراء عرب مر اورا صد دینار بخشیده بود تا نفقه عیال کند. ناگاه دُزدان بر کاروان زدند و یاک بُزدند. باز رگنان گریه وزاری کردن گرفتند و فریاد بیفایده خواهند.

بیلت

گر تعز کنی و گر فریاد دزد زد باز پس نخواهد داد
مگر آن درویشی که برقرار خود مانده و تغیر در او نپامده

تسهیل ترجمه

- ۱ - مهمن (مسافر) ؛ صرا بکجز این فرزند نبهر
(بوندن باشنه اولادم او لمادی)
- ۲ - زیارتگاه است که مردمان بحاجت خواستن آن
(بر زیارتگاه وارد که انسانلر عرض حاجت ایجور
کیدرلر ؛ خواستن = ایستمک)
- ۳ - شها (برچوق کجه) ؛ در پای آن درخ
آغاجک دینده : پای = آیق ؛ بوراده دیپ
- ۴ - نالیده ام (فریاد ایتمدمر) ؛ بخشنیده است
(ایتمدر)
- ۵ - چه بودی (نه اولوردی ؟) ؛ بدانستمی (ایدم بیله ایدم ؛ بوراده کی «ی» تمنی یی مفیددر)
- ۶ - مردن - میر = اولمک ؛ بیرد (اولسون)

حکایه (ترجمه)

خیس بر ذکریک چو جو غی خسته اولمشدی . خبر
اوکا دیدبلکه ایجاب مصلحت شودر که خسته چو جو ایجو
قرآن ایله سک و یا قربان کوب طاغیته سک ، اولور که جد
شقا و پرس .
بروزان نفکره طالدی و دبدی : « حاضرده اولان مصحف
خشی دaha اولادر زیرا سوری او زاقدر ، »

منتخبات

- ۱۰ — دل بستن (کوکل با غلامق ، چوق سومک)
 ۱۱ — دل برداشت (کوکل قالدرحق ، یعنی سوین بر شیشه اونویق و کوکل آمدن آبیرمق)
 ۱۲ — کاربست مشکل (کوچ بر ایشدرو)

سوالها

هرماه شیخ کبود ؟ سکباود ؟ یکی از اصراء عرب بد و چهداد ؟
 چرا ؟ ناگاه چه واقع شد ؟ آیا دزدان همه چیزها برداشته باز رکانان
 چه کردند ؟ آیا بکره و زاری ایشان چیزی پس و باز دادند ؟ که از همه
 کاروان فریاد نکرده ؟ شیخ اورا چه کفت ؟ درویش چه کفت ؟

۲

حکایت

طوطی را بازاغی در نفس کردند، طوطی از قبیح مشاهده
 او مجاهده می برد و میگفت: این چه معلمت مکروهست و هیأت
 معموت و منظر ملعون و شهانل ناموزون. یا غراب الین یا لست یعنی
 وینک بعد المشرقین.

قطمه

علی الصباح بروی تو هر که بر خیزد
 صبح روز سلامت برو ما باشد
 بد اختری چو تو در محبت تو یابیستی
 ولی چنانکه توفی درجهان کجا باشد

لوم ترا نبردند؟ گفت: بلی برندولیکن مر ایا
 نبود که بفاراقت آن خست دل باشد.

بلیت

وکس دل کدل برداشت کاربست مشکل
 ۱ تورکجه به ترجمه ایدیکز:

ایضاحات

شی (برخزقه پوش ، خرقه کین بری ، بر قبر)
 بابود (بولاشمز ایدی)

۱ (اوکا ، من ناکید و تزییندن باشقة بر وظیفه
 دند (تیز کوتوردیلر ، یعنی هر شی چاندیلر)

زادی کردن کرفند (آخلاقمه ، وسیله لامنه طوندیلر
 بد (اوتو دیلر ، بوراده ایتدیلر ، خواندن بوراده نفل

(زد باز پس نخوا هدداد (خیرس آلتونی کری
 == کری ، بازو پس صورتنه دنی قولالیلر.)

آن درویشن (آنجیق اورقیر)
 آن معلوم ترا نبردند ؟ (بوقه سنک مبلغ معلوم کی

ن النقی (او قدر الفت ، او قدر آیدیش قیبلی ،
 ادهک «ی » تکید ایچوندر)

گتم : مگر آن معنی
آن چندان اُفتی

نباید بستن اندرچین
عرين —

- ۱ — خرقه پور
- ۲ — هراه
- ۳ — سراور
- ۴ — پاک بر
- ۵ — گرمه و
یعنی باشلادیار
- ۶ — خواندن
- ۷ — اعانه اولشن او لور
- ۸ — دزد
- ۹ — ویرمن ، باز بس
- ۱۰ — مکر
- ۱۱ — مکر
- ۱۲ — کوتورمه بیلری
- ۱۳ — چندان
- ۱۴ — آرقه داشلیق پور

ایضاحات

- ۱ — از قبیح مشاهده او (آنکه چیرکینلکی کورمکدن)
- ۲ — مجاھدہ بردن (مضطرب اوئن)
- ۳ — یا پیت پی و پینک بعد اشترین (کاشکی آرا امده شرق و غرب مسافه سی اوله یابدی !)
- ۴ — بروی تو هر که بر خیزد = هر که بروی تو بر خیزد (عیناً : هر کم که سنك یوزنی قالفار ، یعنی قالقدیانی زمان سنك یوزنکی کوردن)
- ۵ — صباح روز سلامت برو مسایا شد (سلامت گونش صراحی او کا آشام او لور ، صباھی آقشام قدر فارا اکلچی او لور)
- ولی چنان اکنونی در جهان کجا باشد (اکن اویله که سنك جهانده نرمده او لور ؟ یعنی سنك مالک نرمده بولونور ؟)
- ۷ — بخان آمدن (عیناً : جانه کلک : یعنی بیموق ، بزار اولق)
- ۸ — لا حول کسان (عیناً : لا حول یابدروک ، یعنی لا حول آیت کریمه سی او قویدرق ، جناب خدمن صبر و تحمل دعا یابدروک)
- ۹ — از کردش کینی (عیناً : فاکلک دو خهستندن ، یعنی احوالک تبداندن)
- ۱۰ — دستهای تفابن (عیناً : زیان کورمک الماریخ ، یعنی منضرد اولانلره مخصوص بر طور ایله الماریخ)
- ۱۱ — آستی (یا حکایه ایله : اول یابدی که ، شو یابدی که)
- ۱۲ — بقیوت آن (بوراده کی « آن » کشانه راجعه در او کناهک جزاسی او لرق دیگندر)
- ۱۳ — در-الک صحبت چین ایله (بوله بر احقانک سلک صحبتنه ، آرقه داشانی ایلکنه) ، پینین بد بلا (بوله بر بلا بانی ایله)
- ۱۴ — هفت = منفور ، شهائل = خوبیل ، ناموزون =

د؛ ملو

ی تفابن

ت و طالع

دیوار باغی

رندان

لک صحبت

ن بند بلا

گار کنند

تیار کنند

از نادان

عیتز آنکه غرائب از مجاورت طوطی بجان آمده بتو
شده لااحول کنان اذ گردش کنی همی نالید و دسته
بر یکدیگر همی مایلد و میگفت: این چه بخت نگونست
دون وایام بوقلمون، لایق قدر من آنتی که بازاغی بر
خرامان و جلوه کنان همی رفتمی.

بیت

پارسا را پس این قدر زندان که بود در طویله
تاجه کناه کردم که روز کارم بمقوبت آن در س
چنین الطلقی، خود رأی و ناجنس، یاوه درای بچشم
متلا کرده است

قطعه

کس نیاید بسای دیواری که برآن صورت است
گر ترا در بهشت باشد جای دیگران دوزخ اخ
این مسئل بدان آوردم تابداني که چندانک دانا را
قریست صد چندان نادانا از دانا وحشت است.
تمرين— ۱۸ تورکجه به ترجمه ایدیکتر.

حروف

(توقات) قلمصی فتح ایتبیک خبری کنچه مسرور
الخاطر اولهرق :

« تیز ، شوراده برحدیقه ارم نما بنا ایدک واسنه
توقات باعیمی دیلک . صید و شکار ایدلن حیواناتک
حافظه ایمیون اطرافه توقات سورینه بکزر بر جیفت چلک »
دیو فرمان ایدر . بر قصر تحوانی ، بر حوض عظیم ، بر
شادروان عبرت نما بنا او نشدر)

معلومات متهمه دن اولق او زره شو فقره ده علاوه
ایدهم :

دور سلطان سپاهان خانیده تکرار اعتبار او نهله تزین
و توسيع او لوب مستقل بش ری اتخاذ قیلمنش و سکره
زمان سلطان محمود خانیده (هابون آباد) اسیله شهرت
بولشدرا)

بورانک دها آرمه طرفانده (آق بایا) قرمصی
واردر . قریه نک بواسمه شهرت آلسنه سبب . (آق بایا
محمد) نامنده بر زاندر که حرم هایون کتخدال قنده بولتش او لان
« جان فدا » خانونک پایدیر دینی جامع قریسه مقبری وارد
هرنه قدرستن من از نده تاریخ یوق ایسه ده قسطنطینیه ده
بولان غرائب اوله دینی متواتر در .

دای == پاره کو ،
که آنک اوسته
ایتدکلری)
(م ، نقل ایتم)
بوز اونک کی)

این مجاورت معنوی
بون شد ؟ ذاع کرا
ناع جه معنی دارد ؟

گفته ، با آواری که
بد امیری بود عادل
گرد ؟ گفت : ای
سریک را پسچ دیبار
ادیگر بر روی . بربن
می باز آمد و گفت :
نارم ازین بقدر وان
ند که جای دیگر زدم ؟

- آهکسز ، یچمسز ؛ تا جنس == اصالنرز ؛ یاره د
بوش سوز سویلهن .
- ۱۵ — که بر آن صورت نکار کنند (عبا
صورتگی نقش ایدرلر ، یعنی صورتگی اوسته نقش
- ۱۶ — بدان آوردم (شونک اینجون کبرد
- ۱۷ — صدقجان (آنک یوز مثل ، عبا :

سؤالها

طوطی را با که در قفس کردند ؟ آیا طوطی از
بود ؟ به میکفت ؟ آیا زان از جمایورت طوطی ؟
خواستی که رفیق خود باشد ؟ این مثل طوطی و ز

حروف

حکایت

یکی در مسجد سنگاریه بتقطیع بالک نماز
مستمعانرا ازو نفرت بودی ؛ و صاحب مسجد
و نیکو سیرت ؟ نخواستش که دل آزرده
جوانمرد این مسجد رامؤذنان قدیمند که
وظیفه است ؛ ترا ده دیسار میدهم ، تابحای
اقاق افتاد و برفت . بعد از مدتی پیش ا
ای خداوند ، بر من حیف کردی که بده دی
کردم ؛ آنجا که رفته ام پیست دیسارم میده

بىقۇز دايانى مشبۇر در دىكى ؟ باخصوص شو زمانىدە
تاردىنى قىورىجىق قالقاڭىز نەقدر لەنيدىدر ؟ باقىكىز، سىزە
الىان حقىنە بر توصىف قىيم عرض ايدەم :

(اسكەسى اوكتىنە ، يش ، آلىق قدر كىي ديركلىرىنى
يىنه باغلاپوب دريابه دېكىشلەر . تاذروه اعلانىدە بر
تىكبانلىق ايدوب ديركك تېسندەكى قدحندە او طورە.
دەكىز لە تلاطمنىن رەها بولان قلىچ بالنى بو ليانە كىروب
رەلک ايدر كىن ديركك تېسندەكى آدم النىك طاشى
ج بالقلرىنىڭ آزىزىدەكى طرف دريابه آثار . (اھىتىنى
بە) قولى اوزوه طاش دريابه « طوم ! » دې دوشنجە
ليانە طوغىرى سلامتىر دە فرارە باشلاذرلەر . درحال
اف دريابى احاطە ايدن آغلىرى آغىزىنەن ايجىرى كىرلەر .
بان ايسە ديرك باشىنەن (آل آ) دې فرياد ايدر .
لە ايسە باقى شېكىستىك آغىزى سە ايدوب ايجىرۇدە
قلىچ بالقلرىنى حربە و طوقاقلىه اوروب صىد
ع بولقىرى . بىر قولاج قدر اوزۇن قلىچى آڭىز
كىرۇغە قىيدامنە بىلە وقت بولماز . لەن انى
ساقلى و سرگەلى تەنە طور اىلە طبىخ ايدىلەنچە غايت

بکفوز طالیانه طالمدن آق بالادن دره سکی به طوغری
 ولو خیال او سون، شویله جه بوری بهم . بوراده که مسجدک
 پائیسی ۹۴۹ تاریخنده مقام مشیخت علیه سکن ملا فنازی
 محمد اندیدر بوزات ۵۲ ه تاریخنده ارجمال ایتشدر، مشبور
 قره قولاق صوی بورایه قریب اولان بر محله ده .
 (قره قولاق، (قره اولاد) لک غلطی اولق کرک .
 آق بالاجوارندک ماه مشهوری وقتیه قره قولاق (احدانا)
 بولدیندن اسی آ کاسبته (قره قولاق صوی) قالمشدرا .
 موسی ایه دوجار اولدینی برعلتندن بوصوسایه سنه خلاص
 اولدینه بناءً اورالری متصرفه سی (جنت) خاتوندن
 آوب امبار ایلامشیدی . و فانی (۱۱۵۴) تاریخنده قبری
 ماه من بور جوارنده در، جناب حق نائل کوثر جنت ایله،
 ختکار اسکناسی تاریخ صنایع عثمانیه او فاق بر ازره
 داخل او لیور . بوراده وقتیه مو دکمنلری وارادی که
 اوسته سنه او تجی پاشی دینیز و دکمن من او جانی نامیله
 آ کلیدی . دور سلطان سلیمان خان تالشه ره
 کاغذخانه احداث و بینه الزام ایده رک کاغذ اعمال ایده رکی ده
 محقق ده .
 یالی کوینده استانبول فتحنده اثبات وجود یلمیش
 اولان (غازی پونی) مدفووندر .

جیا
بد
بره
آدم
قره
شناو
قلیعه
طوه
بالقلر
اطرا
دیده
صاد
قالان
ایدرا
بر نو
دلیکت
صارما

ایام تئزه

آناطولی قیسندو

۲

صاحب توصیفک دیدیک کی قلیچ بالقلدری حقیقته^۱
بلمیدر ؟ بالعکس . تاریخ طبیعی بو اسناده معارضدر .
نلرک عضلاتی غایته قوتلی ، کندياري سریع المركه ،
سوردرلر . فوق العاده سرعتله بوزدکلر ندن بالباشه ، دسته
نه ، جام کوزلره یتشه رک بو کبی حیايد بحریه (۱) آیله
ریپیشلر . قلیچ بالقلدریه ده Lerné (لرنے) نامنده قسره دن
طنبلی مسلطدر . بو طغیلی کوکسدہ بولنان قادرلرک
ته کیرر ، یا پیشیر قالیر . او در جداده پیزار ایدرک حیوان
زمان صکره چیلشنجه سنه حرکتلرده بولنور . قالاره ،
صومانه سورینوب فاشنیر ، ینه بو موزدی بی آتماز ،
زمان آغلرک اورته سنه ، قیلاره آتیلیر ، صو بوزیته
پقاره بعضاً بالتجی قاھنلریه بیله آنلار . بو حالنده

نفیس بر نعمت اولور. بودالیان بالنی، بالق امینی طرفدن
 یتش بولک آچهیه الزام ایدیلر .)
 لطیف دلکی ؟ فقط خلیجه صوکوتورر بر بحث.
 بوغازده ساعتارچه کزیگدن بر از یوروادق . کوکل
 اسحق آقا چشمہ ساریشک کثارنده، آقار صورلک زمزمه
 خاطر نوازی دیکلیرلک بر قهوه ایچمک، بر از استراحت
 ایتمک آرزو سنده و



پىسى، قره كوز، قلىچ، سيناغىرىت، سركب، باربونيا،
تىكىد و امشالى اساڭ ايله استاقوس و ساڭزه بولنور.
قوللاندىقىمىز اولطىلر: سوروتىه، جىبارى، لوفر، يراكته،
زوتكىت، يوكلى، قامش كېي آلاندىن عبارت اوالدىنچى حالىدە
آغلىرىزىدە: دالىان، اينىزب، اوزاتە، يىدىرىمە، قايچىج،
صاجە، جوڭورتە و اواناعىندۇ مەشكىلىسىدە يىنه ھەر
بالغە مخصوص بىر نوع آنچ، بىر نوع اولطە اعمال اولنور.
تىكە، استاقوس، كەنچك قابى سېت و چومىكلەرىدە
ايرىجە شايىن تىڭكاردر. كېلىوس، يېنى محلە، صارىپار،
پېكقۇز، بېك دالىانلىرى مشھوردر. بونار تاپت آغلىر
منابىمىندا اوپوب ھەبرىشك باستى خاقانى متصر فارى
واردر. صاحب توصىفك (آل آآ) دىه دىرىك اوزىزىدىن
باخىرتىلىق دىدەبانە (ويغلىجى) دىرلار.

بوغازاك مەتنا بىر باقى حوضى اولىئە برابر:
قالقان نىسامك اون بشىندۇن حزران اون بشىنە،
قلىچ حزران اون بشىندۇن آسۇتسۇس نهائىتە، لوفر ايلولان
تشىرىن اول سوڭكە، طورىك، بالامۇط تشىرىن اولدىن
كانون اولە، اسقۇمىرى كانون اولدىن نىسان اوائلە قدر
بىر دوسمى سىدە مالكىدە. ماڭال سونۇدىرىن آتش بالى

حرىيە

لېرى،

لېر.

زمان

ور.

مەدرە

بىدەدە

يوز

ساقلى،

لمىخ،

يېشك:

شىدر،

قاد،

ورىيدە،

فسى،

منىيد،

و با خود مدهش طالعهاره قایبلدینی اثنا رده صراحتی: اوزرینه او درجه ده قوتی و ازیرکه قورروغی قدر! قایینک اوچی بورده نک قایلندن سکدرک آصلی قا حق بعض سفانی قیزانه چکیدیک، حوضه کیردیک قاریتلرند بونک قلیچ یارچه لرینه تصادف اوله کیلرده رخته آجوب صو آلدیره رق باتیردینی ده واه بزده سکان یوز او قلننه بیوک دیرلسه بخوش باخصوص سجلیا طرفانه نده یدی مترو بویسنه، ایک کیلو تقالنده اولانلرینه تصادف ایدلکددر.

توصیف سابقه نظرآ و قتلیه قلیچ بالغی صارمه سیرکلی، توه طورلی پیشیرلرمش . غالبا بو طرز هر زمان نزاکت افادمه مالک اولان لوقانه غارسونلر

— قلیچ بالوق، فروندا

دیدکریشه بکزر بر شی او له حق .

بوغاز ایچی اختال که دنیانک الک بر نجی بالق حوا، بوراده: لورک، کمال، ایلاریا، لوفر، صاری چینه قوب، بالامود، طوربک، ایزماریت، استار اسقمری، ظلنان، کوش، آتش، قولبوز، - قبالنیچ، کلنجک، اسقوریت، قیاه جانی، -

بوغازک آناتولی قیسنده

۳۹

دانه سنک قیرمزی قیرمزی ایسوب جیقدینگی کور رايدکه
عادتا بر سلسلیل خوش جریانی آکدیران بوجنه نک
بانی اوّلی استانیوله او طه باشی جازشونده برده جامی
اولان بہروز آغا من حومدره بالآخره خرابه بوز طوئله
سلطان محمود خان اوّل حضرتلوی زمانشده کرک امیق
اسحق آغا نظار تیله تکرار آبا بن اولنیش و «اسحق آغا» جنهمی
نایبله شیرت بولشدیر . شاعر نورس تجدیدیه دائز
سویلیکی قصيدة تاریخیه شو بیتلره خانه ویریسود :

ما برده شوبله کیم ایام نامستانه
بکفرور اهل غالبا دریش ایدرل متفقی
چشمته جوان ایدی کویا ظلام ظاکده
بولدی خضر هنیله آنی عجمد خان ول
کور بیک حسن تامن دیدرل تاریخنی
دهمک ارباب بخن ، صعرک رجال اکلی
بن ده تحیین ایلیوب الک صوکرکه تخریر ایلهم
نور سابر بیت پاکله دو تاویخ جلی
بکفرور بولدی صوین پایدی بولدکش چشمته

۱۱۵۹

شاه بالامزات سلطان محمود ول

۱۱۵۹

برت ،
پیت ،
لورک
و تهیه
مالرده
بکری
کردن

ما خود
تلرنه
کنندی

وراسی
قدر .
کراز
براينکی

ووولی چوریلرک حزیران و توز آیلارنده، از مادر استوارید علی‌اکثر هر آتشام اویزى، اسقۇد ئىپسىو هان داتقا، كاتچىك تۇز خظر فەندە طۇنلىرىدۇ.
بىخالقا سەھىپى حزیران، تۇز، آغىتسەدە بولۇرە، سود مەتباڭىدر. بۇ آيلەلە ايلول داخل اولىيىنى زە
استاتۇقۇشكى لەتلى دۈرۈپەردى.
تەقىقات خەصوصىھى كۆرۈھ باقى بىرى بەهارىدە دە
سۇكى بەهارىدە اولقى اوزىزە سەنەدە اىكى دەفعە قەرە دە
مىزلىپە ئېمكىنەدە.

البَّهٰ يَكْفُرُ لِنَظِيْعَ اسْنَابِيلْ كَاغْدِيْنَكْ بِرْ لِيْسَنْدَنْ.
دَكْلَدَرْ. كَبْ قَدِيمَهِ مِنْ بَعْضَارَنَهْ (يَكْ قَوْزْ) بَعْدَ
(يَكْ قَوْزْ) مَقْصِلَ اولَهَرْقَ (يَكْفُورُ) يَا زَلِيدَرْ .
اسْتَخْرَاجَزْ وَنَازَهْ جُوزَجِيلَكْ :
— يَكْفُورُ كَدَرْ .

دیه اهیت ویره ویره صاندقلریش کوره ؟
وقیله حوز آغازجرله شهرت بولوش بر محل اوله
حق قدیم ترکیده (بیک) سیوچ معناسته ده کلکده
نارکیله فرقوردریبارنی طوبوروهه بیگزتر ؟
کلکمیوده جیقمش اولسادایدی صراخیسی اینخد

دانهستگ قیرمزى قىرمىزى اىنوب جىقىدىغى كور ايدىك
عادتا بىرسىپلى خوش جىريان آكىدىران بوجىشەنگ
بائى اوچلى استانىبۇدە اوطة باشى چارشۇنىدە بىردى جامى
اولان بېرىز آغا مىرىخەنەر بالآخرە خرى بە يوز طوقىنە
سلطان محمود خان اول حضرتلىرى زمانىدە كىرك امىق
اسحق آغا ئاظمار تىكرا را بىتا اولىنىش وە اسحق آغا چىشمەسى
تامىلە شەرت بولىشىدە شاعىر نورس ئىجىدىسى داۋىز
سوينلىكىي قىصىدة تارىخىيە شو بىتلە خاتىمە وېرىپور ؟

ما بىرىدى شۇلە كىم ايم نايستانىدە
بىقۇز اهل ئالىا درېيش ايدىل مەنلى
چىشمە حىوان ايدى كۆپ ئەلاق ئەلاڭىدە
بولدى خىرەتتىلە آقى عبود خان ول
كۈرىمەك حىن خاتمان دىنلىر تارىخى
دەرك ازىباب سەخن ، مەصرەك رەجال اكلى
پىن دە تەھىنلىيوب الڭ صوڭكە تەھىر ايدىم
ئور ساپر بىت پاكىلە دو تارىخ جىلى
بىقۇزك بولدى سۇرىن بایدى بولدىكش چىشمەنى

۱۱۵۹

شەھ بالامنزا سلطان محمود ول

۱۱۵۹

ارىت ،
ربىت ،
لورك ،
رۇتمىيە
مانلىرىدە
دىكىرى
دەكزىن

ن ماخۇذ
مەنلەنە
كىنى

بوراسى
لەقدەر .
نەدر .
؟ كراز
نەبراينى

وولی چور یه رک حزیران و قوز آیرانده، ازه
استوارید علی الاکثر هر آشام او زری، اسقو
لیسو هان دامن، کانچکت قوز ظرفنده طویلور
بالحاصه حزیران، قوز، آشتوسده بولور، سو
عجاجدر. بو آیله ایلوں داخل اولدینی
استاقوسلت لذتی دور یه دره
ندیقات مخصوصه بکوره بالق بری بهارده
صوک بهارده اولق او زرده سنه ایک دفعه قره
مرسم وه ایمکده در.

البه بکقوز لفظی اسقانیل کاغذیتک بر لیستدا
دکدر. کتب قدمیه منک بضلورنده (بک قوز) !
(بیک قوز)، متصل اوله رق (یکقوز) یاز یلیدر
استخراجزه و نازه جوز حیلک:
— بکقوز کدر.

دیه اهیت ویره ویره صاندقه بشه کوره
وقیله جوز آغازلیه شهرت بولش بر محل او
حتی قدم ترکیده (بیک) چوچ مناسنده کلک
نار کیله فو قور دیلری خ طوب پوره دی— کز
یکمکیوشه چیقتش اوله ایدی صراخی ایچ

حتی شیشه فابریقه‌سی بوراسنی - میزدی اوافق شرطیه -
 خلیجک خاسکوی ، بالاط سکنه سنه سودیر مشدر .
 انیمیر کوینده کی هزار باره احمد پاشا حامی ده مشهور دره .
 چبوقلی ، نهقدر دلتشیدندر . تواریخ قدیمه دن برنده
 شویله بر قید کوریلیور :

« بازیزد ولی حضرت‌تلری شهزاده‌لری سلمیم اوَّل
 حضرت‌تلریه بر قیزیل‌جق چبوقلی ویره‌لک بورایه دیکدیر مشله .
 شهزاده مشارالیه :

— یاربی ! بو آفاج میوه ویرسون . و میوه‌سی
 مشهور آفاق اولسون دیه دعا ایشان . بو دعای مستجابه
 پدر عالی کهورلیله شمس‌الدین حضرت‌تلری آمین خوان
 اولمشلر . چبوق بشروپ برک وبار ویرمنش و هر دانه
 قیزیل‌جق عندا‌وزن بشن درهم کلشدرا کرامات مخصوصه
 بازیزد خانی ، یوقسه شمس‌الدین می ، یوقسه شهزاده
 مشار الیه‌ی پیشتمز . ایشته بو سیبیه مینی او عمله حالا
 (چبوقلی) باخچه دیرلر . حقیقته بوراده جیقان قیزیل‌جق
 بر دیارده جیقماز . لعل کون او‌لوب مدینه خرماسی
 قدر در . »

بر آرالق بورایه (رفت پاشا) محله‌سی ده دینلیوردی .

نامنده
 بدیهنه
 خبرک
 ۱۰۷
 قایقی ده

باشند
 صکره
 ازا زاده

سنه بر
 بیر زاده
 (تبریز)
 عجره جام
 مر عالی
 به تزیان

لطیفه
 کله‌نیابه .

بکقور حامی بوستانچی باشیلدن مصطفی آغا
بر ذاتک ، مقدمایاندہ انشا ایدلش اولان مکتب
بوستانچی باشیلدن احمد آغا نامندہ دیک بر صاحب
اوزلیدر که بواحد آغا «قفرز» بکلر بکیسی ایکن
تاریخنده ارتخال ایلهین احمد پاشادر، کویلک بازار
مرحومک او قائدند .

هوالر صیحاق اولیه ایدی پامهستدن، قوزی
بر ایدک . فقط جایردہ بر مدت جولاندن
شویلهج «سلطانیه» به طوغزی روان اونق ده
اشتا آور .

بوراھی یازید خان ولی حضرتواری زمانه
حديقة هایون ایش ، عصر مراد ثالثه او زاد
عثمان پاشانک (کتبچه) (شرون) (شماخی)
طرفلندن دربار سلطنه ارسال ایتدیکی
و قاقلریله صاجاق طاقلری قولانیلر درق بر قمه
پالیمش و درونی تقوش و تصاویر حیوانات ا
ایدلش اولدینی مقیددر .

پاشا با غیمسی سورمیسکز ؟ بجه بوغازک الک
میتلل برلرندن بریدر، لوف زمانی بوقویه خیل ا

قاوينىڭ وزراستىن اسكتدر ياشانك اچىا كىرىدىسى اولوب
مىسار شەھىر عەنائى سنانك يادكار اھلىتىر .

شىمىدى موجودى دىكلى بىلەم ؟ بىر يە شوپە
دىپۇر :

(كۈچك بىر جەنلىك وار . بىر حامىك بىر قورۇنىسىدەكى
چورۇنىسىدە أستاد مىصر ، بىر فېل صورقى تصورى اېشىدركە
كۈرن مېھۇت وھىجان اولور . بىر قىصبىنك يەوردى
غايىتە لەنيدىر)

صوڭ جەلەن خالصانە اولىق شەرتىلە تصدىق ايدىم .
جامع شەريفىدە (بهجة القتاوى) صاحبى شىيخ الاسلام
اسقى يېكىشىرى عبداه افندى ايلە مەظەنە كىامىن بىرسلى
محمد امين افندى ، قىارطاي اسكتدر ياشا مەدقۇندرە . محمد
امين افندىنىڭ يەعنى تارىخى ، مىتىب دىۋانى واردە . وقاتىنە
(عرض دعا) تارىخ و جىز لەقظى دوشىزدە . شىيخ
الاسلام عبداه افندى يەددە :

مقامن بولدى عبداه افندى يە كاپوب فتوى

١١٥٦

مىسر اىي تارىخ اوتخال اولىشىدە . مشار اليه اون

آقیندی نصل؟ (چقال بورنی) اولدیقه صربدره
 بوغازده او طوری بوده میادیا دقت آیدله جک او لورسه
 مر طولامبلج برنده بولسان آقیندیشک کمال شدته
 بر قوی داخلته طوغزی اخذاب ایده رک ، آندن حکره
 کلن قوه کیرمک ایچون مخالف بر استفامت ایچندۀ قالمرق
 قارشی ساحله آتیدینی کوریلورکه بوجادته میاهه هان
 بوسفوره مخصوصه صدر . سرای بورنی او کندنه کی صوك
 آقیندی صولینک قسم جزئیتی خلیجه کونده در رو قسم
 کلیشی قاضی کوی حذرین طوغزی ایت رک مر من و به آقیدیره
 بوطرفلرده بوغازک عرضی یرینه کوره آلتی یوز متودن
 ایکی یوز متوجه قدر او زانوب قیصالیر . حتی فاکلیجه
 ایله برواجن کوی آراسی (۹۰۰) متده در . اجر ایدیلن
 اسقاندیلر تیجه سنه الا درین محل ۵۲ متنه او لوپ عمق
 وسطی ۲۷ متددر .

اصوات عمرقه، آواز عندلیه الا طبیعی بر مکس
 او لان فاکلیجه قوبه ویاساده جه کورفره (۱۹۰۰) متده
 طولنده وببل در مسی نامنده بر مائمه میاه اینز . لوفر
 زمانی بوراسی ده اولطه پریدر . فاکلیجه جامعی جانب

بو جامع شریف عترق اولش ایسده شهریار دیات
آثار اندیز حضرت لرینک هست جلیله پیغمبر بسندانهاریله
تجدیداً احیا ببورلشدرو تاریخ نویس عصر مختار اندی
حضرت لری اشاد ایلکلری قطمه تاریخی :

چونکه یاوب اولی خراب ، احیاسته قیلدی شتاب
سلطان فاروق جناب ، عدالیگی خان زمان
قیلدیقه مؤمله غازه ایشنه که شاهله بیاز
غم هایونک درازه قیلسون خدای مستمان
مختار تسبید ایلدی ، تاریخ معمجم سویله
اطف ایتدی تجدید ایلدی ، بو جامی شاه جان

۱۳۰۱

پیتلریله پذیرای خاتم ایله مشرد.

بر صباح بکا اویله کلندی که بورارده نور سحر
بردن بره سریله رک شومر بی نظیرده اوینشان طالمه لری ،
ماورای اقلیم لعلاقدن خبر ویرن افقیاری بر آنده
ایلدیلا تیور . عارض بالک صبحی کلککون ، صاریشین ،
افلاطونی ، سیبن کورمک ، لوحه لوحه معلق طوران
سحابه لردک استحالانه قارشی طوونب قالق ، طاغرلک
پیتلریله قوانان ، سونوب سونوب پیتبار لایان او مشاعل ملو نهی

شدرو

حصارل

بق ۵۲۰

بلدرم

، و نامه

ک حالی

حکله بر

، سکره

ر بتاسی

کوچکدر.

واردره

قدرتیار

ناغندندره

، و آندی

محمد خان

اوج سه ایکی آی قدر مقام مشیخت علیاده بولن

بواش یواش بوغازلک اک طار محلنه یعنی
آومنه کلیبورز، ایکی موقع آرمستندک مسافه آنچه
متره در، بو حصار منیعک بازی ابدی الاشتاری
سلطان بایزید خاندرا ۷۹۸ تاریخنده انشا ایدلش
(کوزلجه حصار) دیلمشدر.

حصار مذکورک اون برخی عصر هیریده
ناطق اولان تعریف آقی شایان دقدر:
(لب دریاده، کوکسونک دکزه قاریشدنی
قبا اوزرنده او لوب بیلدروم بایزید بناسیدر ک
ابوالفتح خان تعمیر و ترمیم ایتبردیکنن آکن
آکا نسبت ایدرلر، عالی و مین بر قلعه دار، اما
جری بیک آدیدر، غره ناظر بر قیومی
ایچنده دزدار خانه سی، تفرات اولری، ایکی یون
اهل تهری وارد، قراسی هب قوجه ایلی سنج
جیچانه سی، لب دریاده قارشو روم ایلی حصاریته
بورنشه ناظر طوبلاری، قلامه او کنده فانع
جیپر تاریثنک بر جامی وارد)،

سناهه خفيف بر شفق كوككى ، شفهه بكتزد بر رنك
انجلادو كونديبي قاليلور، او ده او ته ببرى يه آتيلر كي سونبوره
او آنده سویه كيودفالك مبانی مرتفعه او زرنده، تېلارده طوران
مظله ليل ابله بركشىور .

كوكصوده، بوجوبيار قديم ولطيف ايجنه منظور
اولان تماشى غروب نه قدر خاطر دادر . صانكه دامن
آقاب ، طلوعدن برى دره ملك سطوح مائاهسى او زرنده
ترامك ايدن حار ويابس خس و خاشاك مناظري سيلوب
سوپوره رك اولان دلارام لاطاقدن يالكز ييشلى آكديره
قاصچى، يايقين بر رنك ابله او رلى آردى سيراب ايدر . بو
رنك زلالى ، كوي او اشجار كەنه ملك داللى آرمەتلەن
قديل قديل طالملا يورمۇش كي سوده عىزىزە اثبات وجود
ايلر . بوطاق طىپى آرمىستە انكلات متقابىدن متاحصل
صولون براين زمردىن طالقانانه طالقانانه درىابە، سەبابە
النهايه لىلە بىوسته اولور، خىزمەتلىق ئاظمار بر قاج درخت
متايىدىن ، قىرى انجە يوسونلۇ ، طاغنىق او فاجق قىاللە
مىزىن برقارىش صودن متشكل اولان بوشكاف موجودداردىن
واخ، بىوجىك برساحە غبرادە او يىشان خىلات و تصورانى
كورور كى طالوب قالىر .

ناشا ایمک، آهسته آهسته سواحله ایش رک صولار آره سنه
 کیزله ن سایه لری تقبیب ایلمک، بر سطح مائی خضارت
 کشنه بیه غرق ایتدیکی حالده چهت عین ویسارنده آچقله،
 قوبولو خاره لره طوب، طوب ویا پارجه پارجه، منفرق،
 آچلوب قیان نضار تکاهله فارشی وقه کیر استغراق
 اولق بورا طیبت هناظلینک ایذال ایتدیکی لطفه دندر.
 کونش طلو عنده، غرب وینده کی الوانه بورونه رک بر تپه دن
 فیرلا دینی آنده ردای رنکن طلعنی بردن بره آتیور.
 غرب وینده قطر انظمک خط منجع افق یکن نقطه سنه
 بر از طوره رق بر ملعنة ملونه ایجادیله بر چاریک امداد
 ایدن جسمی و بدیع بر پانوراما دن سکره باشیور. فقط
 نه ملبه، نه پانوراما. کویا کونش ایکی بوزلی ایش کی
 اناره ایمک ایستادیکی اقطار بینده بیام و رو دینی برد
 بر ایصال ایتدیکی حالده بوغازه، بورالره فارشی آغیر
 آغیر سوزوله رک، هایکی طرفه آبری بر زنکده، شفاف،
 عادتا حریری، لامه بار بر توله بورونوب شهرک حوالی
 غربیه منه چکلیور ویا خود من مرنه نک صولرینه طالیور،
 صولره طالدیگی، بوشنادر مفروض کوکلدن اوچان
 بر خیال و اپسین کی بر دها کورونبور، پالکز پیامن

سته نيلن بر شيشك يوانش يوانش كلهرك طرف بنا كوش
نده ييتدىكته ذاھب اولور .

مەتايىلدە بورالىدىن چىقلادىقە او سطوح دللىشىنە
لەن خىاى رىمادىتك شىعەمى آرتار . تىپەت
يمەن اولدىنى اوزىزه انسان كوموش زىكىندە اكى
غىيطان اوزىزدن قايد قايد بوغازك صورلىتنە دوشىر .
ناسىز كېچەلەردى بوسىر مىشقاۋاھە اخياج يوقىرە يالكىز
ئە اخواججاڭ ئاڭ اولىش اولان بۇ خط مىلاطىمك
نقطىسىنە طورۇب آغىر آغىر دوشۇنەملىدۇ .



قاج دفعه، قاج کیجه بورالرده قالهرق صباح ایتمشدرو
 بوراده اویقوسز چن کیجدرلک آتشامنده مهتابه تصادف
 ایدیلرسه کویا کیکش بر هلال نوک ضیای مهتریله یا پیلسه،
 شکل ورقاری دیشیک بر شجراغ روان پارلاه. تصادف
 ایدیلمزسه درین، ظلمته طولو بر غار عتیقک مدختنه
 بولنیبورمشن کی ایچریله طوغزی یورین بز طراوت
 مهادیه جربانی حس ایدیلر. وقت او لورکه سمت رأسده
 بر جرم لامعهبار بردن بره یپراقله آرمهنه قوهرق بر
 مدت صکره سوز. سهانک سطح کبودندن مفرز بر قطمه
 مظلله آرالق آرالق کوزه آنکشاف ایده رک افلاق سحره
 منتظر اولانلر ایچون بر سویه محطره خدمتی کورور.
 بیلسکر بوراده چن کیجدرلک نقدر غرب تمیلانی
 واردرو درده آتشامک ایکیسنه قدر بر صدای دورادور
 ایکلر. کویا بر کاربان عظیم بو وادیدن کذار ایتش ده
 بیکل جه دهان بشدن جیقان بر نوع آواز تکیره بر
 طاقم عکوس مدیده قاریشمیش کی کیندگه اوز افلاشان
 بر شیل اوتره طورور. کورک ضربه لرندن تیزه بن صور
 طوروله بیه عکسله دهه زایده قوت کلیر. انسان دیگله نیلسنی

رخاوت کوریلیور، عجیا بونلو قوبایله‌ی خلی زمانی اوشن؟ رنکاری ده اوجش. فقط کوکل آجیچی قوقولزی موجود. ایشته بر دست فولیه. مسک کبی قوقیور. یالکنر پایراقلری اینجه اینجه قیریق، پیشل، دوز، مقاوم صابلری صارامش، یوموشاق، اینجیسی صو طولو کبی چورومک میال. بر نونهال کی نه طرفه اکیلسه، او طرفه عازم. الده طوطولدیقه آشام روز کارلیتک تماشدن متاثر اولوب دوکولیور، فقط قوقوسی بنه باق، شو بر دست منکسه بیله اویقویه واریر کی بایین طوردینی
حالله رایخه دار. نهندن عیا؟

نهندن اوله‌ی حق؟ بو آثار متضاده آرمستنده بر حیله نهفته، چیچکجینک اوژربی آرا به سیارسه کنر یولی عماریات فابریقه، و مستحضر لمرنک شیشه‌لرخی بوله سیلر سکنز. چیچکجی صانه‌مدینی، کونارجه اشبور طه‌ستنده طاشیدینی او صولغون ازهاری بو درلو قوقولرک صولیسیله تمطیر ایده‌رک آرده‌ده اله بر نازه دال وای ساب آلدرق:

— مسک قوقولزی .

دیه باغیروب طوریلیور .

..

بیوچکده،
لامار، قطفه
د، قوبو کهربا
نامیه طراوه
ی حالده بشه
لک دمت دمت
بن شو بخوئه
دواخ مؤثره
بر جده طلاقت
بنه دوکولش،
غز، منتسه،
شمۀ نوازشکار

ده صولوقانی
دمانیزلاقار،
بن محروم بر

لشقت

نه کوزل ، نه قدر ظریف بر سپت ،
درووندە نهار یوق . شو آتون صاریبى
کې بارلاق، يوموشاق حاولى مەنكەملەر، عجا
صارىبى صوڭ قولىلەر ، كوز آنجى بر
مالك اولان زۇرىنلار ، داللىرىلە بىراپ قويىدىن
تر وتازە طوران لىلاقلار و الحالىل بەھار
آشكار اولىنى بىرچىنە منھەنەن تصور ايدا
ۋىڭ و بۇ، نە قدر خوش ! سادە خوشمىيە
و دىكشاسىلە انسانى يۈلەن دۇندىرىم جىك ،
فرىب، اوست، معطرات رىسم بىستىك ايش
اوراق ازھارده زالە شىكىنە مەلق ، متبىء
اوئۇز قرق آدىم بىردىن مشام خاطرە بور نا
کې آرى آرى طوقۇنلۇر .

ھەندىن ايسە ياقلاشىقە بى جىچەكلەر
اڭدىران بوكىملەر ، بى تاب ايمش كېيى
صاپلارىنى اكوب قىرمەماشنى كېيىلاشتىتە

میاده (ایبود) ک امترابات حقنده شویله بر تغیره
ر ایش :

(ایبود) نشاسته مادرله ناس ایدر ایز بومادرله
شیر و آنکه ایبودت نهانه برتکیب پلارکه غایته
زل ماوی بر رنگ مالکدر)
آدینه فر یوغورتله بوندن بر طامله آئیدمی ا
پیشبرسه ایمنه قولا وار دیکدر .

مايسك برى ، ايكىسى . سود اچىملى . باخصوص
بۇن ، سگى سودلى نە قدر رايىداردر . افسوس كە
بىردىجىله اعتماد اىچك بىك زىياده متعسر اولىي . بايىكتىز .
بىرپورلار، نەر قاتىبورلار ؟ سودحقنده ترتىب ايدىيان حىله
معتكىلارانه اول امىدە قايماغنىڭ لائق، تائىيا: آلان قايماغك
ئىنه بومايىك درجه كنافنى طولدىرمق، طادى طوزى
جىدىينى ايجون آكابىلد بى لىت ويرمك، صو قانىقدارى
ھەتلە سودە عارض اولان ما ئىدىكى ازالە ايتىكىن عبارتىدر .
ئىك ايجون پىودك درونىنە: شىرك، اون، نشاسته، بعض
نات ايلە كوكىلەر بولۇپ (فەكول) دىيلىن مادە دقىقىه،
دكىستەن) صەنى، پىنج، آربە، صەمان صوبى، صەخ

دو قور (مجنیقوف) اسکیسی بالتجدد بر علاج
دها چیقاردی. بز اوته دنبری الک اشتها آور استحضارات
لبنیه من دن اولان یوغرودی، آیرانی، قایمانی یر، ایجر:—
— سرینلک و بر دی، معدده می دوزنندی. درایدک، خیر،
یوغروت ماؤکولاندن دکل الک مؤثر ادویه معاشه دن بری
ایمش. یوغرودی مطلقاً یعنی ایمش. فقط بو سوزلری
بزم قادیتلر دها اول سوپلیور لردی. حق:

— شفادر، بیوریکن ۱۰۰

دیه اصرار بیله ایدرلر دی.

دو قور مجنیقوف، بوله می یا؛ اللدن کاسه آیرانی
بیله دستیله لیق لیق ایجه جک، ایجهه جک، آنجق بزم
دو قور بر از شهملی، اندیشلی. دیکر طرفدن یوغرولرده
یوغروت. کاسه بی باش آشاغی به آکیورده آقیوره مبارک
کریچ کسیلمش. دها زیاده قورو تو سه قاشیق کرمیه جک،
فلمنک پیزی کی بیچاقله ده کوچ کسیله جک. عجیا حیله لبی؛
نصل معاشه ایسلک؟ دو قور ذاتاً معاشه ایتمدن بیبور.
قولونخ، آخه ری، صیزی اوزیسته سورولن (نتور
دیبور) له، ایسود صبی ویا بویاسله باشیور. چونکه

نه بوبهاره داڑ

۱۳۲۲ سنه ۴ نisan

دها اوکی کون فیضانلر حقتنه بر خلاصه جق یازمقد
امیله شویله بر کریز کاه بولهرق :
(بللاری خاموش، سنبلاره قطره دار کدر، لاله‌لری
سرنکون، چندری سیراب تاثر، باختری، قیرلری
باچمه‌لری سیلازده، امواج سواحل متغیراللون ایدن
یاخمورلر مهتابه‌ده تاثیر ایستدی. طلو عده آفتاب آچیق،
بولایتچه بر ماشیلک اینچنده افتقدن عیان اولهرق کویا بر
قر من اتفاقاً یزدیر کخیال متباعده صعوداً یاده کور ینیور منش
کی کشیف هالله‌له مستور، غرویده کاه ایصالاق،
پیارله مشبع برینده‌لك، کاه قویو سحابه‌لر آرد سندن
قیرلا یوب طاغیمشن پارلاق بر اسریت بی رنک اینچنده
دوکردان، بزی، بتون انسال نباتیه بی بر تار شماعنه
متحسن بر اقدیمه حالده افل .

(بهار بوله‌سی کله جک ایدی؛ هانیا طامله‌سی آتنون اولان
ابر بهاران، هانیا مشیمه ذوی الاصاده ایخیلر بتشدیرن

ی، یائش
طوقالی،
قویورلر،
کنور،
سودک
ملک ایجون

عربی ، کتره صنی ، یمورطه صاریسی ، بیان
شکر (قارامل) ، خام شکر ، ذملاین ، بالق
بیان کوکی عصاره سی ، فرونده پیشنه خاوج
ساده بونلمی ؟ خیر ، بعض نوع مواد زلایه
بادم سوبیهاری ده قانیلمقده ایش . شمدیله
درونشده اون ویا نشانه اولوب اولمدهنی بد
قیستاق و بعده صنومه برافقی کنایت ایدر .



ارغوانلرک آل اوسته مور اشماعاتیله تزین نظر ایدره
باخچه دیوارلرندن صارقان، انسانه خنده ایدر کی طوره رق
آداندیشه مکافاه برايک ياراغن دوشون از هارنو شكته
تماشانسه طalar ، لاچوردي سما اورتمنده آواره قالش
بم پیاض رسحابياره مشتعی کوزه تبر، آتشامك طراوتمنده
اوشور ، صباحك طراقتده اصينير ، بازار ايرتسی و يا
چهارشنبه خضر الياس ايشن ديه سوينير ، يارين باعهه کوشک
کيده جگرکرده او بومازايک ، غالبا بوهاره جو جفلر بونلردن
حصه دار او لهه ميدجفلر .

(آما! صباوت شاعر در، بوچاغ، مناظر دیمدن بلک
زياده متحسن او لور. بلک زیاده حظ ایدر، ايلك جيچك،
ايلك ياراق، ايلك غنجه، هله ايلك بيوه آنك انتظار
حرص واشتياقده بر نئك، بر مصراج، بر قطمه،
عنودت بسانی حائز بر نشیده در، بز بودور شاعر بتك
هنو زیاد خاطر اتیله شیرین مذاقز، فقط بودلو خاطر آنك،
بویله بوموس صاذیتك فيضانی يوقدر) زمیننده سویله نیوره
بو حاده حقنده ده :

(کپن سه پیشندن بونه موسم بهاره مدورةolan

اوزرینه سریلدکه
با برک وبار درخت
مو اولان معلمات
ره نیم سحر هانک
لشکرکت گافز اسی؟
ایش، اولسے ایدی
ط اینده صوبونان

چاغله بادی، خام
بر قاج کون صکره
و بچ کانچک، بیانی
مسخره لره تصادف
ر دلجه ده، سلحدار
مانده رسیمه اطرافه
، قیرلرک جیچکلی
تلر ياه رق دوکدوك
سم قره کوزه قوزلره
نشین کبی کورین

قطرات نیسان ... هاتیا ازهار بیابان
 معطرات طبیعی اویاندان بلوطلر، هاتیا
 اوستنده مرغان بهاره بر یودوم
 مائیه ...
 (عجب پادصبا نرهارده وزان اوایون
 جانیده کاکلر طاغیدیبور، هاتیا بونلر
 آرتق بردھا ایشانام . کل بلبله داداده
 فریادی ایشیدیردک، او تیور دکل، فرق
 دودوکار کی بوغوق بر نامه .
 (ریز کوچککرزه بو کونارده
 اریک، چار پیزیله پاییلمش پیده ،
 دالده کراز ییر، محن سعد آباده او
 خردال دمیله منین ساز کلاه کیمیش
 ایدر، ایوب صرتارندہ، بهار یده، سر
 آگاهه قوزی، طوله، حلوادن مرکب
 دیزشن مدعاون سوز بهار کورور
 اوئلنندن قو باقلر طولوسی قوقولی دم
 او کتیره، طاسمه سی مطلقاً آیندی، ا
 پدر مکله اکنیر، عظیم بوردسته سها

(اسایاب فیضاندن بری ده آردی آرده می کشیلههین
یاخمورلردر . بو نلرده عین تیجههی حصوله کتیرر .
بو سکن فیضانلرده هر ایکی سبب ده موجود ایدی . بعضاً
نهر لر لک طار عالار نده بیریکن اری بوز کو ماری ، عادنا صورلک
جریانه قارشی برسد حائل اولور . بوجیولت سیلله منصبین
کلن صورلیو کسلوب طاشار . بعضاً انجیاد ایتش میاه جاره نک
بوزلری بردن ره چوز بیلور . بونک باعث اولدین خشارات
مهمدر . حتی بر نهره عموداً جریان دیکرر نهر ده حاصل
اولان فیضان او نهر ک جریانی تو قیف ایده رک صورلینک
یو کسلوب طاشنه سه بادی اولور که بحال اکثر یافر انسه دکی
(رون) نهرینه منصب اولان (آرس) ایر ماغنده کور .
یلور . نیل نهر بی محبور فیضان ایدن سبب نهر ک صورلی
استقامته مخالف اوله رق امن شدتل رو زکارلردر . زلزله ار
اندفاعات بر کایندخی کر که بخاری میاهیه ده و کر ک دیکلرده
عین اری حصوله کتیره رک خشارات عظیمه موجب
اولور .

(ایخار میهده ده رو زکارلرک شدق کونش و فرق
تائیراته انصام ایده جلک اولو رسه مد زمانلرنه فیضانلر
وقوعه کلکدده در . بو نلردن ماعدا بعض کو لارک صورلینی

هوا اطرادسازی آلان دوام اینکده و اوروپانک هان
هر طرق سنن یاغمور ، قار ، فیضان خبرلری بربونی
ولی اینکده اویلینی معلومدر . بو عدم اطراددن منثر
اولان یالکز اراضی و بلاد دکل ، وجود انسانی دخی
تاثریاب اولنقده در فیضان علی المعموم بجاري میاهک
کندی یاقاقلرندن چقهرق اطرافه طاشمهسی ، تصادف
ایشیکی محلری باصمی دیک ایسه ده سورلک بودلو
صوتی بستن حد معروف تجاوز ایندراک حتی تخریب مبانی
و معاد او ضیاع نقوس کی خاطراته میدان ویرر .

(اسباب فیضان متعددر . فقط اسباب مذکوره
میانشه اک زیاده مؤثر اولان ایام شناده طاغلرده بربکن
قار و بوزلرک اریمهسیدر . ایلک بهار و باز موسملنیده
درجۀ حرارت معتدل او لورس قارلر و بوزلر تدوینجی ازره
بناءً علیه سیللرک ، سورلی ایرماقراه منظم و ساکن بر
صورتنه اینز . فقط کیشلهمه ، لوس روزکاری شدتی
وسورکلی اسجک او لورسه کلی مقدار قار و بوز اریته ،
سیللر بردنجه ببور ، او خیزله ، او شدته کذر کاهده نیه
تصادف ایدرسه دویرر ، بیقار . بونک نتیجه سی او لهرق
درهار ، ایرماقلارده شیشر .

اولور دکلی ؟ چونکه ويامدن ۲۰ نيسان تاريخته
ود ايدين وعلم جو ارياستن بريئت شو کونرده کي
وال هوا حقنه کي طالعاستن باخت اولان بر تاغر آفانه به
آبر کره آچديي آرق کوزل هوالي باشلايه جق
ن . کهانت علميه و فقهه خطا اولسده قابل تأويل
چوق تقرعات بوله بيلير . فنك ديديکي طوغري او لورده
جه مختلف چيقارمن ، ضرور يوق . اسباب عارضه هر
ن موجوددر .

اوت . آفشهه طوغري طرز سبليسني کوستدي .
بزم کوچك (فرانقلن) لردن بريئت او جور تهسي ده
ساحه سبلي به طوغري ارجمنه باشладي . فرانقلن
بور تهسي به الکتريقيت موائيه في تدقق ايده رک
قهنهک بو مؤردن باشنهه برشی او لمدیني کشف
شمی ايندی يا ؟ بوده کندی او جور تهسي صالحورمش ،
ليرانک کشايش هوانک بخش ايندیکي کفدن ماعدا
او لمدیني آلتک متظمآقو بروق او ره دق ترازو لندیکندين
جوب کوزل سعاده او لمدیني حالمه بشوشانه ، مفرونه
ايده بوردي .

طونان رو ایط طبیعیه قوبار، بو سیبله بر جوق بخاری
حاصل او له رق اطراف صو ایخنده قالیه، هولاند دده
اولدینی کبی صو سدلرینک آندامی دخی مهالک سبیت
و پر.

(مع ماقیه اسباب معروضه نادرأ اجرای تائیر ایده بیلره
فیضان مارضی اولدینی کبی برده فیضان طبیعی وارد که بو
حال اک زیاده خط استوا نبرانده کورولکده در، بو
نمک لرلک فیضانلری موقوت اولوب منظم یاخمورل و طاغلر
او زونده بولنان بوزلرک تدریجیا اریمهاری سبیله اوقات
مینده حاصل اولور، آسیاده (غائز)، (سد)،
(فرات) و (قریماندله) طرفاندنه ک آنهاز خنله ایله
آمریقا مکی (میزی سیپی) (اوره نوق)، (رسیودولا بلاتا)
آفریقاده (نیز) واژجه (نیل) بیارلک اک مشهور
لرندندر) سطربلخی یاز درق طوفاندنبی مقتبوط اولان
وقایع مهمه فیضانی صیره لامق غیرتیله اوته ببری بهراجعت
ایدیبوردم.

هوا، آشانه طوغری طرز سنبیلسی آجدی. او
آجدیخه بزم مقاله فیضان آکینکده صوری چکیلمک
باشладی. ایتنه همی؟ فردایه تعقیق کیفت ایسم دها

ای
ور
اح
نظا
ایمن
پل
تفیه
زما

حق
او
اوه
صاء
ایتمه
بو
برشو
آکلا
تماشا

بر بلده مخصوصونک عساکر
 خ تائینا ایجاد ایدلديکنی
 اسيه سندن مشهور (غامبتا) نك
 بنده یعنی اوچور تنه ناك آدم
 در . بو آلت عصرلاردنبری
 بلسنه کوره بزه اوروپادن
 بوقدر . قطمه مذکوره ده
 کبی آرمودی ، درت آلتی
 (معبودین ، پیریگی قوشلر ،
 از جله پوهو قوشلره قرتال
 قادرلیسه ، باشنه ، قویروغنه
 ، اصل آنا سیجه ربط
 جشن طوتوب اکلهنیر .
 نده پاییلمش ؛ باشنك ایکی
 نوعی آره صیره کوریلیوره .

اده کجن کونلار کی شتائی ده
 بولانیق ، سونوک لاماٹی
 چقدینی ایجون چخارمتا کم

یہ بو

نامندگان بر جنگ طرف دنی
امدادیه ایله مخبار ایده بولنگ
یازبیورلر که فرانسه رچال سی
بو طرزی دها فنی بر صور
چکر نوعیله یادیغی معلوم
جینده چوچق اویونخانی او
اول انتقال استیدیکنده شهبا
پاییلان اوچورئملر بزدنه کيلر
کوش دکلدر. بالاخاص موهو،
قنادلی از درهالار صورتنده در،
ترجیح اوئنور. بو رسملرک
طاقنقارلار ایيلر مناسب محله
ایدبیلر؛ چینلى چوچق ده او
مع مافیه بزدنه انسان شکا
طرفه فقاره، صاجاق آصیلمش

آفتاب دیسی دکل ایدیسا
دکل ایدی . قر ، غربونک
کورمه من لکه کهارک ایر کنجه

دق ایتمد ، آرمودی دکل ، درت کوشه ایدی ،
هر کوشه بر رنگ کاغذدن منشکل . قوروق منتظم ، البته
طبر طبلی میتظم ، اوست ترازوی سه موافق که ایچی
کریلشن . چو جقاشه مخصوص اولان فن موازنی
قواعد نجعه شاید اوچورنه هوالاندقدن سکره بردن بره
باش اوره دق دوشه جک اولورسه ترازوی بوزوق
دیمکدر . شاید صوله باش اورورسه صانع طرف خفیجه
کلشن اوله جنده سن او طرفه بر قولاق علاوه سی لازم کلیر .
بر اوچورنه اما آنکه ده کندیسنه کوره اصطلاحاتی
واردر . مثلا ، هواهه دیکلکی بی سیجیمه کاغذدن اویهمل
ویا دوز برشی سکیرلر ، بوشی روز کارک تائیرله دونه
دونه بدنه قدر و ایرکه بوكا (ولاغوز) ویا (فارجی) ،
ایچی اوچورنه بی بربریه طاقنه (قیرمالاچ) ، سیجم
کر کین طوره بوب ده المخنا تشکل ایدرسه (قارن و پرمک)
دیبورلر . شیطان اوچورنهاری دیدکلری اوافق و عادیلری
بو تئیراندن سخونه مدر .

اوجور تھنک تاریخ نہ کانجھے، بونک اور ویادہ زمان
ظہوری معلوم دکھردا۔ چین مژو خلری تاریخ
میلاندن (۲۰۶) سنه اول معمز اولان (جان-سین)

تریمدهر . اووزون ، نرم و نازک اولان اعصابی مطبوعدره
نیکی نظره آوراد . وجودی بر جایی مخصوص ایله
بارلاقدار ، شو حاله قامی خفیف و نازک ، وقتای سریع
رجلاک ، اطواری ظرفی اولان بوله بر ذیروحه نصل
نیزیده نفرت ایله باقیایر ؟ بوله برذوقدن کندیزی
محروم ایشک روا دکلدر . کوزل ، دلنشین قیرل منده
کشت و کدار ایتدیکمنز ایشلارده یوش ، خیزی صیچرا .
ملره اژرسیات کوستن بوسوبلی حیوانلرک و تک جلدیله
مواحل جویسیاری ترین ایتدکلری سیی ایتکدن
چکنیمه . آنلرک یادقلاری شو اوفاق ماوره لری فاشا
بدم . آسودک مناظری اخالد ایتدکلری حاله بالکر
نه القلری بر درجه تغیر ایتدکاری طورخون کولر اورته
نده آنلری کوزل من له تعقیب ایلیه رک طبقات میاه آلتده
ش طبیف و تکلر کوستزدکلری سیی ، ساکن صوری یاره رق
برذکلری صیرده یوزده بر چیزکی بیله حاصل ایتدکلری
زوردم) .

شو قیریق دوکوك ترجمدنک دلاتله دخی ظاهر
لیورک غربکده بو حیوانله بر ابتلاسی وار . پك

ایچنده قالش ، عادتاً طونوق آتون رنگنده ، بر طرف قوباریمش بر دائره شکلنه کورینیوردی . کویا کونشک اطراف سحاب ایله محدود ایمک کی عکس ایتدیکی ضایا سطح قرده حائز اولدیقی فیض تنویری حصوله کتیره . میوردی . یالکن بوله افشارمله مخصوص اولان سکون و سادک ایچنده ایشیدیلن بر سدا ، بر وقوه نه قدر شوی آمیز ... بور لحن رسیی دکل ، فقط شتالک الیم معتده حیواناته تکلیف ایتدیکی رخاوی اخلال ایتدیکی ایجیون سویلیور .

بنم بیدیکم شرقده قورباغه دره بلیل نظریله باقازلر . الله آلوپ سومزلاما کوزلزینه اوروولانلار واردیه روایت ایدولر . سنه بایبلانلارکده عددی چوچه در . طور غون کیچه لردہ بونارک کوهه لش هرک بر آهنه بسیط ایله اوزا افرازه اوته لاری صهابه برذوق دیکر ویرمکدن خالی قالیور .

فقط قورباغه ساده شرقلیلر سومیور ، غربیلارده سویلیورلر . حق مهم بر ازده کوردیکن . شو تعریف ده بون مدعا منه شاهددر :

(قورباغه ، فائدلی بر حیوانزد . حسن طیبی)

مُؤز کان بو
ن واره کويا
طرقده پيدا
يشكينلكلر
بو كيسيلر
بعضلرينه
غلي كدارندگي

پنهانگاهده
بللکكتندين
ایله مشهور

ش بوجيش،
بن (بوكون)
در چيچك،

پياره، چن، پياتيه وارسه جلهسي قوروره، توژلر رطوبته
طويدقاري ايچون قالقماز، تخينمه کوره کلينجكيلك
غنجه لري چانلار، دره لرك صولري بران سوزيلور،
پيلرك سطوح مائده سنه نيركى الواندن مشكل اور تول
سريلير، هنوز نوشكته پارا قاردن زمينه پارچه پارچه
متعدد، مهتز کولکلار دوشدرک سرخجه بر هوای معطر
هر روحه يواشجه طوقونه رق جابوق اوچان قوقولر کي
مشام اشتقاده بر تحرر راقيه.
نجه سعد آباده بهارده شهر منزك آينه ظرافت و قياقتيرد.
چونكه هر نوع توالات بو موسمده اور ادن بر کره جك
اواسون کذار ايدر.



اعلا . فقط بعضاویه فریاد عندهیین دها ،
 وقوه حزن انگز نصل حاصل اوایور ؟
 ایشته بورانی معلوم دک ، یالکن بر ظ
 ارکک قوربهه اوئییکی زمان بولنک ایکی
 اولدینی کوربلن کیسه نوعندن بر طاق ش
 ایخنده هوا طین انداز اویورمشن ، لکن
 سسه شدت ویرمهیلمکن باشه برشی یا به ما ز
 کوره بو وقوه مجرای تفسدکی زارک مد .
 اهتزازاندن نشأت ایدیورمشن ، اخ اخ .
 صدای بابله قلید ایدن بولنیک کی قور
 قلید ایدنلر واردز . یالکن یونه موفق اولق
 قولایدر . حتی شاعر قدیم (آریستوفان)
 (زان زاق روسو) وقوفی حروف ایله :
 BrekeKekex , Koax , Koax
 برهه قفقس ، قو اقس ، قو آقس
 صورتنه ضبط ایشلدرکه قوربهه قدر اجی
 بو کوزلک دوام ایده جک اویورسه یا
 صحین سعد آباده طوبیلز . ایصلاحتی نه ة

شو حاله بر يerde کورديك او زرde کانون اول و کانون ثانی آيدريتک شهر عربی دن او لیوب شهر سریانی دن او لدینی حقیقی بر دعا تخلی ایلمش او لیدر .
کلام بدایت بهار حقدنه کی اقوال و حساینه :
شهر (لاروس) ل (غزان دیکسیور اونی ورسل)
نه کوره :

شتادن سکره واقع اولان اعتدال رسیده باشلايان و تحول صیفیده ختامه ایرن ، زمان امتدادی نه قدر او لورسه او سون بیوک سوغوقله بیوک صیحاقله آرد منده کذران اولان موسم متبدله .
(غزان آنسیلویدی) یه کوره :

اعتدال رسیدن تحول صیفی به قدر دوام ایدن موسم .
و سطی او له رق ۹۲ کون ۲۱ ساعت زمان امتداده مالکدره .
بیک مصور (لاروس) ه کوره :
قیشدن سکره واقع اولان اعتدال رسیده باشلايان و تحول صیفیده ختامه ایرن موسم متبدل . ایلک همار (۲۱) مارت ده داخل او لدینی حاله او کوندن باشلاير و (۲۱) حزیران ده داخل او لدینی حاله او کون ختامه ایرن .
(دیکسیورده سیانس ، دلتا ، دهزار) ه کوره :

جینه نک ناطق
ار) نام کتابه
لزومه بناء
دور بونلدره :
- ایلول -
- کانون ثانی
- ک زنده کوره
(تشرین اول)
بیک ایلک برادر
جمهولز اولان
تفی آنک ایجون
آنک مرئیسی

بعض معلومات نافعه

ایلک بھارک مبدئی حقنده و نائق عا
اولدینی معلوماتی بازمهدن اول (قوم الادو
نقیسهه منظور من اولان بعض نقیصانی -
- بروجہ آتی درج ایلیورڈ:

(نبطیلک استعمال ایندکلری اسمائی شر
نیسان - ایار - حزیران - گوز - آب
تشرین اول - تشرین ثانی - کانون اول
- سپتامبر - آذر .

(بونله شبور سربانیه دینلور، نبطیلر
بونلر فضلای نبطدن بر رذانث اسمیدر، حق
ایله (تشرین ثانی) فضلدن ایکی برادرک اس
(کانون اول) ایله (کانون ثانی) دخی کذال
اسمیدر . گوز ، احوال تاریخیه می
(گودا) نام ذاته نسبت او لورکه صائین مان
گوز آینده بر بایرام بیلارلو . اوول کون آ
او قویوب آغلارلو ایش . ۰۰۰

ان، جمهوری شنبه ابوم موجود اولان روایاتک
ناطق دکلدر) ۰

یکمی کون صکره یعنی ۱۳۲۲ سنه شابانک
ی پدیستنه نمر اولان صباح غرمه سنک (قیش آذری)
سنکوره :

(میادی) فصول اربعده استدای شتاب کانون اولک
زنجی کوشدن اعتبار وایلک بهار، مارتک طقوزند
بال ایدیلیور . بعض قویلرک مضبوطانه باقیلرسه
موسی ۸۹ کون ۲۸ دقیقه ۱۵ ثانیه . بو حسابجه
؛ نالهند صکره قیشک خاتمه برشی قالیور . شو
ه فن (۱) جمهورک ختم سقوطی فصل شدید شتابک
، وحرارتک بدایی عد واعتباره متایل کورنیور .
استطراد : موسم شتابن هنوز قورتولق اوژره
، ینغز شوکنلرده دریلک تال اولدیلی موس مذکور
ه رفیقزک دونکی نسخه سنده مندرج قیش آذری
سنده محتر اولان اوج روایی دخی تمیم فوائی
دبله عیناً درج ایلیورز :

(۱) قیش موسی اوته دنبری ۲۱ کانون اولان
یکمی برینه قدر تام اوج آی اوهرق اعتبار

درت موسمند بري . سننک موسم اوی . اعتدال
ربيعيده بالشلار . ۲۱ مارت الی ۲۲ حزيرانه ختمها يرده .
اعتداد وسطيسي ۹۲ کون ۴۰ ساعت ۵۹ دقيقه در .

قاموس زراعي به کوره :

ایلک بهار ، سنن جويده آينده موسمند . فرانسنهك
اقليم معتنله مارت ، نيسان ، مايس آيلري حولنه
کدران اولور . فن هيئجه ايلاک بهار ۲۲ مارتنه حول
ايدن اعتدال ربيعيده بالشلار . بوموس اننسنه حرارت
تدریجيا آثار .

(تفصيم الاذوار) ده مفید اولديني او زره فرس قدیم
تاریخته کوره :

فروودستك برنجي کونی شمسك اول فصل ربیع
اولان رأس حله نقل و تحويل اینديکي کوندر .

۱۳۲۲ سننی شباطنك يديسنده نشر اولان صلاح
غزنهستك جرة اولی مقالا سنه کوره :

(ب) تكون جرة اولا به مصادف اولی حسیله ین العوام
او هدن بري فصل شديد شتائنك نهايی و حرارت نوهبارك
هدایي عد و اعتبار ايديلن بر روز لطافت افروزدر .

لس
حقوق
پکر،
مقاله
طفو
استه
قيش
جره
حاله
نهایتو
بولنه
حققد
مقاله
مقاص
مارنه

نوطرمندن باقی قالانزی وار ایسه آنره باقیه ایدی بک
زیاده اصبت ایدلشن اوپوردی .

فیش آیلری مقاله‌سی مطالعه بیوران ذوات میاننده
(شبیلدا) بی سلمین یوقدر . مع التاسف مقاله مذکوره
بیلیمیور . چونکه خانمته سده دیبورکه :
(کاتونلرک حلولیله برابر کوندووزل امناده باشادر .
کانون اول طفووزنن نهایته دکین کوندووزل ۱۸ دقیقه ،
کانون ثانی استادستن نهایته قدر بر ساعت درت دقیقه
سکنر تایه ای اوزار .)

الله بولان خواویه و معلومات فیه کوره کاتونلرک
حلولیله برابر کوندووزل اوزاماز . حق کانون اولک حلولنده
دها زیاده قیصاری . آلتیندنه اون ایکیسته قدر تسلسل
ایدن لیال اک اووزون کیجه درکه بو سنه ک برخی شب
بیلداستی تغییب ایدن کوندووزده طلوع ساعت ایکی قرق
دقیقه کچه رک واق اوپشدیر . اک صوک کونی اولان ۱۲
کانون اولده دخی عین حال اوزره ثابت کی کوروندکن
سکره برد دقیقه برو دقیقه او زایه رق آخر ایامنده کیجه دون
۱۷ دقیقه آلمشدیر .

کون طرخه
ل شتا تمام ۸۹
محصر قلشدیر .
شنا کانون اولک
رئک طفووزنده
سائه باقلیرسه
۹ .

۱۰ مارت [۱]
بی وضع ایدن

شده بزه دلائل
لز قیش حقدنه
بع یازلاق انجاب
او غزمه به درج
ساه یاخود شهر
هر اویش اولان
نی اسمی یوفدر .
دن آلمشدیر .

ایدش ایکن متاخرین بو مدتنن بر قاج
زوم کورمشن . بونرلک قول و رأیجه فص
گون رساعت ایک دقيقه دن عبارت بر زمانه م
(۲) مادیه نصول او رسعده ابتدای
طفوز نجی کونندن اعتبار و ایلک بهار ما
استقبال ایده بیور . بعض قویلارک مضبوط
قبش دوسي ۸۹ کون ۴۸ دقنه ۱۵ ثاب
(۳) قبش آیدری کاتون ئانی ، شبا
ماهله رئه منحصر در . بو اوج آیک اسلر
کلدا ایلر در .

ایشته محمود (قبش آیدری) مقاله
حسایده بیلا دینلرک عین مقاللهه يالك
منظور او لان شاقضانی . بولهه بر موضوع
ابتدیک قدربره بزم کین سه يازمش و
ایش اوله بیشز مقاللهه بر کوز گزدیریل
رمضانده بش اون مقالله تحریرینه قوه الظاهر

[۱] نئ مرفا نیه ده مارت شکلنده بر آ
لکه «آذره» وارد در . مارت لسانزه لاینجه

ن بر قاج کون طرخته
راینجه فصل شتا تمام ۸۹
بر زمانه منحصر قالمشدر.
ابتدای شتا کانون اولک
ک بهار مارتک طقوزند
ک مضبوطانه باقلیرسه
نه ۱۵ تائیه .
نی ، شباط ، مارت [۱]
یک اسلامی وضع ایدن

) مقاله‌سته بزه دلائل
الدهه يالکر قيش حقنه
بر موضوع يازلاق ايجاب
يازمش وا او غزنه يه درج
کزد ير يلسه ياخود شهر
نه قوهاظهر اولمش اولان
کلنده بر آئی اسمی يوقدره
زره لاتینجه دن آلمشدر .

بعض معلومات نافعه

۶۳

نوطرار مندن باقی قالانلر وار ایسه آثاره باقلسه ایدی پاک
زياده اصابت ايدلشن اولوردى .

قيش آيلرى مقاله‌سنى مطالعه بیوران ذوات میاشنده
(شبیدا) ي بىلەمین يوقدره . مع التأسف مقاله مذکوره
بىلەمۈرۈ . چونكە خاتمه سندە دېبوركە :
(کانونلرک حلولىلە برا برا كوندووزلر امتداده بالشلار .
کانون اول طقوزندن نهايتنە دىكىن كوندووزلر ۱۸ دقيقە
کانون ثانى اىستادىستاندۇ نهايتنە قدر بى ساعت درت دقيقە
سەز تايىھ الج اوزار .)

الده بولنان تقاويمه و معلومات قىيىه كوره کانونلرک
حلولىلە برا برا كوندووزلر اوزاماز . حق کانون اولك حلولنده
دعا زياده قىصارلار . آلتىستاندۇ ، اون اىكىنسە قدر تسلسل
ايدن لىال اڭ اوزۇن كېچەلردركە بى سەنگ بىنخى شې
يىلداسى تىقىب ايدن كوندووزدە طلوع ساعت اىكىي قرق
دقيقە كېھرەك واقع اولىشدر . اڭ سوڭ كۆنى اولان ۱۲
کانون اولدە دخى عين حال اوزرە ثابت كېي كوروندكەن
صىكە بىر دقيقە او زايدەرق آخر اىامنە كېچەن
دقيقە آلىشدر . ۱۷

ایدیشن ایکن متأخرین بو مدند
لزوم کورمش . بونارك قول و
کون رساعت ایکن دقیدن عبارت
(۲) مبادی فصول او بعده
طقوزنجی کونندن اعتبار و ایله
استقبال ایدیلیور . بعض تقویعلر
قیش ووسی ۸۹ کون ۲۸ دقیقه
(۳) قیش آیلری کانون نا
ماهاریته منحصردر . بو اوچ آ
کلدانیلر در .

ایشت مهود (قیش آیلری
حسایده بایا دینلرک عین مقا
منظور اولان تاقضائی . بولیه
اینتیکی تقدیرده بزم کن سنه
ایتش اولدیغمر مقالاته بر کوز
رمضانده بش اون مقاله تحریری

[۱] نت سراینده مارت
بلکه «آذر» وارد در . مارت لسان

طرقدن تأسیس ایدیلن اصوله کوره بر سنه اوچ یوز آلمش بش کون بر ربیع اولوب هر درت سنهه بر کیسه واقع اولوردی . (ازینق) ده انقاد ایدن مجلس روحاوی ۳۲۵ سنه میلادیه منده بو اصولی قبول ایدی و اخ.

اطناندن احتراماً شو بر ایکی وئته ایه اکتفا ایدلادی . حال بوكه رفیقزده مندرج (قیش آیلری) مقالهه منده :

(بیلیوس) توز آپی کندی اسننه اضافله (بیلیوس) تسمیه ایتدیکی کی (آگستوس) ۴ دخی او زمانه قدر آپ (دینیلن ماھه) (آگستوس) نامه ویردی . آنجیق بو دفعه اسننه مضاف (۱) اولان آگستوس آینک کوتلری بیلیوس ماھنن یور کون نقصان قالدینی کورنجه شباطدن بر کون آلمش ، آگستوس علاوه ایمش ، بو جهنه شباط ۲۹ کونه ایش ایدی . ایشته الیوم معلوم اولان سال کیسه (۱) بو وجه ایله حصوله گلشدر .

دیبورکه بوراده کی دلائل حسابیه کوره شباط اوتوز اولق ایجاد ایدر .

اعدادیه صنفلرنده تدریس ایدیلن کتب هئیمه دن

مذکور مقالاده شباط و طولایسیله (کیس) خنثنده
یورودین معلوماتده مشوش . جونکه :

(۱) قاموسه کوره :

(الکیسه) کبس اوئلش يعف طولدرلش سنده
دستور . تائیشی موصوف اعتبرلەدر . سنە کیسە بى
معنادرلەر کندى ایجون بر کون سرفت اوئلش سنده
اطلاق اوئلور و بوھ درت سنده براولور . سنە شمیسە نك
اوج يوز آلتاش آلتى كونه كلدىكى سندر .

(درت سنده بى، كسور ايلانى حىم ايدوپ شباط آخرى
زىادە ايدرلەر كا (فضل السنە) تىير اوئلور . سنە
شمیسە اوج يوز آلتاش يېن و ربىع كون اولىغله دورانە
درت سنده بى، اوج يوز آلتاش آلتى كون كامل كلور .
شباط اوج يېن بىسطەدە يېرى سكزەر و دردنجى
سنده يېرى طقۇز كون اوپلوب بر کون زىادە
اوئلور .)

(۲) (لاروس) لک (غزان دىكسيور اوپى ورسلى) نە
کوره :

شباط اېي على الماده يېرى سكز كوندر . كیسە
أولان سندرلەدە يېرى طقۇز اوئلور . (بوليپس قىصر)

دقه آنکه و (ازینق) ده امور دینیه عاند او هر ق شکل
ایند جمیت رو حایه و اسطمه سله اعتدال رسیدن صکره
اویسی قرار لاشدیر بلان بیوک با سایله نک تدریجیاً قیش
موسمنه طوغری ابلو له مسني منع ایتك او زوه بر
تصحیح دها اجرا ایدلشدر.

(بولیوس قوئنده اویلیق کی ۴ ایله بلا کسر قابل
قسم اویلان سنهار سنه عادیه و ۴ ایله بلا کسر قابل
قسم اویلان سنهار کیسه اویلوب بو نزدن مستتا او هر ق
(۱۸۰۰) (۱۷۰۰) کی عصر نهایتلندیر نزد سنه عادیه
و عصر نهایتلندیر نزد ده ۱۶۰۰ ، ۲۰۰۰ کیه صولدن -
ایکی یعنی احاد ایله عشر ان دن ماعدا خانه لری ۴ ایله بلا
کسر قابل قسم اویلان رینه بولیوس قوئنده اویلیق کی
سنه کیسه عد و اعتبار ایدلیلیه. بناء علیه (غره غوار)
قاعدہ مسی وجنبه بھر (۴۰۰) سنه ملکیده ۱۰۰ سنه
کیسه برینه (۹۷) سنه کیسه بونه سق و بو وجه ایله بر
سنه عادیه نک طول و سطیسی $\frac{۳۶۵}{۳۶۵,۲۴۲۵}$ دن
عبارت او له جقدر. حال بیوک بر سنه مدار به ۳۶۵,۲۴۲۲۱۶
کوندن عبارت او لغله غره غوار قاعدہ مسی دخی سنه
ملکیده نک طول و سطیسی $۰,۰۰۰۲۸۴$ کون دها او زون

برینه مراجعت ایدله ایتدی احتاله که بوله بر اثر ذمول
کوستنلز دی . بز کمال عجز منه قائل اولدنه،ز الجون
مراجعت ایتدک . باقکز کیسه مسئله سه داژ نه کوزل
تفصیلات ویربلیور :

(تفویعک علی الدوام دوجار اولدینی فاریشتلنی
تصحیح ایتک اوژره (بولیوس قصر) طرفدن جلب
ودعوت ایدله رک بوایشه مأمور فلتمنش اولان اسکندریه می
(صوزبین) نام هیئت شناس سنه کیسه ترتیب هزو رانه سی
تکلیف اغذدر .

بو ترتیبه ۳۶۵ کوندن عبارت اولان سنه عادیه رک
هر اوچنی ۳۶۶ کوندن عبارت بر سنه کیسه تعقیب ایدر
بو وجهه بر سنه ملکیه نک قیمت وسطیه سی ۳۶۵،۲۵
عبارت اولورکه بو مقدار بر سنه مداریه دن جزو زیاده
وایکیسی بیتندک فرق ۱۷۸۴،۰۰ کوندر . بو فرق هان
۱۲۸ سنه ده بر کونه بالغ ياخود ۴۰۰ سنه ده اوج کوندن
فضلهمه اولور . بو تبدل مهم قبل المیلاد ۴ نجی سنه ده
ساحة وجوده کاشدر .

۱۵۸۲) سنه میلادیه سنه پایا اون اوچنجی (غرم غواص
طرفدن ۴۰۰ سنه ده وقوعاً کلی شواویج کونلک تفاوت نظر

مارت

نایی بله تبسم آور، فی الحقیقہ اون ایک برداشتمی
اولنله برابر مقدمات بهارمه مالک اولدیندن سویلیدر.
نظر خیال بونک حلویله دیسی منظره لره ملاقی اولور.
مناج متلونه هر هوا یاقشید . قار، تی، یانهور ،
فورطنه عدد ایامه داخل اولدینی کی غایله لطیف
سنبل، کونشل نمایشلر، صاغنالر آرمسته کوکل آلیجی
کشاشری ده وارد، مشاطه فیض حلوی، ایام عبور ایسه
ایکسنده اوچنده (آمدن برستو) طقوزنده (نوروز)
(اول موس بهار) یکرمی ایک، یکرمی اوچنده (فریاد
عندليب) یازدیدر . سر آنک حاول لطاقده طیرمچک
اولان (قوز قاوردان) بوراسته، حرکت هوامه، امدن
حیالقه، قیلانیج فورطنه سه باقیک، اختلال اشجاره
انکشاف ازهار، عید فصیح، بالقل بیانیری، بیضه سرخ
کی بادی مسرت اولان عوائده باقک . حقنده لسان
عوامده دون ضروب امثاله ده آدیرمیک .

قیلارک بو و جه ابله هان ۴۰۰۰ سنیه قریب
ینه بر کون خطایدش اولور.)
ایشته جف القلم یازلدیقنده شبهه اولیان قیث
خلاصه مصححه سی. ایشته دلائل عادیه حسابیه
رفیقمزی راجل بر افان احوال خطایشمال



آوی متناسه اولان (ءالاھبوليون) Elaphébolion ايدى.
جناب كليمك بى اسرائيل آلهراق بحر احمردن
صرورى دخى بو آى ئظر قندىك بدره مصادف اوالىيىنده
اتفاق وارددر حق (تقويم الاذار) تارىخ عبرانىدىن بخت
اينلىكىن صرورە دىبوركە :

(عبرانىل مبدأ تارىخىنى هبوط آدمىن اعتبار
ايدوب وأس سنهلىرى اولان ترسى (تشرين اول)
واخر آپ (أغستوس) ايله اوائل ايلول آرمەستىدە
متعدد اولور . وعيد فصيح يعنى خورسز بايراي نيس
(نيسان) آينك اون بشىدر كە آذرك (مارت) اون
اينكسيله اون بىشى يىتىدە متعدد اولور . سېي بودركە :
حضرت موسى عليه السلام بى اسرائيل ايله مصردىن
جىقدقە موسى اول ربىع ايدى وغروب شىمە آى
طوغۇبوردى . يعنى فرڭ بىدر اوالىيىن وقت ايدى .
وسمى برج حله وقر برج ميزانە اولوب بى اسرائىلەك
بۈوكۈرى حضرت موسى « بى كىچە ويارىن يولە كىتىك
مناسب دكىلە » دىدىلە . حضرت موسى سكوت ايدوب
 يولە كىتىدى . نهات فرعون هلاك اولوب آنلە تىجات
بولىدەر بى اسرائىل اول كۆنى ضبط ايله مى سنه اول

مارت ، دونکی بوكونکی آی دکلدر ، قرون اولادن
بری مستعملدر . (نوما) و (غـهـغوار) تقویـلـنـدـه
اوچنجـیـ اـیـ اوـلـقـ اوـزـرـهـ مضـبـوـطـدـرـ . مـدـنـیـ ظـرـقـدـهـ
اعـنـدـالـ رـبـیـعـیـ وـقـوـعـهـ کـلـدـیـکـ جـهـنـهـ روـمـاـ اـیـمـاـطـوـرـلـرـنـدـنـ
(روـمـوـلوـسـ) تـرـیـبـ کـرـدـمـیـ اوـلـانـ تـقـوـعـدـهـ آـنـیـ سـرـکـارـهـ
شـکـرـدـلـکـ نـامـنـ (Mars) (ماـرسـ) نـسبـتـ اـیـلـدـیـ .
اـولـدـیـ بـرـ مـارـتـ .

حتـیـ اوـ زـمـانـلـرـ روـمـادـهـ مـارـتـکـ بـرـخـیـ کـوـنـارـنـدـهـ
(وـمـتاـ) مـعـبـدـنـدـهـ مـرـایـیـ حـرـقـهـدـنـ بـرـیـلـهـ آـنـیـ یـاقـارـلـرـ ،
اوـنـ طـقـوـزـنـدـهـ (مـیـزـوـهـ) اـسـعـنـدـکـ مـعـبـودـهـ عـقـلـ وـحـکـمـ
شـرـفـهـ اوـلـارـقـ بشـ کـوـنـ بشـ کـیـجـهـ شـنـلـکـ اـیدـرـلـرـ ، یـکـمـیـ
بـشـنـدـهـ دـخـیـ (ثـیـلـارـیـ) دـیـدـکـارـیـ قـارـنـاـوـالـهـ کـیـرـیـشـیـرـلـدـیـ .
مارـتـ ، بـوـسـتـ [۱] دـخـیـ شـهـرـمـزـدـهـ کـ قـارـنـاـوـالـدـنـ بشـ کـوـنـ
قـدـرـ حـصـدـدـارـ اوـلـهـجـقـدـرـ .

فرـانـسـدـهـ طـقـوـزـنـجـیـ (شارـلـ) زـمانـهـ قـدـرـ اوـلـ
شـهـورـ سـالـ اـیـدـیـ . اـنـکـلـزـرـدـهـ مـدـخـلـ سـنـهـ اوـلـقـ
اوـزـرـهـ مـحـاظـهـ اـیـشـلـرـدـرـ . آـنـهـلـرـکـ تـقـوـعـنـدـهـ طـقـوـزـنـجـیـ
اـیـ اـیـدـیـ ، فـقـطـ نـامـیـ مـارـتـ وـیـ ماـرسـ دـکـلـ اـیـدـیـ . کـیـکـ

[۱] ۱۴۲۲ سـنـهـیـ .

ایندیکی کون اولق اوزره قبول ایدالدیکندن مسلمه
براز مشوشت طاری اولیور .

شنه
دفایع قبط(ده نامی (جونه) اولوب اوتخی ماهی تشكیل
(ناریخ قبط) ده نامی (جونه) اولوب اوتخی آی اوlobe فرنکلر
ایدر . ناریخ رومنده ایسه اوچنجی آی اوlobe فرنکلر
دھی کندیسی بو مقامده ایقا ایتلاردر .

لیلر
نمده
ایشنه مارت حقنده ایدینه بیلدیکمز معلومات بوندن
عبارتدر . ارباب زراعته صوره جق اولورس کمز زراعت
کیمه باشلاندیجیدر دیمکرک نهر اکلیمک ، دیکلیمک ،
سوکولک لازم اوبلینقی بالتمداد سزه حیله له یازارلر .
 فقط ایچلرندن بردانه بزم کی خلاصیه میال . بناه عایه
نکل ایدبیورز :

بی.
ز،
ه،
بر،
اک،
بی.
ز،
ه،
بی.
ز،
ن،
بل
(درجة حرارتک حد لطیف اعتداله طوغزی
بوکسلدیکی ، پاتانک کسب فعالیت ایدرک آنجلرک ،
چار و چون زارلرک بیشلندیکی آیدر . عملیات زراعیه
و سنت کلیره کوره تقیانی ، تارلارک احضاری معاملاتی
ختامه ایور . تارلاره ایلک بهار بندایه آربه هن ، یولافی
دیکلیر ، قیش قوارلرنه چایه اوریلور . مصر اوتار
آیفلاندیه . پاتانس اکلیر . انبارلرده موجود اولان

موسسه یارام اینک او زره مأمور اول دیلر)

بو سه دخی خیرسز یارامی صفرالحیلک اون
یعنی بدره تصادف آیدن ۱۷ مارتنه وقوع بوله جقدر

مارت ساده متلون دکلدر. حتی قدیماً مضمون پرداز اید
حقنده یازیلان بر ونیقہ تاریخیه کوره اسکی روما
بونی صیرته دینی قورد دریلی کیمش بر انسان شکا
تصور و تصویر ایدرلر مشن.

شهر سریاییکه : (یسان، ایار، حزیران، تو
آب، ایول، تشرین اول، تشرین ثانی، کانون اوا
کانون ثانی، سپاه، آذر) در. نجبلرلک و عننه کو
بونلر فضلای نیطدن برر ذاتک اسی ایمش. دیگر
بزم مارت بو تاریخنده ده فضلای مذکوره منک الک متأخر
اولان بر ذات شکننده اثبات وجود ایلیور.

حقنده بر از دها تدقیقاتنده بولنلمی؟ تاریخ عبراؤ
نظر ایده جک اولور ساق مارنی آذر نامنده اوله
آتشی، تاریخ فرس قدیمی یوقلا رسق طقوز نخی بولور
فقط تاریخ فرس قدیمده (فروردن) لک برنجی کو
شمسک اول فصل ربیع اولان رأس حله نقل و تغی

ایشیکی کون اوشق اوزره قبول ایدلیکندن مسئله
براز مشوشت طاری اوپور .

(دقیانوس) لک آفریقا یه سفری مناسبیله اتخاذ اولان
(تاریخ قطبی) ده تای (بونه) اوپور اوئیی ماهی تشکیل
ایدر . تاریخ رویمه ایسه اوچنجی آی اوپور فرنکلر
دختی کندیسی بو مقامده ایقا ایشلدر .

ایشیه مارت حقنده ایدیته بیلادیکمنز معلومات بوندن
عبارندر . ارباب زراعته صوره حق اوپورسه کز زراعت
کبیره باشلانقیجید دیمک نهار اکیلمک ، دیکیلمک ،
سوکولک لازم اوادیفی بالتصداد سزه حیفه لره یازارلر .
 فقط ایچلدنن بردانه سی بزم کبی خلاصیه میال . بناء علیه
نقل ایدیبورز :

(درجه حرارتک حد لطیف اعتداله طوغربی
یوکسلدیکی ، نباتاتک کسب فعالیت ایده رک آغازلرک ،
چاپ و چن زارلرک بیتلندیکی آیدر . عملیات زراعیه
و سعی کلیر ، کوره نقیانی ، تارالارک احتصاری معاملاتی
ختامه ایرر . تارالارک ایلاک بهار بندای ، آرپه ، یولاف
دیکلیر ، قیش قولازالیشے جایه اوپیلور . مضر اوتلر
آسیلانبر . پاتان اکلیر . انسارلرده موجود اولان

یلر)
ایلرک اون بشه
ع بولە مقدار .

حکمک داز اینش .
اسکی رو مالیلر .
بر انسان شکننده .

خزیران ، توز ،
، کانون اول ،
لک و عمرنے کوره
بیش . دیلک که
لک اک متاخری
ر .

تاریخ عربانیه
نامنده اولمرق
و زنجی بولورز .
ش برنجی کونی
، نقل و تحویل

موسده یا رام ایمک او زره مأمور اول
بو سنه دخی خیرسز یا رای صفر
یعنی بدره تصادف ایدن ۱۷ مارته و قو

مارت ساده متلوں دکدو. حق قدیماً مض
حقدنده یازیلان بر ویفه تاریخنه کوره
بوفی صیرشہ دیشی قورد در لی کیمش
تصور و تصویر ایدرلر مشن .
شهر سریانیه که : (نیسان ، ایار ، -
آب ، ایول ، شترین اول ، تمنین ثانی) در . نبظیر
کانون ثانی ، سپاط ، آذر) در . نبظیر
بونلر فضلای نسطدن برر ذاتک اسی ا

بزم مارت بو تاریخنده ده فضلای مذکوره
اولان بر ذات شکنده اثبات وجود ایلیو
حقدنده بر از دها تدقیقانده بولنلمی
نظر ایده جک اولور ساق ماری آذر
آتشی ، تاریخ فرس قدیمی یوقلا رسق طرق
 فقط تاریخ فرس قدیمکه (فروردین) ا
شمسک اول فصل ربیع اولان رأس حل

تلرده، سبزه
اڑه اکلیره

دقیقه کچک رک
نوروز) ده
پنایرینک
 ساعت ۴۲

یدنچی جمه
بر دقیقه
حالت ثانیه
سرت آثار
ره تساوی*

فریاد عندليب

بری ببلد ، دیگری قیزانیسچ . بونلرک ایکیسی ده
ریسی مدر، ایام بهارک حلولنی بزه اخطار ایدن بونلردره
ایشتم ، طویانلر ، دیگریشان وار . بوغازده نعمه
سرالله باشلامش ، غنچه لر آچادی اما او اطلاع لسان
ایدهمش . آرتق ترانه دلبذیری هووارده اوچه حق ،
کوکلرده ذوق ونشاط ریسی حسری اویاندیره حق .
شرقك زمزمه غرایی بهارده ، موسم تزهده ، ببلد
آغزنده در . آکا دائز نشیده لر اوچه حق ، نظیره لر
سویله جک .

عجا او نعمات کزیده بی هانکی کفته لره تطبيق
ایده رک بر بستکار آهي منرب کی صanax جانه عکس
ایقاع ایدبیور ؟ بنم ظممه قالرسه هر لسانک غرامیاتی آنک
الحان موزونه سنه کفته اولمقدن حصدار شرف و اعتبار دره .
زیرا بوسخ صنتکاری سومین ، آنک مدینه کار ترغیانی
اویسان هیچ بر قوم تصور ایده من . انکلیز لر ، نام
دلارامه «منی لیل» صفتی اضافه ایشوردر .

بو مرولو نباتات نظر فتیشدن کثیر می‌باشد. بسته
با چیزی نمایند طویل را ایشانه‌سی بینوب تخم و-
اور مانند آن احتطاب و قطعیات اجرا می‌دانند
پک اعلیٰ، بزدهه بو قدری یتیشیر.

آفتاب بو صبح ساعت اون ایکی بر د
طلوع ایده جک و کوندن گونه کریمه رک ()
اون برساعت ۴۱ دقیقه به کلدکدن صکره بالقا
ایرتسی کونی اولان صوک کوننده (۱۰) -
دقیقه به اینقدر .
تفویه کوره: بوسنة هجریه صفر الحیریش
کیجنسی اذانی ساعت ایله ایکی ساعت اور
یکرمی مانیه آئنده مهر منیر فلت نقطه برج
اولاًسته تحویل ایده رک جمعه کونی نوروز م
واوَّل فصل بهار و جمیع بلاده اهل هیئت کو
لیل و نهار اوله جقدر .



حکم برآز یوقاریسنى انتخاب ایدر . او زمان قوئندىنى
دالى اوافق بحر کتله صالحەرق، بعضاً خفیف قنادرىنى
چىرىھرق اصول اوره اوره بر آهنك بدیع و بى نظیر
ايله آنك دور ئېرىغ مەتىچە جىكىكى مزاھماھە تىلىت
بغش اوپور، آقى بو سورتە اكىندرر .

بو ذات بابل يك جوق دىكلەمش اولدىنى جەنە
الحان كىزىدمەستك فرانزىزجە مائى تىظم ايمىكى تصور
ايدرلە كۆزل، لطيف اىكى قىلە وجوده كىيىمىشدر .
بايکىز آهنك ئەقلىدى يە نە قدر مطابق بر ئۇزمۇن :

[۱] Dors, dors, dors, dors, ma douce amie
amie, amie

Si belle et si chérie,
Dors en aimant,
Dors en couvant,
Ma belle amie,
Nos jolis enfants,
Nos jolis, jolis, jolis, jolis, jolis,
Si jolis, si jolis, si jolis,
Petits enfants,

(un silence)

[۱] اوپور، اوپور، اوپور، اوپور، اي بىم طانى يارم
دلارام و دلشكار

لەجە طانىوره
ون دونەمور)

كە :

تابانە باشلار،

بىرر، اووزون

ەماز، آرمەدە

ئەنى كىرس،

[۱] تىقىب

ە دالىن دالە

قوغالەمەرلە

سوپىلىلىنى

حال .

ملەرلە (

Mon)

اڭ صىكە

شىدر . آنك

تىكلىمن باشقە

سوپىلىكى بىلە

ەنەنك بولندىنى

ئەنەنك بولندىنى

شرق بلبل نصل طایرسه، غرب ده اوی
 لسان طیور ایله استفال ایدن طیمیوندن (دوی)
 فریاد عندهیمه اوچ طرز کوریبور. دیبور
 برخی طرز، نیازمندادر. اولا بی
 بعده نانکیانه. بل قوتلی شاپیهار فاریشد
 دملره نهایت وررکه بوندن مؤثر نفسه اوی
 ندیعسی ده طاللی صدارله او بسته لاهوی
 بونی ذی مآل فقط پک محجووهه و (Olli)
 ایدر. او زمان دینی قاجاره، اینک داداد
 اوچاره، ازک عادتاً حدت ظن ایدله جک
 کیک، سریع، شدتل، قوتلی شاقیره. نه
 بو اینکی بستادر. دینی بوکا دها قیمه که
 برواده جالیشیدر. بو آنرجه مهم برای
 اینجون اوغزر. سوز باشلار. بو اوتوش
 برنشی دکدر. حق سلرنندن هانگیستنک
 آ کلاشلر. يومورطه دن سکره آشیان عائنه
 دالک یاقینندگی تازه بر داله جیقار. رفیقه

[۱] آوت مناسن

[۲] دوسنم، ثم بادم.

شرق بلیلی نصل طانیرسه، غرب ده اویله جه طانیو
 لسان طیور ایله اشتقال ایدن طیمیوندن (دو بون دونه مو
 فریاد عنده لیده اوچ طرز کوریبور. دیبور که :
 برخی طرز، نیازمند اند در. او لا بی تابانه باشلا
 بعده ناشکیانه، پل قوتی شاقیمهار قاریشدیرر، او زن
 دملره نهایت ویرکه بوندن مؤثر نعمه اوله ماز. آرد
 ندیمه سی ده طالقی صدارله او بسته لاهوقی نعمی کس
 بونی ذی مآل فقط پل محبوبانه بر (Oui) [۱] تدقیق
 ایدر. او زمان دینی قاچار، اینک دلداده دالدن د
 اوچار. از کت عادتاً حدت ظن ایدله جگ قوغالمه
 کسیک، سریع، شدتی، قوتی شاقیر. نه سوییلی حال
 بو اینکنجی بسته در. دینی بوکا ها قیصه کمالله (am
) [۲] ده جواب ویربر. اک صک
 یورواده جالیشیلر. بو آثارجه مهم بر ایشدر. آـ
 ایجون اوغزر. سوز باشلار. بو او تووش تکلمدن باش
 برشی دکدر. حق سسلرندن هانکیستنک سویلیکی
 آـ کلاشیلر. یومورطهدن صکره آشیان عائله نک بولند
 دالک یاقینندکی تازه بر داله جیقار. رفیقه سنک بولند

[۱] اوت مناسنه

[۲] دوستم، نم بارم.

مشهور (میشله) بابل حقنده دور و دور از سویله کدن
 صکره شویله بر حکم و پریبور :
 (بابل صفتکاردر ، آرتیستدر . بن ما هو الحقی
 سویله ، سوزی کری به آلام . نم حسمه کوره بابل
 فرق طیور ایچنه برخی دکل یکانه بر استاد الحادر .
 بیرونی ؟ اختناع نعمانه یک تازدروه آنک ایجون .
 بالکر بوصغ خوش ادا بسته سامعه نوازنی دکشیدرر ،
 تزین و توسعی ایدر ، یکی بسته مل قاتار . بالکز او ،
 کندی کندیسته قریحه دارد . بالکز او نعمه ایجاد
 ایده رک تبدیل آواز ایله ، دیکرلری تلم و قلید ایله بیار .
 بالکز او ، دیکرلریست نعمانی اجال ایدر . آنده دیکرلرک
 کافه نعمانی وارد . آنلرک اک بارلا قارنده بیله بابلک
 آنبعق بر لحی بولنه بیار . بالکز بر قوش ، دختر خورشید
 دیه توصیف ایدیان جایر قوشی آنک یابدینی تائیرانی
 و زرمه موفق اولور . اووه صافت و سادکی ترنده .
 بابل شیادن او درجه متحسن اولورکه قفسه اولدینی ،
 رفیقه محبت آتناستاند دور بولندینی زمانلرده بیله آئی
 نعمه پرداز ایچک کاپیدر . بر مدت کولکده قالسه ،
 صکره بردنبره ضیادار بر محله چیقاریلسه خروشانی

Mon amie,
Ma belle amie,
A l'amour ils doivent la vie:
À tes soins ils devront le jour.
Dors, dors, dors, ma douce amie,
Auprès de toi veille l'amour, l'amour:
Auprès de toi veille l'amour.

محبهم ، محبت
سوه رنگ او برو
فلوجه با هر ق او برو
بنم کوزل یارم
کوزل چو جقفر من ،
بنم گوزل ، گوزل ، گوزل ، گوزل
پک کوزل ، پک کوزل ، پک کوزل
بنی مینی لمن ،
(بر سکوت)

محبهم
بنم کوزل یارم ،
شفقت مادرانه ایله
آثار بو شفقت ایله نائل حیات او لو رز
ستنه اهتمامات مادرانه که یاشایه چقدر در .
او برو ، او برو ، او برو ، او برو بنم طالی یارم .
ستنه یا تکده محبت دیده باندر .
ستنه یا تکده محبت دیده باندر .

اویوماز حارپنیر ، تلاشلی تلاشلی حرکتلده بولور ،
 همایی هم دهیر چیدر ، هم نوعه آجیر ، بیکن یاورولره باقاره ،
 سوره بسیله ، آنله آناکی معامله ایله . دیکر طرفدن
 پل زاده حریص شکاردر . طوتحه بوتار . آنده بر آتش
 تهالک یانار . آنک ایچون دائمی صورته نحیف بولور ،
 فقط آو ایچون هرزمان بر احتیاج مبرم حس ایدر .
 بو سیله کندیسی ده جاوق الله بکر . باخصوص نیسانده ،
 مایسده بتون کیجه متادیا او توب بی تاب قالدینی صباحدله
 شکار دام اولور . شفقدم طاققنسز قالتجه هر نه درلو یم
 کورسه اوزریته آتیله . بوندن ماعدا زیاده سیله متجلسدره .
 یک شیله کورمک هوسته طلار ، دست صیاده دوشر .
 ایشه (میشه) نک خلاصه بیانی . فقط بونلدن
 خارج او لهرق بعض تصویراتی دها وار . دیبورکه :
 (بلل بالکر سانخه لره متجلس دکلدر . نوع طیورک
 اک زیاده قابل تربیه ، اک زیاده جالیشانیدر . یاورولره
 نزد پدرده بولندقلاری ، آنی دقلي دقلي دیکلدنکلری ،
 آندن استفاده ایدرک تشکیل اسواته جالیشدنقلاری ،
 فالصولینی ، عجیلک خشنونتری یوانش یوانش
 دوزلتنکلری ، هنوز تازه ، یک اولان محارج صدای

اشواق ایله اطرافی بر نئمه زاره دوندیرر . جایر قوش
کیجه اوتن . ایشنه آرملنده بولله بر فرق وارد
جایر قوشنه ذکای غرام پرسنی وار ایسه ده بلبل د
تیجهات قلیه به دائز بر دهای مخصوص موجوددر . ||
کثیف محلرده بیله رو حنده ، حس محبتنه بر ضی
کورور . آشامک الواح غرویندن ، ظلماتک اشعا
همیقسدن ، کیجه یاریلرینک علویت سکوندن ، الوا
شفقدن متحمسدر . بزه تبرات روجهستنک کا
صفحاتنده نرمی * تاثرات ایله مالی بیوک بر قلکت تمايلا تو
ترجمه ایدر ، آجار ، کوسفیر .

بوکا نصل اولورده آرتیست ، صنتکار دنیلمنز
درجہ عالیدہ اولهرق بولله بر مراجھ مالکدر . بومراج
خصوص اولان خواص و تقائص نامنہ نه وارسه بلبل
بالشأ مالنچ موجوددر . وحشی ، محترزدر اما حیله کا
دکلدر . یالکز باشنه سیاحت ایدر . کندیسی دیکلر
زمی عکس آوازینه مساعد ایسه اوراده یرلشیر
اوراده تراهنری ایشتدرر ، ینه آتلره جواب و پرر
سوک در جهد عصیدر . قفسده بولندینی زمانلرده بعض
کوندوزین اوزون اوزون اوپور ، بعده جیرپنیر ، بعض

تپه‌له‌ه ساحدن ساحله چاره‌رق زمنه میاه آرسنده
کیزل .

بر کیجه علم طاغ قوروسته طاوع قر ایله باشلايان
بر بابل ، بتون سکان مشجره‌ی اویومادی . هر فرباد
مديده‌یه اطرافدن عکسرا ، جوايلر کلیوردی . هر آواز
حرق سایه ارتقا ایده‌رک بارچه پارچه ، نفعه نفعه
دوکلیور ظن ایدیله جلت قدر پارلاق ، مهتز ایدی . عمرمه
اوونه‌مدینه بر شب مقمرده بودر . سکون آرسنده بر
اهنگ طبیعی ایله خروج ایدن بو صدای علوی کاه الا
لطیف ، الا طاتی بر پسلکه ، کاه الا شدید ، عادنا قولقاده
چین چین اوته‌چک درجه‌ده قوتلی بر تیزلک منتاب
اولدینی حالده بیله مووزنیت روح نوازنه اصلا خلل
کلیوردی . انسان بر قاج بلبلک لسان حال استغراق ایله
مجاوباته بولندینه دیکله‌دیکه طیعتن بو سلره حول
و جدان بشریته بر نزاهت مستمره اراهه ایمک املنده
بولندینه ایشانق ایستور .

عیبا بو سنه طوه طوه دیکله‌جکیز ؟ هو الک
عدم اطرادینه باقله‌حق اولورسه ایچه شبهی . بلبل
سرین یرلری سور اما صوغوغه طیانه‌ماز . تمام فک دهان

در .
ده .
پیلو .
وق .
دار .
جان .
او .
انده .
بدن .
اغلر .
اوج .
او .
لی .
سو .
بابل .
ردن .

یوموشانقه او زندگانی کوریله جلت بر منظره در (۰)

بلبل سی. اوست، بو لحن، مئر قابل تقليد دکله
پلچ حوق موسیقی شناس نوطه سن آنه تبیث ایشتر-
موفق اوله مامشلردر. بو نوطه لری اک ماھ فلواء
جالدقاری حالده نه قلب، نده قولاق حصه دار د
او مامشدر. بو نفعه کار مشاجری آنچق اطیف و آنه
بر صوت انسانی تقليد ایده بیلمکده در. حق بر ذ
(لوندره) جواونده بری تو رهمنش. بو ذات تقليدند.
دو بجده موفق او لورهمن که اطرافه بلبلر کلیرهمن
بزده سازینه با پل قولندرهمن دیه یاد ایدیلن ا-
موسیقیدن کیمسه کوره مدهک اما سازینک یانه جلب ا
کورده. متوف کانجه هی واستیل، احجاندن برینک،
باشندگی کوشکنده چالارکن بو مرغ نوا آشنانک
دور آدمیم او تهده بیومش آربه لرک ساقلری او زرنده
چوشیدنی سیر ایندک. او جالدی، بو جیر پیندی ایا
بهارک تامیله منکشف او لدینی کیجه لرده کوکه
مید کون، فاکلیجه طرفاننده عکس ایند اصوات
نه قدر وجود آوردر. بو غاز بو توانه دلزیری تپه

نېردىكى
مولارده
صدى،
ع فر،
ورىسى

حرف انداز

بو يكى رى مخلىق دىكىدەر، عفت و عصمتە قارشى
لالاپى بولندىنى زماندېرى ياشار، اخلاقى عمومىيە حرمت
ايقىمكى كوزە ئالىرىدىنى آتىن اعتباراً طولاشىر، تاموس
و حىيت نسوانى كىنى هوس مغىرى او كىنە لاشى
حىكتىنە كوردىكى دم دنات توأمى متعاقب كىزىپەر بر
طفللىدر، او ت، عفت و عصمتە قارشى لالاپى بولندىنى
زماندىن برى ياشار، فقط قيافت عىديدە بورونھەك
كورپۇرۇر: كاد او نە ما شە ايلە قىوردىنى سېلى كىسولرىنىڭ
اورتەسە يىدى نومرو قالب سياھ فسى قونىرىدەرق،
آتىنە صاج دېلىرىنە طوغىرى يىتن قىللەرى جىز ايلە
آلەرق، كۆزلىرىنىڭ كىنارسە خىنف بىر سوە، يېقلرىنە
پارلاق بىر جلا جىكىرلە، ياز، قىش دىك ياهەستىنڭ آلتە
او زىرنە فندق قدر يالاخى طاشىدىن اىكەن بولان آل،
يېشىل، مانى بىر قراوات طاقرق، شال او زىكى يىلكلەك
اىكەن يان جىئىنە قدر او زانان كوشتكى كوشىردىكە،
جا كىتىك يۈرۈك او زىرنەكى جىئىنە موزائىك بىر اىكەن

ایده‌جگی صیره‌ده قیلانیسچ فورطه‌ستنک ک
یاغورله ایسلاندی. برایک کون دوام ایدن ایه
نصل تفی ایندی ایسه بوهاردده اویله‌جه صو
فقط آنک ناطه بی مثالی یته بر کونش، بر شعله
بر احرار شفق، بر غنجه، بر غروب رنگین
آجار.



ایچه دوزگون سوزار ، مصراعلر ، بیتلر ، حق غزالر ۰
جیننده کاغذی ، ظرفی ، قلمی ، بش اون غروشی وارددر .
نوهولسکنندی طرز قیافت و رقصاری نه قدر
خوشدر ۱ انسان کورنجه اکنه جکی کلیر . فتنی صول
قاشی اوژزینه اکدیکی ، بوسکوئی یانه کنیدیکی حاله
بیله ینه زانی کورینور . اکسندن قباران و فسنک
اور تهاریته قدر قیوربلوب طوران ساجلردن ماعدا
آلدینی وضعیت ارباب ناموسی متفرانه کولایردر .

کویا غرابت افالله کنیدیستلک ده کولاه جکی کلش کپی
قهقهه لر قوباره رق ، دونوب دونوب باقرق ، بضمًا کری به
قاله رق ، بضمًا قارشی قالدیریه کچه رک من تکی او لدینی
ردیله ناموس شکننده دن حظ ایدر .

آزادده صرددده مزمعج اولور . کر فنار سلطی او لان
زواللی قادین سوزلریخی ایشیتیمیم ، یوزنی کورمیم
مقصدیله دوندکجه او ده صوقوله رق دوزر ، او شمسیه می
اکدککه او ده اکلیر ، فرط چاين ایکم حاله کلش او لان
بیچاره کری به دونگلک ایسته دکجه او کنی کسیدیر ، بر
صاحب ناموس چیقوبده :
— نه باقیور سک !

مندیل طاقهرق ، جفت اوتویی بانطالوننک باچارلندر
آینه‌لی برون بوئیق اوزربنه دوشن دامه‌لی چورا بلریستا
قونجلیغی ایکده برده طوروب قالدیرهرق سوقاقده
دکانده، ترامویده، شمندوفرده، واپورده، بیلت یرلرنده
بازار آلمانده، بون مارشده، قالیچیلار باشنده، قایقده
صدالله و الحاصل نزده برمخدره کوررسه درحا
باقرق، صبریتهرق، بیلشهرق، کندیستجه پاک بیوک
مهارت ظن ایستدیکی طرزده برگله، بر جله، سویلر
کاد اورتەسدنن بولەرك ایکی طرفه یاتىدېنىي صاجره
اوزربنه اصل قىش رىتكىشى طوتىرر، بوجاندە سو
قالشلى فورچىايله يوقارىي قالدىرىلش، كۈزۈر سوزۇللىش
يساقلىرى صىقى پرداخت ايدلش، قراڭ بىقلرىي بومادەلامىش
دوداقلىرى ضربات دنداڭدىن قىزارىش، يارم كىدىن كۆستىمە
مىراقىلە غېب نازىنەسى ياقه اوزربىتە ياتش، بو تضىيە
تحمل ايدەمین ياخلامه قراواتى براز صاغە قاجىش، سەكلە
پىك يىكىنە موسقۇف تۈزۈلە پارلاندىنىي قوردونىنک لىكىر
چىقىش، بانطالوننک دېزلىرى آز اوزولدىكى حالىدە بوئىز
بويانىشىر، يورور، اوک كېرىدە بردن بىر دۇنەرك حىرە
آتار، جواب الماز، پىنه دوئر سویلر، بونىكىدە حافظەسىنە

فی الواقع بون کورن حتی بر ضایعه او مترض رذلی
قولاغندن یاقه لامش، دوکدوكه کوتودیبوردی. کورسے کز
نه قیافنده، نه ییمده بر ادبیز. صفر فن، جیبل
کوز، قیصه، دوز سیاه بیاک، آرقدن دوکه لی متان،
چوزولک یلک، بیاض قوشاق، الده اوتوز بر تسبیح،
مهود پانطالون، اوپکسی باصیق یارم قوندره.

چارسو، بون مارشه کبی عمومی محلرده کز تارک
اکڑیا مصادف انتظار تائسی اولدینی اوزره بو صفت
بی عارانه منسوب خذله دیوچک بر هجرات وار، بولنل
بر قادینه سوز آتنی و یاخود ناروا معامله ده بولننی
کندیلر نجه شرف عد ایده جک در جاده قدر و ناموس
نسوان حقنده حر متسلک ده بولنیبورل. ایچلند
قارشونک طالقی صو فرنکلر ندن ده موجود. ضایعه نک
کندیلری تأدیب ایده جکنی بیلمیورل دکل. کوزله قاش
آره سنده سو بایه جکلری کلام مستحبقی سو بیلیوب کویا
سو بله مهمنش طوریه ایلر بیلیورلر. دکان اوکلر نده موسته یه
باقان قادیتلرک یانشده موسته سیر ایدیبورمش کبی
طوره رق هذیانده بولنلر، چارسوده از دحم آره سنده

دیهچک اولس آتلرجه معتبر اولان امثال عامیانه‌دن

مثلا:

— کوزه یساق اوملاز .

کبی بر جله ایله مقابله ایدر، بوجال، بوتریمسازلکی،
بو ناموسزانی یوزندن طیاقد یعن اولس آشام
قوهه خانده و قههی قفل و حکایه ایندیکی صرهه طیاغه
متعلق قسمی حذف ایلر. بو نرلک چیمیدیک آنان، مندلر
قپان، جینچک ویرن، او مووز اوران، کوکس چاربان،
چارشافت آرقسته باسان، والحاصل کراحت الفاظ
و مسنهجات متوعده بولان نوعلری ده وارددر .

هیچ اونو نام . بر کون بلک او غلنده استرازبورغ
بیره خانهستک او کنندن پکر کن او سیتی باشی غایلهه میز،
قالین چمهل، ناموسلو، عغیف بر خانم او لدیغی هر جالدن
خایان بر مسلمه باکیزه بایسایر کبی بر صحیه ایله بره
چوکیوردی . بالطبع امدادیته شتاب ایدلی . صو
کتیدیلر . اجزا خانهه کوتورمک ایسه دیلر . خندهه
ادیبه لان نزاکت و عصتبه ادای تشك ایلدکدن صکره
بر آرابهه بینرلک کیدی . نه اولش بیاورد میسکر ؟
بو صفت بیا خیلدن بری وار قوتیله قولنی چیمیدیکله مش.

حرف انداز

۱۰۱

جلیله‌دن بی خبر عد او لور ، ایشنه ضایا هنک نظر دقت
حیتیت برو رانه سه عرض ایدیله جک و قبیلات ستره ده
بولخی حفته‌ده صرف تهیات ایدیله جک بر جهت ده بوده

ورنلر
بغمش
کوزله
لامش
زووجی
امنک
پدینی

اوچ ؛
راشقی
رالدینی
وقد ،

مکروه
رامدن
قارشی
کنامده
منزیت



ال طوئانلر ، بارماق بوكىلر ، خىزىل جىربوب دوش
نادىر دىكىدر . بىر كون زوجىلە بىراپ جارسۇھ ئىچ
اولان بىر قادىن ئابا اوشاق بىر زۇندىمىي بىرىنىڭ آك
مىتىل اشارت ويرىمكە اولدىپىن يوانىچ آكاد
اولەجق كە حىرىف نام سول كۈزىپ قىرىپدىپىن اشادە ،
بىر دېرىر بوزىتە بىقار ، بالطىب مەرقوم او نىز مەھور
نە مەشىاپ كەلىكىن آكلار . قورناز دىكى با ؟ قىب
كۈزى آچاز . آدېكىز ياتە صوقۇلۇر .

— سى آچىم بورسلىك ، بىن آچىم
دېرىك يىناغە بى سېلى ئادىب اىندىرر .
دەكلى ؟ فقط نىه يارار ؟ او يارىن يە ئاخىچ ئىشىدە ط
اولور ، دەكەنەمكى قوسقاس بىلاودىن بىر ، ياردىن آي
دوزلىرى ، اللىرى ياتطالۇنىڭ يان جىلىرىشە س
چارسۇدە بىر آشانى بىر يوقارى پىياسەسى كېپر .
آداب عمومىسى اخالله يەتن بىر كەرده
اعتقادىچە حىن ناموس و حىبىتىن كەلە عىرۇم آدا
مەتكىلدر . جونىكە هەركىم اولىرسە اولىسون آكاد
طۇغىزىن طوغىرى بە تەرسات و تىسلطات ناموس تە¹
بولۇغى تىشت ايدىن كە مەقسۇنەك حائز اولدىپى

حرف ادار

۱۰۹

میتوانید می خواهید می خواهید می خواهید می خواهید
می خواهید می خواهید می خواهید می خواهید می خواهید
می خواهید می خواهید می خواهید می خواهید می خواهید



لی خودم بیویش و آندره همچو دیگر میخواست
دوی مکالمه باز نماید و خود را اینجا میگذاشت
او آن را فسی و ناچاری خواهد داشت و دعوی خواهد نمود
نهنچه اندیشه و دیدگاه خود را میتواند آنرا تکرار
نماید بلکه خوب است اینها را در خود نداشته باشند و در
بروزهای پیش از این میتوانند اینها را میخواهند
و هبته هنرمندانه باشند و میتوانند آنها را میخواهند
که باید آنها را میخواهند باشند و میخواهند

— من آنچه بخواهند میخواهم

و زیرا نیز همچو دستی کارب اینهاست و لیخ
و کل اتفاقی و بود لایخ بودی به آنچه آنها میخواهند
له بور و دکمه کن خودم خوش باشند بور و دکمه آنهاشند
و بور بور و بوری با صدایت بور جیبیسته میخواهند
جیبیسته بور شنیده و بوری بیهادی میخواهند کاره

آنکه عجوب بعنی اینهه بیش خواهند میگردند
لطفداریه خس ایوس و جیبیش کاره بیرون اینها دهن
ستنکهند. جو کجا خواهند بیورند بیوس آنکه فرسنی
خویشند خویشند خرسن و نصخت خوس نیکه نمایند
و این نشان این که نصخت هنر لودیه هیبت

بی خبر عد او تور . اینته ضایعه‌نک نظر دقت
برورانه‌سته عرض ایدله‌جک و تقیدات مستمرده
حقنده صرف تنبیات ایدله‌جک برجهت‌ده بوده .



ال طوئانلر، پارماق بوكنلر، خيزله جربوب دونورلر
 نادر دکلدر، بر کون زوجله بر ابر جرسوه چيغش
 اولان بر قدین غابا او شاق بوزونديسي بر سنك كوزله
 متصل اشارات ويرمکده او زينيق بو انجه آكلانش
 او له حق که حريف نام صول كوزني قيربىدىنى اشاده زوجى
 بودنبره بوزىنه باقار، بالطبع مرفوم او نظر متورانك
 نه منشى كىدىكى آكلار، قورنالز دكى ياي؟ قيربىدىنى
 كوزى آججاز، آدېكىز يائىه صوقلۇر.

— سن آچىمىرسك، بن آچىم

دېرىك يىاغنه بى سىلى تادىپ ايدىرر، اوچ!
 دكى؟ فقط نې يارار؟ او يارىن يە آفاج آتىندە طراشى
 او لور، دكاندىكى قوشقۇس بىلاونىن ير، ياردن آيرلەتىنى
 دوزلىرى، اللىرى يانطالۇنىڭ يان جىيلىسىه صوفىر،
 چارسۇدە بى آشانى بى يوقرى يېسەنى كابر.
 آداب عمومىسىي اخلاقىه يىتنى بى كروه مکروه
 اعتقادىجە حس ناموس و حىيىتىن كىلما بىخروم افرادىن
 مىشكىلدر، جونكە هەركىم او لورسە او لىسون آكا قازاشى
 طوغىرىدىن طوغىرى بە تىرىضات وتىسلطات ناموس شىكنازىدە
 بولۇمە تىشت ايدىن كە مەقسەتكە حائز او لىدىنى منىت

آکدیران مسماقی، قاره، یاغمور صولیشک بادانه آرمستنده
آجدینی کدرکاه موسوی کوریبور.
غالبا منالمده بنم کپی اورتولو. دست تثبت،
— ماشه یه صاریلسه ده اشمه، نارکی قیازمش بش
اون کمور پارچه سی چیارسم.
خولیانده اما فکر رخاوت،
— خبر، خیر، ساقین پورغانک طیشاریسته او زانه،
متحسن اولدینک او آتشیاره لر اریشور. احظرلره منع
ایدیبور.

نه غریب منظمه ۱ طوانده، دیوارده بیاض بیاض
کولکلار طولاشیور. دولالک او زرنده ک آجیاق بیودی.
اشای محیطه بواش بواش آغازروب بلیریبور، کیندکه
او فاق شیلک بیله کنارلرند، اورته لرنده حس رویشه
خوش کلن بر تین حاصل اولیبور. کولکمی بر قراتی
دیوارک دو شمه ایله حاصل ایتدیکی فضل مشترکدن
یوقاریله طوغزی آخسته آخسته قالیبور. شمدی یانی
باشده که بار داغلک او زرنده ک چیزیکلری، صوبک آخزه
یاقین طوران سویه-قی فرقی ایتم.

، مهتر، میال
بلر قاریشیوره
، آلتی یدی
ناظر، طالنی
ب اینک استه
ی دقیه دقیه
، فرق ماهیت
مده اویانش،
صیبه عضلات
رین و حارنی

حراره شدید
ض اینش کی
بلیبور. چشم
راق، بیاض
وراق چناری

صبح روشن

ساعت اون بر . او طهمده یانان شمل
احرار، سونچک کی متلاطم، ضیاسنه برش
غالبا هوا ینه صوغوق، حرارت فراش
 ساعتک اویقونک بخش ایتدیکی آرامش خ
بر رخاوت ویرمش، وجود ترک جامه خواه
میور . کوزلر آغیر آغیر دونهرك دیوارلری
اجان بر نوع مایمی سیاله ایبری تائیریلا
اشیاه چالشیور . ایشه کوریبورم : که
درت آیاغی او زریته آبانهرق ، حرکات تقاضا
پاردهیله بلنی قادره رق بیاض توبلی سینه ن
کوستیبور .

شله بتون بتون قیزاردی . فقط بو
دکل . کندیسندن قوتی بر ضیایه معرو
سونوکه . او طهمک هواي اسری آچ
خواب آلوهه قارشی کوشده کی از دخام او
اور تولی سدیرک بیوز آستانده منقوش ا

تا قارشیده قارلی قارلی طوران، سحابه ر جیقاران طاغله رک
اخنای داماننده قالمش، تا او زاقله ده، سفاشک بر بشقه
ظرفه این کی کوروندکاری بیرامن آقاده توک کبی
شفاف، ایجه، نازک دومانلر کورونیور.

آمان! اوده برى اوکسوریور. بزم میق میق.
بن طور دیم؟ فقط بن اوکسوروم آنکه کی ایجه
دکل سیلانش. صباح دقت قومشوده کی خروشک نفمه
یک آهکنندن گمنون.

کیسه ریوق، میدان و اع. بالکن نظر کاه احترازده،
بندن یوز آدم او تده کی کلبه حماس نشینی فتنک بدست
جلادت اویش بر وجود معزز وار.

بیلسکر نه قادر سویتدم؛ عادنا ایصیندم. طایعه
او اوارسها آنک عارض پاکنه، فتنکنک نالبوشه اوردی.
ایکمی ده بار لادی. اور خسار ماتن یونه کونش پل
زاده یاقیشیدی، بکا اویله کلده که یوزینه بر لمه محبویت
دوشندی.

کورونیور: اوفاق خطوه لره طولانیشور. غالبا اوده
کونش یاقیشیور. زیرا دونوب دونوب آکا باقدیقه دها
زیاده پاریبور دی.

بر طیقیدی وار ، تکر قبیه آجیق ایستیور ،
چاره‌لر یوق ، فالتمیل .

صنوق وار ، قیمیل‌انعک کوچ ، اوشه‌نک صرمیه
ناظرنک پخیره‌ستنک برده‌سی کـارندن نوز ایدن او
ماشیلک نه قدر خوش ، نه قدر نظره فریب : کوزلرم نه‌دن
بورته محظوظ اولدی ؟ احمده سوپخبار طولاشیور ،
حیانده بر انتراح مجھول ، یواش یواش حلول و نفوذ
ایدن شو ماشیلک قدر دلتواز بر نموج وار .

او نه کوزلک او ؟ بیلسه ایدم ، او بوماز ، آنی
بنون کجه بکلدم ، کورسیدیکن سزده بن کی متحسن
اولوردیکن . آیاستغافوس فشاریته طی‌غری عکن ایدن
بر حزمہ ضیاباش نهار یاپشن ، نهار یاپبور ؟ کجه نه قدر
زاله وار ایسه جله‌سی طوکدروش ، چن قبیل‌ندیاری ،
یول کنارلری ، طویراق پارچدلری اوزریته ستریش .
بارو تخانه حوضه‌سی یر بر بیسان ، فاره قرب اولان
ساحه آل آل مشمشع ، میلارلرچه ریزه سفید بر آنده
پارلیور .

پیشکاه نظرده ییونک بر یاتوراما طوریسور . ساکن ،
بنک روی آز آجیق مائی بر دکن بـاحـلـدن باشـامـشـ.

وریقاندن او فاجیع بر حجه نتسل ، فقط بیوچ
بر لمه کاه فیض اولدینی کوروب آکلادینی ایجون اسال
غمومه سنه با غبان اولانی جانه منت پیلسدر .
فکر ادب نام دلارامه معطر ، کوزل ، ظریفت ،
نابدار ، لطیف ، پارلاق ، مستی فرای دل ، رایحدار ،
نظره فریب ، ذرین ، قیستدار ، نادر ، خوشبو ، سویل ،
متسم ، تازه ، منزین ، نزمین ، نوشکفته ، رنکارنک ،
نازک ، مطرا ، ربیعی ، زمین پیرا ، پاکنده ، بینائی ،
خرم خنم ، خزان زده ، قوریش ، صوالق ، پژمرده ،
صارارمش ، نیم روزه کی صفات عدیده لایق کوردین
کی قلوب و حسیات اوزرنه حاصل ایندیکی تأثیرات
متوعده دخی ترجان اولهرق منظومه لره ، محیفه لره
مدیحه کوی طراوی اولشدرا .

غربیک شاطو بیانش نه دیرسکر ؟ اوصاف جمله سی
بر جمله هی منزج ایدرک :
(جیچک سحر لرک ، صبا حرلک زاده بکارتی ، بهارک
سرمایه لطفانی ، رواج و معطرانک مصدری ، ابکارک
مدار حسن و نظر اتفاقی ، شاعر لرک محبتیدر) دیبور .
اوٹ . بو صباح بر چیچک ایست ایدی ، چیچک من

۱۰۹ نکبات سی و شترین

آهله نه اولش ؟ جهات مرئیه کاملاً منور، ملون
کی پارلاق، مالیه قیلریله آهله زنده بر المانع وار، بتون
تلال شرق، رنگن و تادر، اورالرک کنار سیاسی باشدن
باشه منین، عجیباً مقدمه بهاری ؟ نزده دها بر چیچک
یوق، یشیل، نوبیدا، اواق برباراق کورسهم قوباده جنم.
قوقلاییجنم، چیچکنی دیدم؟ فقط موسم تزهه شوند
نه فالدی ؟ کوکل، نوروزی نه درلو بر حسن اشتیاق ایله
استقبال ایتدی ایسه، نظرده اکشاف ازهاری آنک
قدر مشتاقانه بکلیور، بتون طیعت بو زواهر کزینده
جلوب.

زیرا آنکه ترین ایتدیکی زمانلرده دها زیاده محبوب
اولیور، بر اکشاف اماکنایش بخشنای خواطر، بتون
الوان و روایاتک، بتون اشکال ظریفه نک، بتون
کوزللکلرک بربر تجلی ایده رک مست ورقسان، عادتاً پاره
پاره بر خنده نشستهور حالته عیان اولدینه محظوظه.
شره، میل بدیمه پروری، رسم و خیال، نثر و نظم، حس
ورؤیت، ذهن ودماغ آنک ونک نظره آراستدن محظوظه،
بوی دل افزوندن، شیم آرام پرورندن متاذد.

فن، آنک کائندن، توییختن، اعضای طبیعیه سندن،

ردن
بکلر
سبح
لاق.
يرده
ش ا
رضي
كرى
سنه
كل
ش.
سر
بلرى
زبن،
اقنه
مش.
بدى.

كله بلك

ايشته ، ايشته ، اوچىور . ميف ميف بر روح منى
اوته يه بري يه كيدىبور ، عجباً كندىسته بر ساق طريف
بولەحق ، اورادن سريان ايدن فېن نۇمى الدن بالاستفادە
پەنە جىچىك مى اولەحق ؟ بونتا-خە زەنكىنى كيم بىكىز ؟
ايستر-ه بىتون چىچىكلەر كله بلك ، بىتون كله بكلر جىچىك
اولۇن . بوكا تىادىل حسن دير ايدك . شاعرىت ، بولەخلىق
سېككارى نە زمان ناكاه تەخلىلى اوكتە آلسە سوپىنور
دىبوركە :

(كله بلك ، اوچار بر جىچىك ، جىچىك بىرنىدە طوران
بر كله بىكدر) .

صحىح مى ؟ صحىح . سز (شامفور) كېيىھ شىئىك
چىركىنلىكىنى آراشدىران بد يىناندىن اولىك : كوبىا سوز
سوپىمەش اولق ايجون :

(كله بلك قادارلىق قوبارك . عادى طىر طېلىدىن فرقى
قالاز)

بهار او ما ز، سهانک شکاف می‌نیستند دو کولن مائیلکا
 شیدی به قدر سنبلار ایصالنوب سریلی، بادمله، از
 آجرق سور زیبی باشلامالی ایدی. عجیا بویله بر
 روشن بر دالنه بر حیچک آجادی؟
 آچش، هم ده ظیلابور، قطینه کلی کبی بر او غا
 پهلوی مادره یناشدیه، کوزالشیور، اینصینیور.
 طوران قیراغیلری قوقلایوب سیاکینیور. نه قدر خو
 بر ایکن ایک او لدیلر، قومشوئک ده یاوروسی آکا قا
 جیقدی، هنوز یوریسور، بری محبول، آتیک، دیا
 پایتاق، ایکی سوینچ، نار شماخ خورشید آرس
 منفس، منکشف. شاعر قدیم (هوس) صباحو
 پارماتلی بر پریزاد صورتنه فتیل اینسته حقنی ایه
 نه کوزل بر تصور؟ ایلک مننت ترسیمه ش
 و خیالده رسامک رهبری ایعش. قدمابویله صباح
 آکڑیا هوزالده طاڑ، ناصیه‌یی بر نجم پرتوبار ایله ما
 اللده قدرات زالهایله طولو بر کوب بوندیران، اطر
 بر قیرلاندیچ طولاشان جو جق شکننه ترسم ایدرلر
 غالبا دون صباح بوزالهاردن جو چه دو کولمن ای

گهبك ياخود علم تيير ايدين و ويقه فوكان ده آجيملش
قاداري تصوير ايير .

كلبکي ساده بزى سوهرز . اقوام موجوده نك جله سى
آنك پرواز رنک آميزيته مفتوندر . هان هر لسان آنك
حقنده بر طافق توصيفات شاعر آنلي محظي در . یونانيسل
بوزهر مطارزمه Psuché روچ ياخود

Petomenē Psuchié Psuché روچ روان ديرلري . بشکاله لسانده سانسقري گاشنده
Propriagni به گرمن (rogapati) بروغاباپي ديمضوندر كه
سرور مخلوقات دينکدر ، حق (براما) یعنی هندورك
معبود اكبر زعم اينکلري آله محليل ايله (ريش) دينان
رؤسای روحانيه دخی بواسله آكيلردي ، فقط بوكه
طوطري دن طوغري يه كلبکي افاده اينديكي ايجون بوناره
صورت مناسبی نه اولديني هنور آكلاشيه مامندر .

قدم ايرلاندالير (leahhandé)، از منه قديمه ده (من)
نهر يله (مارن) نهری آرممنده (فوسيل) طاغرنده
اقامت ايشن اولان (قيريس) لر gloyudun یعنی اللهك
يارلاق اولان بوجكى و دكىشش استحاله كيكرمش منانسه
اولان Eliz ، اسقانديساو باليرده drangr سرفه ، طيف ،
وقيله شهابي جارستانده ساكن قوم veja شاه آنی ،

بهار اوا

شیدی

آجورق

روشن

هلوی

طورار

بر ایک

و د علم تیز ایدیلن و ریقه فو قانی ده آجیلمش
صویر ایلر .

ئ ساده زمی سومدرزه اقوام موجوددنك جلهسى
از رنک آمیزى مقتوندر . هان هر لسان آنک
طاقم توصیفات شاعر آنې محتویدر . یوتايلر
Pelomené Psuché روچ با خود Psuché

ن درلردى . بىكالله لسانندە ساسقىرى كاتىدن
P يېبکرمىن (rogapati^(۱)) بروغايلىدىمۇنۇندرك
لوقات دىنگىر ، حق (براها) يعنى هندولارك
بىر زعم ايتدىكلى آله مخىل ايله (دېشى) دېيان
وحانىه دخى بواسىلە آكىلدىرى ، فقط بوكە
طوغىرىيە كابكى افادە اعديكى ايجون بونلاره
ناسىتى نه او لەپىنى هنوز آكلاشىلە ما مشىدر .

ايرلاندىلار dealhandle ، از منه قىيەدە (ىن)
دارن) نھرى آرمىسندە (فوسىل) طاغىلرندە
ئ اولان (قىميرىس) لى gloyudun يعنى اللهك
لان بوجى و د كىشىش استحالە كېرىمىش مەناسىنە
، اسقاندىتاويايلرده drangr سرفه ، طىف ،
لى بخارستاندە ساكن قوم veja شىلە ئىنى ،

دیدرک نماس بنان بیله جائز اولیان بر نسیج مطبوعی
بیرونیور . بز کله بک دیه او مشتشع ، رنگارنک قادره
دیورز . او بله دگلی ؟ طیر طیل کله بکدن دکل ، کله بک
طیر طیلدن اقدمندر . اربیک داللر نند سورینه سوئنه ، حرکات
نقاصیه سیله نظری بوره بوره طور و رکی بورین او حشره
زرهده ، هر تار شمامه معرض قالدغه زرین و ملون قادری
برانیر حیات فروزه تصادف ایشچجه سنه تهزیر ایدرک
چیچک یالنلر نده ، داللر دده ، هوالرده چیچک کی اوچان
کزین کله بک نزهده ؟ آنک نوع ازهار اجنده عینی
عینه بکزمه نلری بک چوقدره حقی تاریخ نیانانده فرانشه
فصیله هی دیه مهم بر طانه تشکیل ایدرلر .

بو فصلیه داخل اولان نباتاتک چیچکلرینی ایلک نظر ده
کله بکدن تفریق ایمک برآز کوچجه در . سوت اونی ،
آرسان آغزی ، اور کیده ، عطر اونی اتواعنه بالحاصه
با قاله ، فاصلیه ازهار نده بو تشابه بک زیاده در . بو چیچکلر
دقنه باقیه حق او لورس آلتنه بولنان ایکی و دیره تویی بک
بربریتے متقارب ، یایشیق اولدینی (کله بک قارنی) ،
دیکر توییخات و وریقینک درت قدادن ایکی قدادی تشکیل
ایلدیکی کوریلورکه پنه او فصیله اصطلاحاتشن اوله رق

کله بک یاخ
قادره آ
کله بک
آنک پرو
حتنده بر
بوزهره طا
روح روا
ropagali
سرور خ
معبد آ
رؤسای د
طوغزیدز
صورت م
قدیم
نمایله ()
اقامت این
یارلاق او
اولان liz
وقتله شه

ଶ୍ରୀମତୀ ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ କୁମାରୀ ପାତ୍ନୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦

ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦

ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦
ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ । ୧୯୫୦ ମେଁ । ୧୯୫୦

ପାତ୍ନୀ କୁମାରୀ

ساحره دیرلردى كه شو تىپيراندن ازمنه قىدىمىسىدە كله بىكار
حېتىنده ئۇنۇن باطلە موجود اوالدىنى تحقق ايدر .

غرايىش تصادفاندن اوالەرق (مانچو) لسانىدە كله بىكە
نه دىنلىسە بىكىرسەرق ؟ (طون طون) . نه قدر خوش ا
حقىقىت بولۇن ئۇنۇن طونىندىر ، سوئلىرىدەر . مازالىلاردا
(راما ، راما) دېبۈرلر .

عىرپل (فرفور) ، ئىچىملەر (پروانە) دىنكلرى حالدە
بىز عىمك پروانىنى آقشام كله بىكە تەخصىص ايدەرلەك
قوللا ئەنۋەدە يېز . غربىب دىكى ؛ اشمار من دە كلېكىن بىر اھتاز
پەرىپەلە يوق اىكىن پروانەنى دائما شىمع مقصودە ياقەرق
پروانە سىچ سوز و كدار اولىشىز در .

مع هذا عىرپلە بىياشتە (فراشە) ، نقشلى و مىزىن
نوعنە (خر طېپتە) ، بىوكە (عىسوب) دىنلىرىكى كېي
ترکلەدە كۆجىكە (اوەڭلەك) تىسە ئېتكىددەرلەر .

بو كەلتە بىر درجه يە قدر استىناس ايتىدىكىز ايجۇن
بىزە خوشىچە كله بىلەرسەدە بعض اقوام نىزدىنە حاۋىز
اوالدىنى اسلامدا تىافر حروفىن كېلىمپور .
متلا فرائىسە ايلە آسپانيا آرمىستە مەتكەن (يېق)
قومى (شىشى طولا) ، (شىشى تەرا) ، بىرە زېلىسادە

ଶ୍ରୀମତୀ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ
ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ
ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

ପରେ କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ । ୧୯୮୦ ମେ ମୁହଁ

କନ୍ଦିଲ କୁମାରୀ

ساحره دیرلردى که شو تعبیراتدن ازمنه قدیمه ده کله بکلار
 حقنده ظون باطله موجود اولدیني تحقق ايدر .
 غرائب تصادفاتدن اولهرق (مانجو) لساننده کله بکله
 نه دنیسه بکنیسکه ؟ (طون طون) . نه قدر خوش ا
 حقیقت بونل طون طوندر ، سویلیدر . مالزیالرده
 (راما ، راما) دیبورل . . .

عریلر (فرفور) ، عجملر (پروانه) دیکلری حالد
 بز عجمک پروانسی آشام کله بکنه تخصیص ايده رک
 قوللاغنده بز . غریب دکلی ؟ اشعار من ده کله بکنه بر اهتزاز
 پرسیله یوق ایکن پروانه دامغا شمع مقصوده یاقرق
 توانه سنچ سوز و کهان اویشزدر .

مع هذا عربجه ده بیاضته (فراشه) ، نقشی و منین
 نوعنه (خرطیط) ، بیوکنه (عیسوب) دینلیکی کی
 ترکلر ده کوجکنه (اوکلاک) تسمیه ایمکده درلر .
 بو کانله بر درجه يه قدر استیناس ایتدیکنیز ایخون
 بزه خوشیجه کله بیلیسده بعض اقوام زندنه حائز
 اولدیني اسمارده تنافر حروفدن کیلیمیور .
 مثلا فرانسه ایله اسپانیا آزمستنده متمن (باشق)
 قوسی (شیشی طولا) ، (شیشی ترا) ، برمذیلیاده

سواحل نهریه اهالی قدیمه سدن (بوطوقودو) قیلهمی
Kioku-heek-keek (قیوکو-هیق-قیق) دیگده در لر.
مع هذا ایتالیاچیسى (باریاغلیونه) (فارفالا)، پورتکیچه‌سی
(باربولا تا) در . بولنارمک سهولت و عنودوت تلفظ قابل
انکار دکلدر .

سزه سوعلی بر منظره عرض ایدیم : کلهکله
جوچق . صباوت کوزالکه اکالنکی هرشینه ترجیح
ایدیبور . یولنده تین تین کیدن بر جوچنی بر چیچک
پاشدن چیقاربرده کلهک نهدن چیقارامسون ؟ خانه مک قیر
طرف مادنا بر شعبده کاه صیاندر . اوچورنه ، طوب ،
چیلک جوماق ، بیلا و امثالی اوونلر بوداده سورکلی ،
طائالی حایقیرملر ، آردده صیرده بوزوشماره منازعه
منازعه علی کوروشمارله اوستانبر .

دون صباح بش آلتی یاشلرندہ بر حشری ، بو
تلریف حشراندن برینک آرققسنه دوشمن ، باش
قالیق ، اللر آتماده صید بر حاله دونوب طولاشیور ،
او ، اوکده حرکات معوجه ایله شاسیرمه وریبور ، بو
آرقده کوزل حر من وصالدن قیزارمشن ، توله مش ، درت

ପାତା

କବିତା ମହାନ୍ତିର ପଦମାଲା

ଶରୀର

କବିତା ମହାନ୍ତିର ପଦମାଲା

ପଦ

କବିତା ମହାନ୍ତିର ପଦମାଲା

ପଦମାଲା

ପଦମାଲା

ପଦମାଲା

କବିତା ମହାନ୍ତିର ପଦମାଲା

ପଦ

کیمید کمن صکره ده او شکار هائی مشربک پروازینه
باقدن ینه کندیسی آله میور، اکڑیا بو درلو سقوط لرده
بانطالون دیزی، چاک دیرسکی، آیاف قابی او جی مصاب
اولور .

بره بوز
زینه
کوکن،
قولر

بومی میق قادلیلرده نوع دخی کندیسی سودیره رک
تھمیناً اوچ یوزه بالغ اولمقده در .

سوب،
هم الم،
زینه

البه بر کلبلک طوطوب سو مشکزدرا . فقط آنک
وجود نرم و نازکنه دقتیجہ باقدیکزی؛ او نه ایری فقا.
کوزلزی بیوک و چیقیق . لواحق لامسنسی او زونجه،
او جاری آشاغیند یوقاری به طوغزی شیشکن،
نظرلر مزی تزین این قاداری او لسلچه قولنی، اینجہ
انجھ، فقط بالی او له حق در جده سیکرلی . درت قادلی
دکلی یا؛ آلت قادلیستک، ایچ کنارلری او بیوک، اوسته
قیوریق، خارجی کنارلری ییشلی، آز چوق او زون
قویر و غمی بر شیته منتهی . قارنی بیوک، او ره او زونلرده،
هان بربرسه مساوی آلت بچه ایله مجھز .

دن کلبلک
رکن او
ر یارین

کلبلک طیر طیلاری اکڑیا پور قال فصلیسته منسوب
اولان آغاچلارده پشمارلر، مع هذا فصیله صیوانپه داخل

او بیوره
حسیله
بر آجی

طرفه صالحی بیور . نه اولدی بیلم ؟ بدن اوسته چنله قابادی . کوکسی خیزه او تله او اور دی . آغلا بوردی . فقط نه درلو بر آغلا بیش :
قارن ، دیز قباقلر گاما زمینه ماس اولدینی حاله اوکه اوزامن ، سرمکدی فوقنه یاقلاش اوزا قلاشان او هرجائی منشه باقه کربیان .
هم فرقت بر پرده . الرى صیر بیلمش ، دی جنک رنک سبزی گمش اولدینی حاله قاله بورننک قاندینه باقیورده کندیسی زخدار هبر حالا قادری بیز به رق ، تیزه ده رک :

— کل ، کل ، قوش قوش
کی بر مآل عدوه بازانه تکرار ایلر کی کوره
باقیورده .
بن ده کوچکلکمده بر کله بک پیندن قوشها .
بیلکی کی خرام ایتدی ، فقط بن قوجه .
اوچدی ایدم .

شیدی بنه تحضر ایدیورم . انسان نه تحضیر آیاقلر بوشه کیدوبده وجود مرکز قلتک تبدی متنظم بر ناقلا آندقدن ، آنی بر صارصیمه ،

مارقاری هپاکتک اوژرینه قرمزی تباشیر ایله اشارت
ایلدایکتدن بزم کلهبک نیچه تدقیق اشده کلوب رفیقی
بولور. هر ایکنی ده اوزاقدن ترسند ایدرل. آرابه،
متنبرلنندن بر قاچنگ بولندینی کوشیده کلوبده طوردیمی
چاشیرجی، قاریسی، چوچنی جله‌سی برد باکت آلب
طاغیتمق ایجون کیدرل، آرابه‌ی ده آکثیا بر چونجه
تلسم ایدرل. ایشه او زمان بو ایکی دربدر باش آجیق،
قول صوانیق یناشیلر:
— شیمیدی بیاکی کوردم. فلان فلان مارقانی
پاکتاری ایستیور.
دیرلر. بالطبع جوچق ده امیت ایدر. آتلرده
پاکتاری آلب صاووشیورلر. برکت ویرسون که بو
اصول بزده قابل تطبیق دکلدر.

۷۰ کلهبکم، کلهبک اولججه به قدر اوج دفعه تبدیل
جمیات ایدر، یومورطه حالتده طوغار، قورد و یاطیر طبل
اولور. آندن سکره قریزالید یعنی «علی طاینی قیربلنی»
حاله کبر، بو دوری متعاقب قادلانوب اوچار.
او کوزل قاتار ایکی صفحه غشائیدن مشکلدر.

مايدانوزی، ملک
س کی نباتات ایله
طفلان و سائزه
یکی قسمه آیره درق
عنه (زووالیل)،
ایکنچی قادره
ل) نامی ویرهش
رسیام) (آتشفور)
ویلس) (منلاس)
اسملیچ ویره رک

۷۰ «کلهبک واری
درکه اولدیقه، هنر
ل ایکی کشینک
کی شریردن بری
چاشیرجینک
کوزتلر، چاشیر

اولان آنیون ، کیمیون ، فرنک
 اوئی ، خاووج ، کروز ، اوپوبوناق
 ابهکوجی ، اخلاهور ، قافاؤ ، پاموق
 اوزرلرندە عمرکنار اولورلار .
 طیبیوندن مشهور (لينه) کلکلاری ا
 کوکسالنده قرمزى لک بولنان سیاه نو
 کوکسندە قرمزى لکسى بولنیوبەد
 طوغزى آلاچە شکلی اولانلە (يونایت
 و بولنلە انواعنده (ھكتور) (پارس) (پ
 (آشات) (آشىل) (پازوقل) (پيروس) (ا
 (نستور) (آغا منون) کېي مشاهيركە
 جەلمەسى صالىپەمىدر .

پارس خرسزلىرى
 سرقت» نامىلە بر صنعت ايجاد ايمشلىر
 بىرورانە در . بو سرقتك اجزانى لاقا
 وجودىتتى احتجاج كۆستىمكىدەدر . بو ايدى
 عل الصباح بر چاشىر جىنىڭ خانەسە كىدى
 آراەمىسى نە درلو تخييل اپتىكىنى اىچە

بولندقلاری نیاتک رنگنی آملریدر . نظر منحری و
تشابهند شاشیره درق بردن ره کورده من . ایشته بو اشاده
حیوان اوست ایله ، پایراق ایله گینیر . کلپک اولدی
در حال نافه از هاره صوقلور . اورالرده مجتمع اکیرلری
آغاجلدند دوکولن مایمات سکریفی امر .

کلپکلرک مدت حیانترنده الا زیاده شایان دقت اولان
دوره (قریز الید) حالیدر . بو ، بوجلک طبیطیل حالتند
ذوالخان اولدینی زمانه قدر کیبردیکی بر همین عبارتدر .
حیوان اولان اعضاي برسنه کتیرمک ایجون یره ، تکل ایدر .
قریز الید حالی بو اعضالک تشکلی دوییدر . بو فاصله بر
زمان استراحتدر . اصلا قیلدماز . تنفساتی او قدر
ازالید که بعض مؤلفینه کوره هیچ متایمه سنه اینه . بو
اشاده طبیطیل ایکن کنديسته میدولاً موجود اولان
یاغلی نسجک قسم اعظمی مص ایدر . اقسام عضویه مستک
اکثریسی دیکشیر ، یوانش یوانش بر شکل قطعی آلیر .
طبیطیل حالتند طویق بیلهین معدمهسى الا مهم برعضو
ایکن بوندن سکره اوتفوق غائب اویور . جمله عصیه
عقده لرندن اکثریستک کوکسده بر لشمه سیله قوت بولور .

اردکه

رب ایله

نویروق

رد پول

زرندنه

جیبق

ملرجه

گردلک

ارجمند

بالکر

قارنی

نقدمک

کنهمک

واوردره

ولنور

بزرلک

وزرنده

بۇنك اوزىزىنە صورت مختلفىدە رىنكلى بىر غبار و
پارماقلە طوقۇچىجىقار . بۇ غبارى مېقروسىقۇ
ممايشە ئىمەجىك اولورسىق هەبرىنىڭ بىر دە
واسطەسىلە قاداڭ غشاسە باقشىن او فاجىحق بىر
اولدىيىنى فرق ئىمەبىلىرىز . بۇ بولۇر قاداڭ او
طامىدەك كۈمىدىلر كېيىمۇدر . او اپرى ،
كۆزلىك اطرافىنە مۇھەممەدار . هەكۆز بىك
قاۋىتانىن مەتكەللىر . كۆكىن ، صدر اوڭىز دىنلىن بىر
ابىلە صدر ئانى و ئالىت دىنلىن بىر بىرىسە مەتقىق اىكى ياخى
حىسو له كەشىدر . آياقلار غايىتە ضىيفىدر . يورىيە من
طۇتوننىسىلەر . اكىرىبا اوڭىز آياقلارنىن كوتۇرمۇدر
اسطوانىدر . تمام يىدى حلقەلىدر .
كەلبىككى داخل اولدىيىنى (خىشنى الجناح) ص
طەپلىلرلەك باشلىرى يېشقە درلۇدر . بۇنىزدە جىئى
ايجون ياردىلىملىش آلات وادواتى حاوى بىر آغىز
آلت دوداڭىدە آپرىجىه او بىق بىر دە ئىلىك خانە بى
ايىتە بىلەك خانەن اىيىك حىسو له كېتىن
افرازانى جىقار .
بۇ طېپطېلىلرلەك بىر قۇرۇنالىي وارسە اوده ا

ایخنده دها صيق طوقويان و طوقومستك ایخنه کيروب اوزون اوزادى يه ياتانلرده موجود در . آغزنده ایچك آز اولانلرک حسنه نه درسکز ؟ ياكندي عصمولرى اولان صارى بر مایع ، ياخود وجودلردن قوباردقلرى قيللىرى و ياخود باراق ، يوصون ، قوم قانه رق حجرة استراحتلىنى بىتا ايدبىورل . ايشته كوروب سودىكمىز او پارلاق دىنكلى كلبكلر بو چىركىن قىزالىسىداردن چىپىورل . بونارده حيات ، صور عديدة يې كىردىكن سكره كۆزلىشىور ، قنادلازوب ، سوسلنوب ، بارلازوب اوچىور . وارسون اوپىه اولسون .



ان اعضا تكميل
ن مام باشقە بر
در .
يېكىنى آكلانىخە
داو . اورادە
آرقە آياقلە
زالىد دورىنىڭ
يېمىز ، درېسى
حركتىلە بۇ
تۇن صىرتىدىن
الدۇن پارماقى
ئىر . بەصلرى
دە كەر اورولە.
خصوصىيەدىندر .
، اىكسافى
كلى ، نىجى ،
يالپار . بونارلە

اوچه موجود اولیان و باخود اسامی بولنا
 ایلر . والحاصل بو حجره دن ، کیردیکنند
 صبورنده چیقار . بوراشی آنک چله خانه سی
 طبیر طبلل ، زمان استحاله نک تهرب ایند
 بر دیوار کناری و باخود چیقق بر بر آ
 اشیکدن او فاجیحی بر تو مسک پایار . آ
 آسیلیر . بشی آشاغیده اولدینی حالده قر
 ورودیته منظر اولور . آردیسی چوق
 صبرتندن چاتلار ، حیوان سریع و مکرر
 چاتلانغی بیولنور ، بو حالده دری بتون
 چیقار . بوقاری به طوغری چور بش بر
 کی طورورکه بو صکره دن قورویوب دون
 کنديبلرخی بولیله جه صالحاندیر دقلاری کی بر
 بونار کوندوز کله بکرینه مخصوص حالات
 کیجه کله بکل ندن بعضلری طور راق ا
 بولور . بورای ایکله اوروب اینجنه چک
 حریریدن ماعدا لزوجلی مادم ایله اطراف
 صیقیشدر نرده وارد . بعضلری ده شـ
 مقاومق پك زیاده متوع اولان بر قبوق

بیاضک : دوز قرم ، پنهانی ، سود ، کوشی
بیاض مرکباتی ایله سیاه ، سیاهی ، للاق ، صدق ،
لاجورد رنگلر مرکباتی بولندیانی کجی لالهارک :

بیاضلی پنهان ، افلاطون ، اسرمنی ، قان قیرمزی ،
لیمون صاریسی ، مائیسی ، مور ، مورمی قیرمزی ، قناریا
صاریسی ،

زربنارک : طاتلی صاری ، دوز آتون صاریسی و سائز
درلو ملوف وارد .

قرنفل د ، رنگجه بونلردن آشاغی به قالماز . مثلا :

بیاض اوژرینه پنهان ، کنارلری قیرمزی ، لعل ، قویو
ارغوانی ، بیاض ، اسرمنی ، آردواز ، کنارلری
هرال ارغوانی ، ابرولی ، کبرتی صاری ، یومورطه ،
قماریه صاریسی ، صهانی ، لیلاقی ، صاری ، قویو قرمم ،
قیرمزی ، آآل ، کل پنهانی ، مور ، سیاه ، قرمزی
ابرولی ، عنانی ، کول ، هوانی ، اردداواز مائیسی ، بروتزه ،
باقره صاری ، یتشیل ابرولی ، نخودی ایله قاریشیق
آجیق ال ، قویو سیاهه قاریشیق ارغوانی ، دوز بیاض ،
واتیلیا موری ، طوغله قرمزی ، ابرولری لعل آتون

پهلو زدن ،
صنعته ،
بن قوباد ،
بیردیکنر ،
مبیلر ز ،
ایتمیلدر ،
قرمزی ،
بو آآل ،
پنهانی ،
مورمی ،
رمزی ،
قویو ،
کوشی .

موزائیق

مادامکه مختلف رنگکه طاشلردن، جام پاره
مینادن لوحملر، صفيحملر، دوشمهملر يابعو
(موزائیق) دیبورلر، بزده محن وسیع طبیعته
دیفسه، ياخود آنک بر کوشمنه دیکوب پیشنه
ازهاردن بونک انواع ملونهنسی وجوده کتیر
 فقط بو صفت یکروزه ده ترشیدن زیاده رنگ دقت
 مثلایاکن سنبل انواعنده:
 مانی رنک؛ چینی، پارلاق، کوله،
 صولوق، هوانی، قویو مانی،
 قرمزی رنک؛ قویو، پارلاق، قان
 ترنجی، قرمزی ایله لعل، آل، طاتلی، قوا
 بنه، آجیق، صولوق، طاتلی، پارلاق بنه،
 ات رنک، ارغوانی، شرابی، ویشنه چوروکی
 ارغوانی، قویومور، قویو منکه، صولوق
 صاری رنک؛ دوز، پارلاق، بخود
 آلتون، پورقال صاریپی، پنیمسی، پارلاق،

بیاضک : دوز قرم ، پنهانی ، سود ، کوشی
بیاض مرکباتی ایله سیاه ، سیاهی ، لیلاف ، صدق ،
لاجورد رنگلر مرکباتی بولندیتی کی لامارک :

بیاضلی ینه ، افالاطون ، اسرمی ، قان قیرمنی ،
لیون صاریسی ، مائیشی ، مور ، مورمی قیرمزی ، قماربا

صاریسی ، زویتلرک : طاتلی صاری ، دوز آتون صاریسی و سائز
درلو ملوی و اوردر .

قرنفل ، رنکجه بولندن آشاغی به قالاز . مثلا :

بیاض اوژینه پنهان ، کنارلری قیرمزی ، لعل ، قوبو
ارغوان ، بیاض ، اسرمی ، آردواز ، کنارلری

قرال ارغوانی ، ابرولی ، کبریتی صاری ، یومورطه ،
قماریه صاریسی ، صهانی ، لیلاقی ، صاری ، قوبو قرم ،

قیرمزی ، آلد ، کل پنهانی ، مور ، سیاه ، قرمی
ابرویی ، عنانی ، کوله ، هوایی ، آردواز مائیشی ، بروزه ،

باقره صاری ، یشیل ابرولی ، نخودی ایله قاریشیق
آجیق ال ، قوبو سیاهه قاریشیق ارغوانی ، دوز بیاض ،

وانیلیا موری ، طوغله قرمیسی ، ابرولری لعل آتون

رچلرندن ،
بمق منته

تدن قوبار ،
شیدر دیکنر

نیمه بیلز ،
ایتمیلدر .

صلونون ،

قرمزی ،
وبو آل ،

پنهانی ،
کی مورمی ،

قرمزی ،
بدی ، قوبو ،

کوشی .

موزائیق

مادامک مختلف رنکده طاشردن، جام یار
مینادن لوحملر ، صفیحملر ، دوشملر یار
(موژائیق) دیبورلر ، بزده مخن وسیع طیب
دیفسز، یاخود آنک بر کوشمه سنه دیکوب یتیغ
از هاردن بونک ا نوع ملوانه سفی وجوده کت
فقط برو صفت یکروزه ده ترییدن زیاده رنک دقت
مثلای لکز سنبل اوانعنه :
ماق رنکک ؛ حینی ، پارلاق ، کوک ،
صلوق ، هوائی ، قویو ماق ،
قرمزی رنکک : قویو ، پارلاق ، قاز
ترنجی ، قرمزی ایله لعل ، آل ، طاتلی ، و
پنه ، آجیق ، صلوق ، طاتلی ، پارلاق بنه
ات رنکی ، ارغوانی ، شرابی ، و بشنه چورو
ارگوانی ، قویومور ، قویو منکش ، صلوق
صاری رنکک : دوز ، پارلاق ، نخو
آلتون ، پورقالل صارایی ، پنجمی ، پارلاقی

بیاضک : دوز قرم ، پنهانی ، سود ، کوشی
 بیاض مرگیان ایله سیاه ، سیاهی ، لیلاق ، صدف ،
 لاچورد رنکلر مرگیان بولندیان کی الالرک :
 بیاضنی ینه ، افلاطون ، اسرمنی ، قان قبرمنی ،
 یون حاریسی ، مائیسی ، مور ، مورمی قبرمنی ، قاریا
 صاریسی ،
 زریتلرک : طاتلی صاری ، دوز آلون حاریسی و سائز
 درلو ملون وارد .

قرنفل د ، رنکجه بونلدن آشاغی به فلاماز . مثلا :
 بیاض اوژرینه پنهان ، کنارلری قبرمنی ، لعل ، قوبو
 ارغوان ، بیاض ، اسرمنی ، آردواز ، کنارلری
 قراک ارغوانی ، ابرولی ، کبریتی صاری ، یومورطه ،
 قاریه صاریسی ، صهانی ، لیلاقی ، صاری ، قوبو قرم ،
 قبرمنی ، آل ، کل پنهانی ، مور ، سیاه ، قرمی
 ابرولی ، عنانی ، کول ، هوانی ، اردواز مائیسی ، بروز ،
 باقره صاری ، یشیل ابرولی ، نخودی ایله قاریشیق
 آحیق ال ، قوبو سیاهه قاریشیق ارغوانی ، دوز سیاه ،
 و آنیلا موری ، طوغه قرمیسی ، ابرولی آلون

جام پارچه لرندن ،
 هر یا پنچ صنعته
 ح طیعتدن قوبار ،
 ب پیشیدر دیکمن
 ده کترمه بیلرز .
 ه دقت آنچه لیدر ،
 لک ، صولونون ،
 ، قان ، قرمی ،
 ، قوبو آل ،
 پنهانی ،
 پنهانی ، مورمی
 چوروکی ،
 ولو قرمی می ،
 نخودی ، قوبو ،
 لاق ، کوشمی .

موذأيٰق

مادامکه مختلف و نکده طاشلردن،
مینادن لوحار، صفيحدار، دوشمه
(موذأيٰق) دیبورلر، بزدھ صحن و سیب
دیفمز، ياخود آنك بر کوشنه دیکور
ازهاردن بونك انواع ملونهسى و جو
قططبو صنت يکروزهه تېيدن زیاده رنک
مثال يالکز سبل اواعندە:
ماقى رنکك؛ جىنى، پارلاق، كوكى
صلوق، هوائى، قويوب ماقى،
قرمىزى رنکك: قويوب، پارلاق
ترنجى، قرمىزى ايله لعل، آل، طاتلى
پىبه، آجىق، صولوق، طاتلى، پارلاقا
ات رنکى، ارغوانى، شرابى، وىشنه -
ارغوانى، قويومور، قويوب منكشه، ص
صارى رنکك: دوز، پارلاق
آلتون، پورقاڭ صارىسى، پىنهمىسى، پار-

جلب اوئنمه باشلامش و قلمنك اريپ تمارتى داڭما سياحت
بىخى بىدە بولنلىرى حسپىلە هەكتىنكلرى يىدە بولدقلىرى
ازهار طېھىي اوروپىيە ادىخال ايلكلىرنىن جىچك تمارتى
فوق العادە توسمىدە كەنەنلىك حق امض جىچكلىرى مسرفاھە بىر مىراق
صارمىشىدى. بالادە بىيان اىشدىكەن و جە آله بىزىخى لالە
الماشىادە تارىخ مۇزىكى كەنەنلىك دەقە جىچكلىرى كەنەنلىكى كې ۱۶۳۴
سننندىن ۱۶۳۷ سنە يىلا دېسە قدر مۇزىكى كەنەنلىكى
زىادە مظاھر اعتبار اولەرق تىك بىرلا لە صوغان ۱۳۰۰
انكلىزلىرىسى قدر خاتىلىمشىدى .
(اون سکىزىنجى عصر مىلايدىدە لالەدىن سىركە سىبل
رواج بولش و بوجىچىلدە لالە كې آسىادە درسادادە ،
درسادادەن اوروپىيە قىل ايدىشىدر . مع هذا ياي تخت
سلطان سىيەدە جىچكجىچىك اوروپىادن اول بىولك بىر ترق
كۈرمىشىدى . ئەنلىلىك هەززە كېتىمىشلەر ايسە اورادە
بولدقلىرى قدان و جىچك ابوانعى استانبولە كېتىرلەك
باغچەلىرى تىزىن ايدىلەرى . ايوىندە كې فولە باغچەلىرى ايشىتە
اوزمان سراقتىك زماۇزە قىدر دواام ايدىن طاقلى بىريا كارىدەرە
(كل ، شىپ بوي ، قىل و اتواع صوغان جىچكلىرى
استانبولە بىك زىادە مېذول اولوب ئۇرۇيت اولنىيتنە

ت رىنگى و ساڭ
ملک نظر تماشىيە
ق العادە او لە جىنى
لىسى و بىا كۆكلەك
بىلە جىلشىلەنلىرى ،
بىح نقطە ئظرندن
احتياج يوقىرى ،
دە يارم ساعت

عمرىن ئەنۋىيدىن
ئەرارنە دېيوركە:
دە هەوارت (ك)
دە سەنسىنە
لەشىدى . قرون
ن بولندىنى خالىدە
مەطر قىدىن جىچك
سکسان ئەنسان بىك

صاریسی ، قاونن ایجی ایله افلاطون ، ا
الوان موجوددر .
بورنکاردن مرکب بر دمت قرقنه
عرض ایده‌جکی ظرافت و ظراوت فو
کی باعچه‌لرده بورنکاری محتوى ساه
لشکل ایده‌جکی منظرة بدیمه دخی کور.
چیچک مرافق ذوق و نشاط رو
نه درجه‌یه قدر مفید او لدینق تعریفه
کوزجله طرح ایدلش ، بتیشمش بر باعچه
او طورمنق کفايت ایدر .
بو صاق بزده قدیماً موجوددر . حق
متوفی (و زنطال) افندی تاریخچه از
«آگوسبورغ» [۱] ده موسیو (هائز
کوزل باعچه‌سنے آیلک لاله صوغانی میلادق
استانبولدن جلب اولندرق غرس اید
و سلطاده اور ویاده پک آزچیچک نوع
میلادق اون یدنچی عصر نده دنیانک ه

[۱] آلمانیاده باورا حکومی داخلنده
قوسلی بر شور دره

ایدشیدی. او صورتله که جیچکلرده اولان عیه ایدقاوسه
کی دنکارنه انکاسات ضایایه اینچندم پرتوشار لعافت
اویور، فاتوسلره اینکنچی بر جیچک زمی کی نشر
اوار آیدیوردی .)

شهر منده انکنیخ تخم مغازه منک ، بیک بر جیچک
واسطه جیچک مغازه لریتک نشر ایندکلری قالالوغزدن
تخم وبا جیچک پاره مندن ماعدا برمن استخراج اینک
غیر قابلدر . با خصوص ترکه مطبوع اولانزنده املا
یا کلشلنرنده ماعدا برخیلی توجه خطامی موجود اولانی
کی اسلامده او قونه حق ، بلنه جک شکله دکله در .
بوندن باشه حمر اولان قرفقل انواعک نزهه
دیکیله جکی ونه صورتله یتتشدیر به جک اصلا تصريح
ایدله مشدر. بوجهنه عنانی جیچک مرآقلیلردن برذانک
انخاف ایدلیکی فضیلت و ایله جک قرفقل مرآقلیلرنه
اهدا ایله جکز . سرده جیچک مغازه لری
قالالوغزدیه .) مسده جیچک مغازه لری
فایدشیده .) مسده جیچک مغازه لری
قادشلا) مسده جیچک مغازه لری

نده [۱]
د ایش .
عصرنده

له انواعی
رت ایهمش

دن منهور
ر ایتدیک

ملره سور
بایجه حدته

فصل صور
لسمه اندی
آچ یالیسی
دو رو سله
د ایمیسی
د ایغی)
دی .

کوره مرحوم (ابوالسعود) اندیشک باخچه
اسملری مقید آنی بوز نوع قرنفل موجود
قرنفل ایله شفایق و شب بوی میلاد کارون سکن خی
او وویا به ادخال ایدلشدر.)

بزده حال حاضر ده موجود بولان قرنفل
حقدنه غایته منفع معلومات اعطا شد مرو
اولان رفاق امن دن بر ذات دیبورکه :
(بوروایات حمیحدر، مستشرین متقدمه
(هار) استانبوله کوردیکی بر باجی تصور
ضره ده دیبورکه :
(چیچکل ایله ترین ایدلین زمین، فانو)

[۱] قدیماً تدوین ایدلش بر کتاب معتبرده بو
آتیده کی تعریف مختصر منظور من اویه :
(ابوالسعود باخچه) قره آفاج بالیسته
(چام) آغازلریه منین کلی و بلبلی رو باخدر، ابو
مشهور قصیری و باخده تأییف ایغشدر، قره
سودلیجه جوارنه لب دریاده اووب قره آفاج
جوبرلش بر بیل ایدی . دفتردار زاده ابراهیم با
ایدی . ابوالسعود باخچه سنه اتصالنده (بازرگان
نامیه مشهور و متعدد کاغذله منین دیکر بر بیل

سنده [۱] .
ود ایش .
ی عصرنده

موزائیق

۱۲۷

ایدیشیدی. او صورت‌که چیچکلر ده اولان عیشه ایله‌فانوس‌ر
کی رنکارنک انکاسات ضیائیه ایچنده پرتوشار لطفات
اولیور، فانوس‌رده ایکنچی بر چیچک زمیق کی نشر
نوار ایدیوردی .)

شهر مرده ایکلیز تخم مغازه‌ستك، بیک بر چیچک
و سائر چیچک مغازه‌لرینک نشر ایشکلری قاتالوغ‌ردن
تخم و یا چیچک پاره‌سدن ماعدا برشی استخراج ایمک
غیر قابلدر . با خصوص ترکه مطبوع اولان‌رنده املا
یا کلشلر‌دن ماعدا برخیلی توجه خطاسی موجود اولان‌ینی
کی اسلام‌رده او قونه‌حق، بلنچک شکاده دکدر .
بودن باشنه خمر اولان قرنفل انواعنک نزهه
دیکله‌جکی و نه صورت‌که یتیشدیریله‌جکی اصلاً تصريح
ایده‌مشدر. یوجه‌ته عنانی چیچک مرآقلیل‌ردن برذانک
اتحاف ایدیکی قصیلات و افغانی بزده قرنفل مرآقلیل‌رته
اهدا ایله‌جکز . فقط اول امرده چیچک مغازه‌لری
قاتالوغ‌ریله بزده وقتیله و شمدى موجود اولان انواعی
قارشیلاشدیر منه چالشتم :

رله انواعی
وت ایله‌مش
هدن مشهور
یر ایدیکی
سلره تنور
و باشه حقنده
متصل صنور
السمود‌آندی
ه آفاج بایسی
چ قورو سیله
پاشانک باخیسی
ن باشی باخی)
وارایدی .

کوره مرحوم (ابوالسعود) افندیشک باقیه
اشماری مقید آنچه بوز نوع قرنفل موج
قرنفل ایله شقايق و شب بوی میلاذکاون سکر تجهیز
اووویاه ادخال ایدلشندر.)
بزده حال حاضرده موجود بولنان قرنفل
حقنده غایته منتع معلومات اعطاسنه بدل مر
اولان رفقاء زدن بر ذات دیبورکه :
(بوروايات صحیحدار، مستشرین متقدما
(هاوس) استانبولده کوردیکی برای چهی تصو
صرهده دیبورکه :
(چیچکل ایله ترین ایدلین زمین، فانو

[۱] قدیماً تدوین ایدلش بر کتاب متبدده ؟
آنده کی تعریف خنجر منظور من اولدی :
(ابوالسعود باقیه سی) قره آفاج یالیسته
(چام) آغازلبه منین کلی و بلبلی برایادره ابو
مشهور تفسیری بو باگده تالیف ایشدر . قر
سودلیجه جوارنده لب دریاده اولوب قره آفاج
چورلش ریال ایدی . دفتردار زاده ابراهیم
ایدی . ابوالسعود باقیه سنک انصالنده (باذرکان
ناهیله مشهور و متمدد قاعده له منین دیکر بر بال

(فریدون) (فند مالله) (جیمجی موری) موجود
اولینی کبی و قتله :
ستو، فندقی بیاض، کامدار، تارلا بوزان،
طراوت، عارض دلبر، برک فرح، اذن کشن، تاج
عروس، نقش عروس، سنتو مشابهی، حسن رفت،
جلوه پسند، عارض یار، خنده، فند کشن، فند فرج،
فند جدید، از طراوت، نو عروس، لطافت و امثالش
فاده از قلمدادیشندن بونارکده او روایاده برو صورته
و افیز ایدلکاری مظنو ندر. بزده بر جشید قرنفل دها
واردر که بو قالار غارده کوریله من: سکین سنه منظور من
اولان و صاحبی بکر بلیغ بک طرفندن یتیشدیر بلن
(مرات بھار)، نار جیچکی آل اولوب موی الیه بو نوعی
(جنی)، مال مازون ایله درت پاراقلی یالین قات) دن
وجوده کتیمش و بونک غایشه طوری رنگلیسته (مرات
جال)، قویو قدر منی و یار لاغنه (فتوس)، دوز بیاضته
(جی)، بیاض اوسته فندق تحریر لیسته (نقش طراز)،
بیاض اوسته آل تحریر لیسته (ظرافت)، دیش ورقی
قرمهی، اورتے سی او جوق پنهان لیسته (حسن بھار) دیش دره
فرنکلرک (فیفارو) دیدکری قویو قرم کنارلی

ک کید و بدہ
دیل جنس
طلقاً بزم
نو عنند ندر.
اولورس
ن دیدکاری
ی قرنفل
و بیسوك
Madame M
رشید جن
لرله (مرات
سی (برنس
مقابل دوز
رق (کوش
) به مقابل

علوم آر. شرقدن اوروپا به برشی، برجیچه
پاراغن طیر طیلا نسون . در حال آکا :
— (الله غانی پر) دیه بر آد طاقه رق تبا
وتایبیت ایندیرلر . حال بوکه بوقرنفل معا
(حسن بهار) و (حسن ریاض) دیدیکنر آل
شودلو بر قابل اسمایه دوام ایدله جك
کوریلور کفر نکلر ک (Malmaison) مال مزو
و Chamois rose دیه رکنی تعریف ایندکلر
برلی متجلر (بنیمی صاری غایت کوزل
جیچکلی) یه تحولی ایله مثادر در .
— بنه فرنکلر ک :

Soleil d'or (شمس زرین) و
(مادام ماتیو) و امثاله مقابله بزده (خود
بر تو خورشید) (بر تو افشار) دنیلن صاری
زر) (جمال محبوب) (روشن) و قان قیر من
بسارق) و مقابله فائوس ، (میس مور) م
بیاض (جنی) و غایله طوری بیاض اوله
فجان) (مرأت جمال) و (شارل مرسیه

درجه به قدر

تفصیلات

بدکلری و بزم
بریلرندندر،
زانده آچار،
وبک چوق

Grenad، بو
قولانیلر،
شبه اولوب
و بر نوعی دها

غایتلہ کوزل،
وریقات

موزائیق

۱۳۹

توبیجیسی، یا کامله و یاخود دیشلی اولور. بونلر آتیده کی
اقسامه آیریلیر:

۱ — بیاض زمینی فانتازی یاخود انکلیز قرنفل،
بیاض زمین اوزربنه آتیده کی رنکلرده بولنور:
توز پنبه سی، کل، لعل، کراز آلی، قیر منزی، کوکن،
مور، آل، طوغله رنکی، ارغوان، آمارانت، آرد وواز،
ویشه چوروکی. بونلرک چیزیکلی، زهی، تخریلی،
ارولی، بستکلی، قوملو تییر اولور درلودرلو چشیدلری
بولندیفی کی چچکلریست بعضاً صور غوچلو، کوبکلی،
توکلی، و سائزه ناملرده اولسنه کوره مختلف اسماری ده
واردر.

۲ — صاری زمینی فانتازی: بوده یوقاریده کی پیدر
قطط صاری زمین اوزربنه درجات الوان ایله منزیند.
(ساقوستیا) قرنفلری ده ایکی قسم فرعی تشکیل ایدرکه
بری دوز صاری دیسکری صاری و صاری به قرب
(سومون)، (کودری) رنکی زمین اوزربنه شفق شماعی
کی خطوط ایله منزین اولاندر.

فانتازی قرنفلریست خصوصیله آلمانیانک درلو درلو
صاری، آرد وواز زمین اوزربنه مور، فندق و سائز

قیرمزی و آل ایله بیاض بشکلی قرنفل بر
(حسن بهار) ی آکدیر بیور سده فرقاپد

چیچک مراقلیسی محبزک ویردیک
بروجه آنی درج اولنور :
فرنکلرک Oeillet des fleuristes
(چیچکبی قرنفلی) دیه جکنر نوع آفریقا
۵۰ ۶۰ سانتیمتر و یوکسلیم. حزی
چیچکلری قتمر، نیم قتمر و یا ساده اولوا
رنک وارد، لطیف رایحه‌لیدر.

قرنفلر متعدد قیله به آبریلیر :
برخیشی کلتار din ou Oe. ratafia :
نوع، عطریانه و مشروبات معطره اعمالنده
خایله قوقولیدر. رنکلری قیرمزی و با
وریقات توییمه‌لری دیشلیدر. بونک بودو
واردر که (ویاه) قرنفلی تغیر اولنور.

ایکنچیسی فانتازی Oe de fantaisie
آچجی، قتمر چیچکلی، طریف رنکلیدر

موذائق

۱۴۳

صابی خشی اولور . قیشین لیوننله قالدیریلرسه بتون
سنه آخار . بعضاً بیاض ، بعضاً بیاض اوسته سیاهی
بر دنکده ابرولیدر .

نازین یاخود مشک قرنفلی : *Oe. moschatus* بوكا
اسفوچیا قرنفلی دخی دیشیر . کوکری صیق بر طوفه
تشکیل ایدر . مایسده کثرا نه قمری چیچک آخار .
بیاض ، پنه ، قیرمنی اولوب رنکلیدر . بعضاً کنارلرندہ
داڑوی زهار بونور . ورقات توچیه لری زیاده دیشلی ،
قیویر جیق و تولکیدر . باعجه لرده کنار تنظیمه الوریشلی ،
لطیف رایخه لیدر .

قرنفلر یا تختمند ویا چلیکدن آندیریلور . تختم
زرعی تنوعی ، چلیک اصولی باقی نوعی موجب اولور .
تختم یا بهارده ویا کوز موسمنده ساقی بیه ، یره اکلیدر .
اقط ساقی ترجیح اونور . ویا شخصوماً اعمال ایندریلن
صندوقله زرع ایده لیدر . بوچیچک خالص خفیف طویراق
سور . طویراق قیشدن اول کوره ایله قاریشدیریلوب
حاضر ایدشن ایسه غایشه موافقندر . کوره درنده بر
سبتنه قونور ایسده انواعنه یعنی قوتنه کوره بولسبت

بعضلری
برابر پک

Oe.
بونلر
چیزیکلی
بوزولاز .

توچیه لری
نمید کبی

Oe. rem
ک جوق

بو باده
بی قیشین
رق العاده

اظهوره
او قدر

بونک

زنکله چیزیکلی ا نوع ظرفه‌سی وارد ره هله
الوان و اشکالجه جامع اولدینی او ظراحته
لطیف بر رایحه نثر ایدر .

اوچجیبی فلامان قرنفل : flamands

دوز یه اض زمین او زریشه مختلف زنکله
اولور . بونر لکاسی آبرماز و چیچکنک انتظای
قطمه‌لری عربیض و ایجه طولنون ، وریقات ت
مدور و دیشترزدر . بغضاً ایک اوج رنکله
طلای چیزیکلیری وارد رکه زیاده سیله مقبولدر

در دنخیسی یدی ویرن قرنفل : contants
قرنفللرده تخم زرعیانش دوام ایدیله
چشید الله ایدلشدرکه شو یدی ویرن قرنفللر
برو مثالدو . بونل بتون یاز چیچک آجدینی ک
دستی صوباده آچقدن خالی قالماز . ونکلری ده خا
بر درجه به کلکنده در .

چیچکچی قرنفلرندن اخیراً یکی بر نوع ده
کاشدرکه بونله (جلیل صابلی) دینیور . هم
بو بلاغیور همه دکنکه احتیاج کوستمیور .

خشبي قرنفل Oe. ligneux شرق مالیدر

ساقیلر احتیاج حالتند صولانزرسد حزیران و غوز
کبی صحیحالر شدتی زمانلر نده آقشاملاری سوزکله
اووزلر بشه صو دوکولی ویرده کولکه آننسی وبا
اووزلر بته کولکله یا پیلسی آنلری قورومقدن وقا به
ایدره عکن حاله اکثریتک صوفی چکله رک بتون بشون
قورومازسه بیله کندیستند ده فیض بکلنمز .

چلیک دخی اکثریتله بهار و کوز موسجلند
پایلمقده در . چلیکر بیک سور کونلردن آیریلیر ، ساقییه
دیکلیر . او صیره ده هوالر یابس بولنورس اووزری بر
مدت جام شیشه ایله قابانیر . کوکنندیکی وقت یره و با
ساقیده قیمه لیر . فقط بهار چلیکلری شدتی صحیحالر
حولنلن ، کوز چلیکلری شدتی صفوقلرک ظهورنلن
مقدم هر حاله برلر بشه قوئش و نمسالیدر . بونلرک
کوکنوب کوکنندیکی فیازلوب قیزلمه ملردن بالي اولوره

ک اوست
ای تسویه
بته تحملر
لهممیدر .
سکره
ببورک

لدیریلر .
آره لری

ویاخود
بیکلیر .
لیبرسے یاز
ق اوزره
ون ملت
جیچکلر
بولنور .
ن والا آن



دیکشیر. بر از دها فضله ویا دها آز قونیلور .
 تخم ساقی به اکلیرسه طوبراق ، ساقیتنه
 کناردن بر پارمه قدر آشاغی به اینه ای اینه اوازه
 ایدله کدن صکره تخلص سیرکه سریلوب اوزر
 تختنه بربطنه بول کوره ایله مخلوط طوبراق ا
 تخلصک آنتمه کی طوبراق نهی اوله لازمده .
 (بولومرزاتور) له [۱] ، بو آلت بولمازه اینج
 ایله اوزری ضولا توب بر جامله قاتلیدر .

فیده ر نشو و نایه باشایجه جام تدریجاً فا
 فیده ر یدی ، سکز یاراق اوشه سوکولوب
 اون سانیته دن آشاغی قلامق اوزره یاره
 چریسته اوجدن زیاده قوتامق اوزره ساقی به د
 قرنفلر قیشی آجیقده کیبر . صویاه آ
 کی قیشین ده آجار ، چلیک داللر مستننا اوله
 قرنفلر عمومیله دکنک محتاجدر . بهر قرنفل اینج
 شکنده اوج دکنک رکزی مرحددر . ساق
 بواج چیوغک آرمسنده بالغانلورسه سریست
 [۱] آنطوریله بوكا (پوسکورج) نای ویرله
 بیله سویلشکده بولنشدر .

تصادف ایدیلیبلن بو محشم، معظم، ازام کدانز پاپوراما
اور نهنده اوپیشان قوزنیل، ملهیشی سودبیلی،
دالرده، چنار اوزرنده، چیچکلر آرمستنده زرین
قادرهایه طولاشان آریاری کورمک، بو جموعه فائسک
نتر ایندیکی روایتی تا او زاقلدن طویق، سحرده
شقده، شامده، ماهتابده، مکوب و نیلکون کیجلارده
صباخ استغراقه عکس ایدن آواز عنديبي ایشتمك
ایستیوز. لکن نه ممکن؟

ظواهر حاله کوره بو سنه بهار کلیه جک. نظر سلیمان
هوالره متحسر، بو ماهتاب، پردهدار سنجاب او هرق
کجی. بتوش شواهد اطراف قارلی، حصن فلکمه بر
شکاف میانی کوریور. سرچمپ ایصالاق توپلیخی
قبارمش، کوکر خینل باشلیخی کوکسلیته ایندیرمش،
قوبروق صلالایانلر، آفاج قافانلر او شومش. نکاه خیال
بخددن خارجه حیقه، بیور.

فقط بن ینه بر نجاح تسایلت آئنده ایصینیور،
سوینیورم. هر صباح بر قری قارشیکی بستانک پروازنده
کز بند کنن صکره یازی او طهستنک بالقوته کلیور.
پارماقلسه قوینیور. بی کوزنیوز. ببر منه باقیورز:

حاره سی بر کره،
طراف چیچکلر،
او آن بدیعه سما
قوشلرک سرود
نه او آچلیور،
طیعت آنچلره
ن بهار آشنا اینه
وزنی بر صوتله

لامه لری، بلبلی
دالردن بر
آلی مورلی
املي غبار معطر به
پاماجلدده،
نان از هار بیانی
نشایش خاطر نده

قىرى

كۈنىش بىر كەرە آچىسى ، شماھات
ذەپىق ايسىتىسە سور بەھار باشلايەجق ، ا
يشىللىكلىرى آيجىنە قالەجق ، طلۇعىلاردى
ھەر صباح بىر آھىنگ دىيىھى إيماد ايدەرەك
لشاط انكىزى اوشولە قايرىشەجق اما
نه جىيچىكلەر . آجيلىمپور دىكى ، فيض نايى
يورۇمش ، فقط چە سود ، كۆز ، بۆحى
بىر طېقە خضارتلە ، يۈصۈن كې پور
طوبەپور .

شاعىرك پەيانە سىرشار لطاڭت دىدىيىكى
ساعترىجە مىجور فنان ايدىن غەنچەلەرى
دەستتە رىنگ و يۈپ كېيىمىن ئاراقان لىلاقلىرى
سىنبللىرى ، زىكىلىرى ، مەتكەنلىرى ، مەشام ئام
زىندىدار ھوس قىلان زىنېقلەرى ؛ قىزلىرى
ئاشا اېنگك ، بىر مەنلە آنجىق طېيىتكە

فری

۱۳۹

وایورلرینک قالین دودوکلرینه، کزیمی اصنافک
یاغیردیلرینه، ترنک استم بوشالقمه، دکن آلتندن
کلیورمش کی ایشیدیلن استبوط اوتمارینه یان یان قولاق
ویریور، فقط بخ پنه او نوچیور. پنه کوزلری پنه.
بعضان دیعه روحی برابر آلوپ پارماقلقده بر آشاغی،
بریوقاری پیاسه ایدیورل. یوق ایسته بوكا تحمل ایدلر.
بن قیصانجیم. یان یا او.

هله شوکا باقات. کردنک توبلری قبارته قبارته،
هو هو دی اوته کنه حرف اندازلقده بولنیور. اوچ او
دوندیلر. ایکسی ده بکا باقیور. عیا بنی پرمزانشه
ایدیبور؟ ظلن ایدرم. زیرا او جازبای عشوه تبدیل
و ضیت ایلهیور: خفیف الا کوزلی. سینهسی بارلاق
طوغله رنکنده، کردی بردر آغوشده حاصل اولش کی
حلقدار. یال و بالی نازکه سوز کون. آیاقلری کوچک.
صالینه صالحه یوریبور.

او نه برواز فهال. ایکسی ده بر آنده هوالاندیلر.
تا قارشله کیدیبورل. اوراده آغاچق وار. عیا سید
چیزاره عزم ایتدیلر؟ نزده؟ هانکی چیزارده؟
ظر. پوسته

وستمیور اما
که بارلاق
ه او طور دین
رب کیده جنگ
ه کوکنده
پنه سورمه،
خیزلى اوران
آلان آغزى
ه ایدیستدیکم
ه، بن خاک.
مدده علورت
دايور، کووا
ه قالدر سهم
سرناز کترنی
ریبور، جامه
ماضر لایسیور،
ن قورقردق
اریک سکره

او بندن متوض، کويا روکردان. يوزنی ک
میچ میچ، بوارلاق سیاه الماس پارچه‌لری
کوزلری بنده. آرهده ضردهه یان باقدچه
یردن سیاه اینجه منقارنی کوریبورم، اوچچه
دیه بورک تیقیبور. بن آنی طوتوب سومک
ایصیتمق، يوزنی کوزنی نرم و خریری توپلر
قادارنی آچیوب بوخنه صارمق، خیزی
قلب میسینی دیکله‌مک، موهوولیه کوکل
اویلک، او ماصمه‌مک اوژونده کزیشندکه حقن
تحمسانی یازمق ایستیورم. قابلی؟ او هوانی
اوزاقدن مرحیا به قائل دکل. او درج
پرست. بن قیلدادیه آمکده قاداری قیمیل
آرهمنده بر خط حسی وار. المی بردن بر
اوده قویروغنی فالدریبور، آیاغه فالقسم
بنم طرفه اماله ایده رک کوشیه طوغري یور
یاقلاشم دونوب کردن فراز اولهرق طبرانه
بالقوونک قبوسی آبیارکن حاصل اولان طراقاد
قارشیده کی طامه طوغري سوزولیور. بر چ
ینه عودت ایدیبور. غالبا بوراسی خوش من

جلوی خوش کورمیش که آکا ویرمیش .
هم طبیعیونک کوزلری بنم کوزلرم کی کورمیور .
بن سودیکم ایچون هیچ بر حاتی تدقیق ایده میور
تماشادن کندیپی آلمیورم . منبوط اولان مناقبی
دیکلامک ایستسه کفر شو سطر لاری ده او قویک :

نه بر طافم
قری، احتمالکه ساز طیوردن زیاده یازین طراوتندن،
قیشین حرارتندن حظ ایدر . اورویاه بهاردن اول کلبر ،
آغستوس اواخرنده کیدر . حال توک نوونه داخل اولان
تحتیلرله اوکیکلر بر آی اول کلوب بر آی سکره ترک
دیار ایدر . حق پل چوچی کیتنز ، قریبلر بر دانه سی
مستتا اولانق اوزره طوبیلانوب عزیعت ، یته بربابر
بر یره مواسلت ، اوزون اوزون ساخت ایلدیکی کبی
بر یرده ده درت پش آیدن زیاده آرام ایتر . ایشته بو
مدت خرقنده لانه قورار ، بورطلار ، یاورولری
کندیسیله بر ار اوجاجق حاله کنجهیده قدر بسیلر . الا
زیاده سودیکی محلر لوش ، قراکلق ، سرین اورمانلدر .
بوالخی یوکسلک آناجلرک تپرنده (آراهیچلر منک)
زینت افشاری اولان کوبری باشندگی سکود آفاجی
اوزرنده کی یووا بو افاده بی ناقص کورپیپور ، مساکن

زی قوشی
ر . کوچک
، رنکلسته

نو سوغونق

نه بر طافم

ت وجودان
رمشلدر .

بزم ایچون
ییشدر .

ست ایلدیک
دانز الغات

بلل خطای
مشریدر .

یدیکی زمان
له منجدب

دیبل ارکانه
ست بیله بو

حسن و بهای نازکه قری کی ، نازنده لره دیبور . قویو بوز رنگدن قری گوکی بایبو بر جمته یوستسبق ، بیانیسه اوکیک ، قبزبل حق اوران ، دیکر بر نوعه تحنه ، مستهزیسه دیه آدل قوش .

فنه نه قدر جام صیقلیدی . سجل میش افترال قید ایدیبور . دیبور که :

(ابای یسوعیه قری بی وفای عهد و بکار نمونه سی کی تلقی ایمشار و خلنه اویله بیدی حق اعزه نصارادن (سن تامبروواز) بو قوش لکستر بر نسل و حفت بدینه آفروجیدر . د فی الحقيقة اسلام ، قریتک بر زوج ایله قاء آنک وفاتندن سکره هیچ بر ارک که نک از اولماز ظننده بولورلردی . فن حاضر بو سو اورته دن قالدیردی : دیشی قری حوبیا ، هوائی مع هذا بن ده بدرجه به قدر اینانه چنم ، یور او درجهه جلوه آموز که نظر اشتیاق شد او لیبور . بو منزبه اولیسه ایدی براز تد رعایت ایدردی . وارسون اولسون طی

فری

۱۴۳

بُوندن سکره زوجدن آبریلماز، یومورطه زمانه قدر
آنکله شیرینگام اولور. آمدن سکره عالله غاللهسته دوشره.
مشهور (بوفون) ده مفتری. تراحت لسانیه بونلر
حقنده سو به مدیکنی برآقاش.

فقط سیاح شهر (لاوابان) دیبور که :
فریلر، آفریقا جولارنده کاربانگ اغوری ایدی.
صوسز لقدن یابین حالم کادیکمز اشالرده هرزمه داولورسه
اولسون بر چفت فری به تصادف ایتدیکی او طرفاردہ
سو بوله جنمزه امنیته سیراب مسرت اولوردق. آنلرک
وجودی بزی بر قاج دفعه موت محققدن تخلیس ایلدیکی
ایجون منکدار دلالتری قالدق.

پشتی من القدم کرک بونی، کرک کوکر جین سوه
کلشن، سوه کیتشدر. حفلنده معصومانه حکایلر،
تئیللر، کنایلر اختزاع ایخدر. مثلا اسماطیه کوره
(زویست)ی حامه لر بیلر، آله الجمال اولان (وتوس)
وقافت ایدرمن. حق حس عجیت غاغه غاغه کلشن ایک
کوکر جین ایله تصور اولوردی. تورات ایله ایخیل
شرنده معصومیت و سادک احلاقه اشارت انجاز قیلنمشدر.

فرانس،
ملکتار دده
بر عتیق
آله لر دده
بونلر کنندی
ندم بولنوره
مکیل ایدر.
س عالکه او
له بیلیر.
در، ارک
شیر، ارک
کر جین کده
اون سکز
ایدر، او
غاغسی یره
انجه، بلک
سله اولاده
مکره متیج
لر چیماریه.

او زاق محله ده بیار، اسوجده، آلامناده،
 اسالیده احتاله که الله صنوق وزیاده صیحاق:
 آنچق یازن افاقت ایدوب سوک بهارده دونز
 هن کافه اقطارانه بولور، ایخار جنوبیده که
 وارد ره، برآز وختی ایسهده تائیسی قابلدر.
 جنسلیه برلشیدی کی کوکر چینله ده معاشر
 پیشنه ملز یاورو لر آیریجه بر جنس شش
 قولناری غیرتلریشه کفایت ایندیکنند بعضا
 درجه فی تاب دوشتر لکه آرقن ال ایله طوتوا
 فری کوکر چندن زیاده بیمال هوا
 کوکر جین، دیشتنک اطرافنده دونز، طولا
 فری کرک مشجره لرد اویلسون، کرک کوک
 بولسنون دفنه بزله قدر اکلبرک بیان تنبیات
 بکرمی دفعه بزله قدر اکلبرک بیان تنبیات
 درجده آشاغی، اکلبرک هر دفعه سنده
 ذکر، یته او سرعنه قالفار، بو تنبیات پاک
 رسم آور هو هو لر تعقیب ایلر، دیشی و هـ
 اغماش عن ایدره، کویا کورمن، فقط برآز
 او لور، طاتی طاتی هو هو لر، ایکلر کی سـ

فری

۱۴۳

بودن سکره زوجدن آبریسانز ، یومورطه زمانه قدر
آنکه شیرینکام اولور . آندن سکره عالله خانلئه دوشره
مشبور (بوفون) ده مفتری . زاهات لاسیله بونر
حنده سویله مدیکنی برآقاشن .

فقط سیاخ شهر (لاولیان) دیبور که :
قریبلر ، آفریقا جولنده کاربانک اغوری ایدی .
صوسز لقندن باینین حاله کادیکن اشاره هرزه ده او لورسه
اولسون بو جفت فری به تصادف ایندکی او طرفداره
سو بوله جنفره ایندیه سیراب سرت او لو درق . آنلرک
وجودی بزی بر قاج دفعه موت محقدن غلیص ایلدیکی
ایچون مستکدار دلالتری قالدق .

بشعیت من القديم کرک بونه ، کرک کوکرجی سوه
کلش ، سوه کیتمشدرا . حقلنده موصو ماهم حکایهاره
غیبلر ، کنایهار اختیاع ایتمشدرا . مثلاً اساطیره کوره
(ذوبیت) حامهار بیلر ، آلهه الجال او لان (و متوس) .
رفاقت ایدرمنش ، حق حس بخت ناغهه غاغبه کلش ایک
کوکرجین ایله تصور او لوردی . تورات ایله الخیل
شرهده متصویت و سادک احلاقه اشارت آخاذ قیلسنمشدره

۰۰ فرانسه ،
ق ملکتارده ده
دوز ، بر عینک
مک آطرارده ده
ر . بونار کندی
شترنده بولوره .
شکل ایدر .
بعض مالک او
بولیسلر .
بودار ، ارکن
ولاشی ، ارکن
کوک جینلکه ،
نجه اون سکر
بات ایدر ، او
غاغهسی بره
پک اینجه ، پک
و هله اولاده
سکره منیج
سلر چیفار بره .

اوزاق محالرده يیار . اسوچده ، آلمانیاد
 اشالایاده اختمال که اک صنوق وزیاده صیجا
 آشحق یازین اقامت ایدوب صوک بهارده
 هان کافه افطارانده بولور . ابحار جنویه
 وارد . برآز وحشی ایسدہ تائیسی قابل
 جنسنیله برلشیدیکی کی کوکر جینرله ده معا
 پیشن ملن باورو لار آیریجه بر جنس ت
 قولنلری غیرتلینه کفایت ایمدیکنند
 درجه د تاب دوشترلرک آرق ال ایله طو
 فری کوکر جندن زیاده میال
 کوکر جین ، دیپیستنک اطرافنده دوز ، ط
 فری کرک مشجره لرده اولسون ، کرک
 بولنسون رفیقستنک اوکنده بر بری آرد
 یکرمی دفعه یاره قدر اکلیلرک بیان تنب
 درجهده آشانی به اکلیلرک هر دفعه سند
 دکر . یته او سرعتله قالقار . بو تنبیانی
 رسم آور هوهولر تعقیب ایلر . دینی
 اخماض عن ابدره کویا کورمن . فقط برآز
 اوپور . طاتی طاتی هوهولر ، ایکلر کی -

قری

۱۴۵

شرق، کبوتر نامه ملیله حقنده ناخواوند، قری بی دهه
کوکر جینی ده سوره، یووالیتنه بر خس محبتله باقاره
یغیری احصار ایدره، صولوقاری طولدیره، یاراماڑک
بری طاش آنسه آزارلاه، طوتسه آزاد استدیره
یوواستدن دوشمش بر یاورویه درلو درلو نواز شلدنه
بولوره آزاره بولوره، ینه آنی لانه مادره یرلشدره،
شعرنده قری کوزلی و سفني قوللابنر، صدای آنکداری
عزو نانه دیکلر، طرز و رفارانی سوره، الله یگرمه
اور اوپر صالحوره، جری بحدار او لانلی تداوی ایجون
چیلاره، آنی داغما معابد محترمہ جوارنده کورمک ایستر.
چونک آنک ایجون محترمده نازکدره، لطیف برو جوددره.



اب جناب خانه
بنده مرسات ایله
ده، مرا زرد،
کی طوفان نوجود
لئن اوزره سوره
جانب یسوع
رؤس حواریون
شکلنه تزمیم
و کریجینک عشق
ین دخی بو منع
ول قافین حقنده
مل، فقط الی
ایله - قری بی
دیانت عاسویه
ه عفت، توانع،
ه فارمی تدیر
بلشن والحاصل
مشدره

نسوان بُنی امراییل تولواني متعاه
 کوکر جین قربان ایدرلردى . نصرانی
 موزاییکرده، بولالی وامذهب جامل
 قندیلرده، حلقه‌لرده کوکر جین بولندینی
 دخچ ایلک مزده سلامتی ویرن برخاما او
 وتصور ایدلشدەر. حق خرسیان رسامل
 رشم تمییدنە سرمبارکلری و چیپوندە
 اوژردنە طوران روح القدسی خامە
 ایله‌متشلدر .

حکیم شیر آرسسطو گوره قدما ک
 مدح واطرا ایندکلری کی قدم مصری
 عجوبی ایکنجی دفعه تاھل ایچین طر
 بورمن مخصوص اولاق اوزره قولانش
 یسوعیه - یوقاریده ذکر اولندینی وج
 الازام ایتشلدر. انھیل (متی) ده سادک
 علامت اتخاذ قیلندیشدن اوائل نصرانیت
 حلم و ملاحت ، شفت ، وسوسه ایلسی
 واحتیاط ، وجد و استغراق اشارق عدایم
 کندیسی کی سویلی اخلاقیاته بکزه دید

شرق، کبوتر نامه لریله حقنده شاخواندر، قمری دده،
 کوکر چینی ده سوره، بیوالریه بر خس محبتله باقاره
 یلری احضار ایدره، مولو قلربی طولبره، پارامازک
 بری طاش آنسه آزارلاره، طونه آزاد ایتیره،
 بیواستدن دوشمن بیاورویه درلو درلو نوازشلره
 بولنوره، آواره بولنوره، ینه آنی لانه مادره بیلندبره.
 شعرنده قمری کوزلی وصفن قوللابنیه، صدای آهکداری
 مخزونانه دیکلر، طرز و رقادیه سوره الله بکرسه
 اویر اویر صالحوره جرمحمدار اولانلری تداوی ایجون
 چیلاره آنی دامنا معابد محزمه جوارنده کورمک ایسته.
 چونکه آنکه ایجون مخزمنده نازکدره لطیف بروجود دره.



ساب حقه
 سهات ایله
 سرازاردده
 رفان نوح ده
 ره تصور
 رسوعک
 حواریون
 مه ترسم
 بنک عفتی
 بی بو منغ
 بن حقتنه
 فقط ایای
 - قمری دی
 عیسویه
 ، تواضع،
 رشی تدبیر
 والحاصل

نسوان بخ اسرائیل تولدانی متعاقب جن
 کوکر جین قربان ایدرلردی . نصرانیتنه مر
 موزانیکلرده، بویالی و یا مذهب جاملرده، ه
 قندیللرده، حافظه لرده کوکر جین بولندینی کی ط
 دخن ایلک مژده سلامق ویرن بر خمامه اولنق اوز
 و تصور ایدلشدرو . حق خرستیان رساملر جناب
 رضم تعیینده سرمبارکلری و ضمیونده روئس
 اوژرنده طوران روح القدسی خامه شکلا
 ایله مشارد .

حکم شیر آرسطویه کوره قدما کوکریج
 مدح اولرا اینتلکری کی قبیم مصریون دخ
 عجوبی ایکنیجی دفعه تأهل اینجهن طول قادر
 بر من مخصوص او باق او زره قولان امشاره ،
 یسوعیه - یوقاریده ذکر اولندینی وجه ایله .
 التزم اینتلشادر، اخیل (مت) ده سادک دیانت
 علامت آنخاذ قیلنده یفتدن اوائل نصرانیتنه عفت
 حلم و ملایت ، شفقت ، وسسه ایلسه قا
 واختیاط ، وجود واستراق اشارقی عد ایدلشن
 کندیسی کی سویلی اخلاقیاته بکزه دیلمشدرو

اولايان کونش،
باچ تار شماعي
اوياندريدي .

زش .

اعشن .
الوان قيدي
كونلک کونش
کوربيوردم .
مائی برمنديل ،
لاجورد بر
کجي بر سهای
سابقه جيچي ،
ونی بر جا کن ،
بر یاهه کوزمه
ملک وار ايدی .

مشهور اولدينی اوژره کونش اولمازسه هر شی صولار .
مکونانه رنک ويرن کونشد. بالمقابله رنک ده کوزک مدار
سروريدر . مشهور (کوته) به کوره الوان طوغربدن
طوغربى به روحي متحسس ايمکده در . حتى رنکلر حقنده
اجرا ايدلبي تدقیقات رو حجه آرم منده ديبورکه :

(آجيق رنکلر سوينديرر ، قويو رنکلر آغيرلاق
ويرير ، آجيق صاري رنکده پارلاقق ، حرارت وارد .
قويو صاري تاخوشدره ، جير كيلنکدن قورتوله ما ز . قيرمنى
حار و مؤزر دره شمس آفلک شدت ششمە منى آكديره .
صاري قيرمنى کوز آليه ، يورار ، قويو مائى ئظرى
دىيكلنديرر ، مائى يېزدن اوزا فلاتشان روشى کي سوهزر .
منكش رنکى دها ضيادار ده ، بزى دها زياده سوينديرر .
قيرمنى ده وقار و حىئىته ، قوت و عظمته دالاولان بر تاثير
واردر . يشيلك جاذبه مقاومت بر اندازى تعرىف حاجت
يوقدر) .

دونكى هوای رېيىدين اڭ زىادە حصەدار مىرت
اولانل - ئىنمىچە - قادىسلار ايله جو جىقلار ايدى . کوريدە
واپورده ، ترا موایدە ، تو نىدە ، يولدە نەقدر قادىشە تصادف

ایلک بهار

ایلک کوند بیدر سقف نیلکون مهاده
بزه خولیا کی کلن مهور بهاری؛ اولکی ص
کوزلری طوله یرمهق بی سوچلی سوچلی
او نه حرارت روح پرور؛ او نه طانی نوا
دیوزه نک :

— کوششی قامه، دیگنه حق وار
نقوم؛ اولکی کونک کناریته و ظهور
وضع ایده بدی اسابت اینش اولوردی . بر
بتوں الوان بهاری اویاندیردی، کزد گچورنلا
متلا بیاض، افلاطونی برقروات، ایلکلی،
پیشیل بر قوردهله، غالیاردا ونکی بر قول
پیلک، آل بر یونزه، لیلاق بر زوب، کل
نوزاده، جیو بدی بر بروسته لا، آتشی بر ش
قر منی بر شسیه، بقله قبری بر آت، قورش
زیستوف بر بالطوه، پنه بر دانشه لا، فار کی
ایلشیوردی. فقط بونارک جله سنه بر تازه

خفیف بر روز کار نم خویکرده ناصیه‌له چاریده وجود
اور بربیور . حالا او شومکی او نوده‌هماش ، متعصّل کونش
آرایورم .

او ف آیاقلم یاندی . لاستکلر یا پیشیور ، بالطو ایله
جاکت آرسنده صیحاق بروها طوریور . انسان
اوستنده کنک بر قولندن طوتوب چیقاره جق اما و اپوره
حاصل ایندیکی جریان مانع اولیور .

هرشدن بر پارلاقلق رونما . پوسته وابورلی ابلیق
برایسیوه مفطوس وجود رکبی میال خواب معدن اشیازدن
کوز آجوب قبار کی اوافق اوافق لمسه بر حیقیور .
درت بش بیاض مارطی سرت سرت با غیره رق دونوب
طولا شیور؛ یونس بالتلری بوغازدن صیقامشله ، برایکنیش
مرسمه به کبریورلو . حرم ، صله جق اخشاب بسازیله
دنکی بر قریو ، آجیق بر بدنه احصار ایدیور .

بوغاز نقدر دریا . کویا قله‌ی او کنده اتها بولش کی
عادتا ماوی سطحلی بر کوله دوئش . بالکنک شر قده بیاض
بیاض بلوط کومدزی وار . دقت ایدسه بولنک التوا آتی
آرد سنه آجیق بروسیا ماویسی آکدیران بر رنک لطف

یلو . هله چیچلک
ر کلدسته‌ذنی جاهه
میق میق آغیزار
موجه اوموزلردن
دکل آثار بن بیله
شندیگی قیه آنمده
، شیشلی تپه‌لری ،
هنوز اورالرده
اوغرانی ، سرین

قاره‌لرده برقاج
ک صولی کیلی ،
معوج ایله آیرلش ،
اکد . فقط بیوله ،
استانبول ، قدمه
م برکته میانی .
وابور ایله بلده
پیمانه قاریوق ،
سی کنیپیور ،

ایندم ایسه جله‌سی بهار توالتده اید
 کی کیدرلش، ترمیز قیزچوچلری بر
 بکزیبورلردی . کوزلر دیان سرور،
 متسم، بناقلر بر طراوت، صاچلر موجه
 دوکولش، اوچار کی بوریبورلردی .
 سویندم . آرتق بر رده طورمیوب آ
 قرار ویردم . فقط نرمیه کیتمدی؟ بوغان
 کاغذ خانه مدخلی پورازه معرض
 کریلمز . حیدر پاشا نصل؟ تمام . لوس
 اوپرسده صنوق اوبلاز .
 واپورلک کوکرتسی ختاجا خنج ،
 مراقلی وار . هوا صاف ، ماوی . خلیج
 سچامورلو؛ مرمره نک صولرندن بر خط
 قیزقاله سی پارلاق بیاض . سعاده ، دریاده و
 علوی بر منظره بواش بواش آجیلیور .
 قدمه بوکسلشن بنالله قباریق ، عطی
 آرالق آرالق قدید اشجار عیان اوایلور .
 اختلاط مناظر تعدد ایدیور . اسکدار ت
 چراحت شمس آغیر آغیر کولک آرزو

ت بکدم . ارتق بر جویبار خوش
شندگی مصلق ده کوکرمش ،
طوریبور . نه لطیف ، تمیز بر
دیگر شمی ایک آب روانک زمزمه
سکن .

ولسرز هیکلره بکز بیور . کولک
بیویمش یشیلکلره برو طاتلیان
اوون بش پایاشه ، بول کنارلر نده
حیکدمار ، تک توک پیانی خردلار
طیلر فیلر هنوز غنوده . کلکلر
سودلیلر آجیق یشیل ، بالی
ایک موسوی جو جنی ، الرنده
کپریبورلر .

دستنگاه آب بر جن) عباره سق ده
کوچه مقدم بری جابره برصاصه
رمه ایک بارداق ، بره برداماجانه
بیورولش اومالی که کندیسی ده
درین درین او بیور . ظاهر حاله

میق میق کوپریستدر
رفتار کنارندم . یانی با
پیاغنی آتش ، فیشیروب
قیرقوه سی وار . او طور
متادیه سی آرمستنده قالیور .
آغازل بوداشن ، قـ
یوق . خیای خودشید یریز
ویرشن . بر طرفده اون
فاصله لی فاصله لی آتنی پاراق
کورینیور . یونجه لر ،
خاموش . هندبال از یلمش
بابار موراریز کبی رنکن
یحیاق ، ایصیرغان صویوب
بهار کلش . (وضع)
تفویه درج ایتمی . ایشنه
کتیرمش ، او زرینه بر منه
قویش ، غالبا طوره طور
دره کناریته چکیلمش ،

کوریله جک ، آره صره جاملدن بر ضیای زرین تار عکس
ایده رک او جازکن سونیور .
مر صه کنیش ، دوز ، تا افق غربی به قدر ساکن ،
لکسز ، فقط کشیشک ، قاطری طاغلرینک ذروه لری ،
سطح مائلری قاری . انکله طوغری دومانی . آواره
بر سحابه کلیک کور فزی ارتقاننده سر کردان قالش ،
قیبلد امیور بیله .
قیلرده چتلر بلیدمش ، فقط بر سیل خضاره او ته
بری به آتش کبی پارچه پارچه یشیل یرلر کورینیور .
عجیبا بوراده ده بر جا غلابی ایامشلر ؟ جابره یاقلاشد بقه
بر شاریاتی ایشیدیلیور . چامورلر هنوز گوریامش .
کوریش آیاک یرلرینه با صرق کچک ممکن .
ناظلیف بر زمزمه خروشانی . سوسونلر . او کوچوجک
دره جوشون اولش . آقیور ، آقیور . طالنه لری برو
قاریش بوسنده ، یارم یارم ق ارتقاننده . صولای آز جامورلی
خس و خاشاکدن ، دال قیمندیلرندن ، کاغذ پارچه لرندن ،
یونه و امثالی شیلدند نه به تصادف ایمیش ایسه المثی
کوتوریپور ؟

کوربیوردم . دره نک تلاطمی پیتچه ، بونک طالفلری
پاشلار ، قادسیلر ، چوچقلر سیر بهاره چیقمشلر .
پازن کنیش ، سایهدار بر قوریدور کی منظور اولان
دره ایجی شیمی او ضاع اشجاردن ، سفی منهشم ،
پندادیلری طاغنیق ، او تنسی بریسی آجیق بر تهازاره
دوخش ، پوراهم بری او پیبور : طبله سی قوش ، ترازو سی
او زرندن صارقیتش برمائی دیزلاک بوز او سی پاچش ،
اھتا ، برمشتی کاموند او باندررسون خولاسی ،
اھتا ، دکانه کیدرسم ینه یوکتورلر او پیبورم ، دھائی
فواسیله نائم .

دها برایکی کونلک صاحت پهار بیله حس و روچی
محظوظ ایدیبور . بشرک الک همتاز ، الک اینجه ، الک نازنک
تحسانی ، ائنا کوزلاک قارشوسته واقع اولور . کوزه ،
دماغ بوپوت آرام فربه پک جایوق ، عادنا آئی بر تهیجه
ایصینه . قویاروب او بیدیکم بر بیاسده کی ظرائق تماشا
ایشندیکه ، آنک مازاری بر دائزه جلت اطرافنده دیزیل
طوران بیاش و ریقانه باندیشه کونشدن ترا به انتقال
ایدن فیض صانعه حیرت ایتمک ، آئی سومه مک ، کورملک
ایسته ممک الدن کلپور .

بر کوبک
ندودکه

ش بر لرک
ایش کی

سرولدن
اچاج دکله
اھه نقدر
چیقهوق

بیوره نظر
و شدقاریته
لراوزرنده
شیلر .
تا اوستنده
کوبرینک
بیوزبیوره
دیه اطرافه
ای خضر

کوره جو قه استمشن که آیق او جنده ده اوفاق
شیوریامش یا پیور، او قدر طالعین که شاریلی، تر
سوجی ندایی کار اینپیور .
انسان یوریدکه ایصینیور . ای فوریهه
خانموزلری لزوجتی . آیاقدن لاستیکی چیقادره جو
بایشوب آصلیور .

آبریاق حشمده من ارستان آرهسته کیریلنجاه
انتشار ایدن بوى لطیف طوبولیور، بونل ساده
یوزلرجه طبیوره مسکن اویلش بر رطیعی قوشیط
خوش . بعضًا یکمی او تو ز قوش و دن بر
اوئنه ک سروک اوراق مظلمه می اینجنه غائب او
خیال بر طاق ارواح مسعوده نک قادرانوب اوج
فائل اویلش کی طالیور، فقط طاشلر، بیقیق من ار
کزین فارغه لر، بوار اوح خینه نه قدر جیر کن
مکر بن ایکی جو بیار آرهسته، بیوک بر دا
پوریبوریمش، قورینه لی به کلدم، بوعادتا طاشنین
بولندنی محله قو جمان بر کول . اینجنه آراهار
قوش دبلی چاپری یشرمش، چیکنہ مسو نار
دللر دیزمثل، او زاقدن لطیف بر سطح مستو

برنجی ماهتاب

ساعت اوچه قدر قونوشدق، کولوشدک، چو جقلری
یاغمور دعاسه چیقارساق، بوشه قار یاغدی اما طومادی
کی شتائی مصاجات ایله دمکذار اولدق، حقزده وار.
شونده یازه قرقرق بش کون قالدی، حالا تلقر افنا، ملدہ
ترانسلوا ایاده قار، ایتالیا ادہ اوچ کشینک الجبادی،
اسویجرمه ده قوردلر و امثالی خبرلر یازبل. هله اولک
کونکی رعد و برق، صولو سیکن ایله فاریشق طولو
کیمده حلول بهاری ایمد ایمک طاقت برآقی. بر
اسندام، بردها استدم. الله شمعدان، آغیر آغیر ستاق
اوژنهستک یولنی طوتدم. مردیونلردن حیقدم. آی ۱
صفده آیدیتلله بکزبر آجیقلاق وار. بخمرلر لکولکلری
دوش مدل اوزریه دوشش، کنهه مرمرلر اوژرندن
تیزاب ایله سیلشن مرسیانه بکزیبور.

عیبا؟ بو ماهتابی؟ کوزلریه ایشانهم می؟ موی
سوندیردم. اوتن. ماهتاب. کول رنگنده بر ضیای
ضعیف دیوارلرک بادانلری اوژرنده لکلر برآقی.

کوچک بر طالقه یه
لانوب کیدیبوره
تصادف ایده جکی
جه بهار موجیه می.
پشم. کنديسي

ت رنک بر انکشاف
لوحة ذی احتشام
اوزریه قدر این
اولهرق کوندو زین
کاکلی. اورانک
اورالری سوندیکه
کز بدہ منظر سور
ایشے او اشاده
ک آز حسوس اولان
ر. یا پر اغلک از یلدیکه
آن قیزلردن روزکار
ی. قالدی:

اوافق بر دره او زنده تحصل اینتر
 نه دیلم؛ عیبا او نزهله طوغای یووار
 بونی حیانه بکزه دنلر آکنار جو بارده
 کوزلکلکری دوشونشل میدر؟ فقط بومو
 بخاره منصب اولادجکه بیوه جک ،
 سودیره میه جک اشکال مهیه به کیه جک
 آفتاب، دامن زر تار خور شد، یاقو
 بدیع ایله آفاق مفره بیاپلیدی، نه کوزل بر
 نه ریسی بر شام، مر صره نک صوری
 پرده آفاق دقیقه، رنک رنک اپسام
 او زاقله فاچش ایکن افتابی دها یاپیت
 کتله آینده بشقة بر انشاع و ارادیدی
 شرق لک دیده بان لیالی اولان بر نجم
 ایدیور، یواش یواش یو کسلیور دی
 ایدی که تا او زاقلدن کلیدیکی ایجون بل
 نباتی بر بوی روان، هادتا یکی بیتش
 انتشار ایدن قوقوسته مشابه بر شمه بهار
 ایله قوشرق کویک آجیقار نده کسیل

کی هواسی مهتز ، لرزه دار . شواهد جماله کنار افق
ترسیم ایدن فاصله لر دها روشن . قر کورو نمه اخلاقی
سحره احتمال ویریله چک ، اورتبه آسیق ، اورتبه طالقی
ماقی ، اورتبه خاطر نواز .

بو طاغلر نه کوزل طاغلر ایش . سطح مائله ری
سوژ کون ، دوز ، آز دومانی ، وادیلری قویو سنجابی
و نکله مالی .

روی دریاده کیمسه ری یوق . طالعه لری بجلا بر فراش
استوار او زرنده او بیوش نفس ایدر کی قباروب اینیور .
سن ایشیدیلمیور . یالکن تا او زا قلدر دن ، یوز لرجه
فرسینخ مسافت دن کلید کن بر مانه تصادفه طور مش ،
خومور داغنه باش لامش بر شیئک عکوس هورانی کی
بلیسیتر ، بی مآل ، نه شارلادی به ، نه ده خورولدی به بکزرو
ضمیف ، فقط قالین ، آغیر برو لوه وار .

سن ایشیدیلمیوری ؟ ایشته اوج دانه دان دانه
بر دانه دین دن . ساعت اوج بیچ . سن ایشیدیلمیورها ،
ایشته بر دکان کپنکی . پر تیلوری ، پارچه لانیوری
آکلاشیلمیور . تخته کسن بخارلی بحقی کی اعصابه
طوقونه رق ایندی . سن ایشیدیلمیوری ؟ آلک سزه تیز

ل بر سیاله
لدن خارجه
سکن اون
انه آغا جلیله
جهه لری ،

رته ده بولنان
ی قاشلری
سیس دکل ،
ذرات مائیه به
حسوس بر

لواک اباد
ملراف قرده
بر نوعروس
اکدیر بیوره
یاه کیجه لرده

رکه . کنیش
ن یانغیورمش

پنجه‌لردن آز بارلاق ، فقط جو و فه آچیق ما
 براق کیمیور ، نظر ، بو در چهلک جامل
 قدر انفطاف ایدرک بر ، ایکی بوز آدم اوتهد
 آرشون درینلکده بولان قواق ، سکوده کت
 اوچ درت بوز آدم مساقده بولان بیالرک
 ظامنی ، حق او لو قلری طاییور ، بالکن اوا
 آز با ایشتمش ، مع هذا غایته انجه حریر
 آکدیران بر حائل شفاف حس ایدیور . بو
 خنای فرک هنوز هوا اینجنه معلق طوران .
 نفوذ و انتشارندن متولد غیر صریع ، غیر :
 حادته طیفیه .

پنجه‌ی سوردم . سما علوی . بشون آ
 نامنناهی به جکیدش ، بالکن بر ایکی صحابه ا
 پران ، بیاض ، طاغنیق التوانات مشتممه ایله
 سفید جامه نک اینی طرفه طاغیلان قولری
 تشبیمه نه کولیورسکن ؟ انسان اصل بو
 دها زیاده شاسرانه دوشونور .
 نکاه متیج ، نه طرفه باقه جنفی بیله میو
 بو ساحة دریا ، او زرینه کوکدن غبار سیمه

پیچیل آره سنده بر اعتقاد وارد، اکر آیک اون بشنده
وا بلوطلی ایسے کلهچک آیک اون بشنه قدر بوزوق
لنده جکنه ایشانیلر، فرانسه کیچیلری آیک اون بشنده
رقاع محدودده بولنان بلوطلر طاغیله حق اولورسه ؛

— آی بلوطلری بیدی
دیرلر که بو طرزی هیثیون بر درجهه قدر قبول
بوئی آیک کونشندن آلدینی حرارتندن مقدار کافی
لوطلره عکس ایده رک آنلری مجبور انساط ایشکده در
مورتنده تأویل ایلکدده درلر .

یسلم مناظر لیلدنک اخذ ایتدیکی متور استنیدر ،
وقسه یاخورلی کیچلرک اعصاب اوژرنده کن تأیرات
ز عجم سنک مندفع اولدیقتندیر نهندر ، بن ده اولکی
وججه منبسط ایدم، عادتاً قالقوپ کیننمک، قیرده کزیمک
بستندم . یاز مهتابلر نده اولدینی کی طیعتک تنسسات
ستریخانسی آرسنده بویله بر لعنه سما نشینه توجیه
ظفار ایده رک آنک دلالت منور اسیله طاغلرده، قیرارده،
غفارلرک القویو سایه زار نده، دره لرک ایچلر نده، سواحلک
ش کبریندیلی ، حاچل طاشلری ، غرائیت پارچملریله ،
بلین، صرب اوچوروملریله دها کوزل اولدینی طولا شیقی

اولدینی قدر آجی بر تون دودوک . غالبا مارشاندیز .
هوا ، سرین ایسه ده لطیف . جرم قرن ، بخرادن
متسلکل بر واسطه نک اینچنده محصور ، ینه نور عارضی
بولانیق ، اولدیقه او چوق . فیض سویلی ، چوقدن بری
کورو واهمش ص - وغون بکزی ب پرسنیده روح قدر
اشتیاق آموز .
او سو بچله ساعت درت بچمه قدر بچره او کنده ،
ما - ما لانه آتن - قاله

فرک کرده ارض اوزرنده‌کی تائیرانی منکر اولدینی
کبی انسانل اوزرنده‌کی تائیرانی ده قابل انکار دکلدر.
بو نخم زاهر کرده ارضک ساده‌ک یاقین قومشوسی
اولدینی کبی بشترکده بویله کیچیدارده همسایه تحسیانیده.
آنک ایجون ازمنه قدمیدن برعی مطالع اشعار و ادبیه
بری وارد در.

اسلاف، حقدنه درلو درلو ظینانده بولنگلوره.
آنک تائبراتی هر نوع آثار تراپیه، درجات حرارت،
روزگارلو، صحت انسانیه و جیوانیه اوژربته قدر تعیم
ایدله رک بر طاقم احکام استخراج ایشتلوره. حالا زمانگزد

- ۹ — آتش نشاندن (آتش سوندورمک ؛ نشاندن انساً اوطرورتاق دیگدر . الفاظ مشترکه کن اولمک اوزره مختلف موضعده قولانیلیر. آتش حقنه « سوندورمک »، آتاج حقنه « دیکملک »، انسان حقنه « نصب و تین ایچک »).
- ۱۰ — بی سیکان الح (ایلهه تابع اولدی و انسان قدر منیت و حیثت فازاندی)
- ۱۱ — اکرچه مصلحت ندیدم (موافق کورمه بورسهمده)
- ۱۲ — زال (رسنمک با پاسیدر)
- ۱۳ — در نظر هکنان (هر کسک نظرنده ؛ هکنان ، هر کس و اقران و امثال معناریته کای) ؛ شمه (بوراده آزاجق معناستدر .)

ک، کندی و ارنده
بج اولمازسه برخی
تراج ایتدیرمک پک
ن ایجون عادتا ایجم
متادرن کیم ذوقیاب
افیت طیمت ایجنده
مر ، صاخت اولای
رمش ، شای حسن
کونشه قری شاهد
و ایکی پرتومینا فروز

(کونش کی) یاروخ
پک) آی تکن (آی
کی ایکی نشانه نوار
ایلهه تسمیه ایدرلردی .

خورشید ایله اویناشان
بن آدینی ضیائی فره ؟

بر لر نده یالکز کوره رک ، حس ایده
 قارشمش شیاردن بر قاجنی ، هی
 دوشونه رک عخاسن فطری آثارله او
 زیاده سودیکم ایجون بویله بر جولا
 تیزه دی . بو خیای صاف و نوازش
 اولماز ؟ انسانک آمال سعادتی ص
 طوفان حسلله تکامل ایده . بش
 فلتر نامه ابتدا کوشه قری کو
 و آن ایجون پایدینی نشاید غر امنده
 طو نشدر .

شرق ، مهر و ماهه مقتوندر .
 قدرتی سور . اجداد من اوغلاری خی
 آی طولون (پدر) ، کونبیك
 (نورانی) کوشن ، آیبک (آی)
 کی) آی طوغشن ، کون طوغشن
 طیعتدن مأخوذگات و تراکیب ا

او . ارض ایله قر میاده نور
 ایکی جرم بجاورد . تراب کو شند

- ۹ — آتش نشاندن (آتش سوندورمک ؟ نشاندن آسا اوطور ترق دیمکدر . الفاظ مشترک‌کدن اولمک اوزره مختلف موضعده قول‌لاینلیر . آتش حقنده « سوندورمک »، آتاج حقنده « دیکملک » ، انسان حقنده « نصب و تین ایمک » .)
- ۱۰ — پی‌سکان اخ (ایسلره تابع اولدی و انسان قدر مزیت و حیثیت فازاندی)
- ۱۱ — اکرچه مصلحت نیدم (موافق کورمه‌یورمه‌مد)
- ۱۲ — زال (رستمک بایاسیدر)
- ۱۳ — در نظر همکنان (هر کلک نظرنده ؛ همکنان ، هر کس و افراد و امثال معنالیته کار) ؛ شمعه (بوراده آزادجق مناسه‌در .)

ک ، کندی وارلمه
سچ اوبلازسه بری
تزاج ایتیرمکی بلک
ن ایچون عادنا ایچم
متاددن کیم ذوقیاب
فیت طیمت ایمجن
سر ، صباخت اولای
رمش ، نتای حسن
کونشه قری شاهد
د ایکی پرتو مینافروز

(کونش کی) یاروخ
ث) آئی تکن (آی
کی ایکی نشانه نوار
له آسمیه ایدرلردی .

خورشید ایله اویناشان
ن آلدینی ضیای قره ؟

پرلزنده یالکنگ کوره رک ، حس ایده
 قاریشمش شیلردن بر قاجھی ، هی
 دوشونه رک مخان فطرقی آتلله اه
 زیاده سودیکم ایجون بوله بر جولا
 تیزه دی . بو ضیای صاف و نوازش
 اولماز ؟ انتاک آمال سعادتی صا
 طوغان حسلرله تکامل ایده . بش
 فطرت نامه ابتدا کونشه قری کو
 و آن ایجون یا پدینی نشاید غرامنده
 طومنشدرا .

شرق ، مهر و ماهه مقتوندره بـ
 قدرتی سور . اجداد من اوغلاریتی :
 آی طولون (بدر) ، کونیک
 (نورانی) کونش ، آبیک (آی با
 کی) آی طوغشن ، کون طوغمش
 طیمتندن مأخوذ کلات و تراکیب ا

اوـت . ارض ایله قـرـمـادـه نـورـ
 ایـکـیـ جـرمـ بـجـارـدـرـ . تـرابـ کـونـشـ

اضحات

- ۱ — ابن عبدالعزیز (مشهور عمر بن عبدالعزیز در عہد الملک زمانده مدینہ والیسی ایدی ، بعد مقام خلافت کچشدر)
- ۲ — فرومانده از قیستیں جوهری (جواهری تقدیر قحطان عاجز قائلش ایدی)
- ۳ — بکی خشک سال (برقو راقق سنه‌ی : بای شکر)
- ۴ — کهشد بدر سپاهی صدم هلال (عیناً: انساک بدر سیاسی هلال اولدی : یعنی انسانلرک بدر کی یووازلاق چهره‌لری معدن هلالی بر سکل اکتاب ایدی .)
- ۵ — کیش بکرد آب نوشن بحق (شین غائب بوغاز معناسته اولان حلقه مربوط اوناق لازم کلیر کی نه وقت فقط بوزاده ناصل معناسته در : طالی صو بوغازندن ناصل کبر ؟)
- ۶ — فتاوی دروی ملامت کنان (لامت کنان، «لامت کن» وصف ترکینک جی؛ ملامت ایدیغیلر؛ ملامتیلر اوسته دوشیلر،) کی شنیدم که الج . (بوایک پیشکمعناستی: ایشیدم که آئید کی سوزلری سویله بور و کوزی بالسری، «یانان موم» کی یاناغندن آشاغی به آقیوردی: بر شریاراه زینت چیز کی در، وقتا که شهر اهالیستنک قلی ضرورتمن پریشاندر .)
- ۷ — و کرزنده دارد شب دیر باز (وشاید او زون کیجهی جانلی طاووسه یعنی او زون کیجهی لری او یاتیق کیبر بر -۹)

هر

بر

عبدالعزیز،
ش جوهری،
مردم هلال،
مر و تندید،
نوشین بخان؟
غمزیب و یشم،
و محتاج داد،
نیاید چنان،
ض چوشع؟
وانی فکار،
اندوه کلن؟
چ خوبشتن،
نم دیگران؟
خبد فقیر،
رام و ناز،

بوستان سعدی

حکایت

یک از بزرگان اهل تمیز حکایت کند زابر
که بوش نگنی در انگشتی، فرماده از قیمه
قضارا در آمدیکی خشک سال کشد بد رسای
چود مدم آرام و قوت نمیده خود آسوده دیدن
جویند کی زهر در کام خلق کیش بگرد آب
پر مود بفروختنش بسیم که رحم آمدش بر
بیک هفته نقدش بتاراج داد بدرویش و مسکین
قاداند دروی ملامت کنان که دیگر بدست
شندمک میگفت و باران دمع فرمودیش بغار
که زشتست پیرایه بر شهریار دل شهری از نام
مرا شاید انگشتی بی نگین نشاید دل خلق
خشک آنکه آسایش مردوزن گزند بر آسایش
نکردند رغبت هنر پروزان بشادی خوش او
اگر خوش بخسبدملاک بر سریر نه بندارم آسوده
و گرزنده دارد شب در باز بخسبند مردم با
تمرين — ۵۹ تورکجه ترجمه ایدیکن .

ایضاحات

- ۱ — ابن عبدالعزیز (مشهور عرب بـ عبدالعزیز در؛ عبدالملک زمانده
دینه والیسی ایدی ، بعد مقام خلافت کشیدر .)
- ۲ — فرومانده از قیمتمن جوهری (جوهری تقدیر قیمتمندن
اجز قالمش ایدی)
- ۳ — یک خنک سال (برقراری سنه‌ی؛ یا تکیه)
- ۴ — کشید پرسیای مردم هلال (عیناً: انسانک بدر سیاسی
هلال اولی؛ یعنی انسانلارک بدر کی بودارلاق چهره‌لری ضعفندن
للالی بر شکل اکتساب ایدی .)
- ۵ — کیش بکسر د آب نوشین بخلق (شین غائب بوغاز معناسته
ولان حلقه مربوط اوئن لازم کلیر؛ کی نه وقت؛ فقط بوراده
صل معناسته در؛ طائلی صو بوغازندن ناصل کپر ؟)
- ۶ — خاندند دروی خلامت کنان (ملامت کنان، «لامت کن »
صف ترکینک جنی؛ ملامت ایدیجیلر؛ ملامتجیل اوسته دوشیلر .)
- ۷ — شنیدم که اخ . (بو ایکی بـ تکمعناستی؛ ایشتم که «آیده کی
سووزلری» سویله‌لر و کوزیالشاری، «یاناں موم» کی یانغندن آشانی به
قیوردی؛ بـ شهر باره زینت چیرکیدر، وقتاً که شهر اهالیستنک قلی
سرورندن پـ ریشاندر .)
- ۸ — وکرزنده دارد شب دریاز (وشاید او زون کـ بـ هی جانل
لو تاره یعنی او زون کـ بـ هی او بـ ایق کـ بـ هـ رـ هـ)

۷۰

بوستان سعدیان

حکایت

بیک از بزرگان اهل تیز حکایت کند ز ابن عبدالعزیز،
کبوش نگینی در انگشتی، فرومنده از قیمتش جوهری،
قضارا در آمدیکی خشک سال کشد بدر سیاه مردم هلال.
خود مردم آرام و شوت نمیده، خود آسوده دین مر وتندید.
چویند کی زه در کام خلق کیش بگذرد آب نوشین محلن؛
فرمود بفروختنش بسیم که رحم آمدش برضب و قیم.
بیک هفته نقدش بشاراج داد؛ پرداش و مسکین و محتاج داد.
قاداند در قی ملامت گنان که دیگر بدست ناید چنان.
شنیدمکه میگفت وباران دمع، فرومیدویش بعارض چوشمع؛
که زشتست پیراه بشهربار، دل شهری از ناتوانی فکار؛
مراشید انگشتی بینگین نشاید دل خلق اندوه کین؟
خشک آنک آسایش مردوذن گزیند برآسایش خویشتن.
نکردند رغبت هنر پروران، بشادی خویش از غم دیگران؛
آگر خوش بخسبید ملک برسیر، نه بندارم آسوده بخشد قیر؛
و گرزنده دارد شب دیر باز بخسبند مردم با آرام و ناز.
غیرن — ۵۹ تورکجه ترجمه ایدیکن.

۲ — چو زلف عروسان رهش پیچ پیچ (یولی کلینتلر ذلی کی
بوکارم بوکارم، طولاشیق طولاشیق ایدی . بوله اوونجه اعدا طرفندن
قابل تعرض دکلید دیکندر)

۳ — چنان اخ (بویتک معنامی : بر روضه یعنی یشیل بر
چن اینچنده نواوردن او هلق اویله کائن بوئشن ایدی که لا جورد داینچنده
بر طبق یومورطیه بکزه بوردی . قلمه نک بیاشلی و موقنک خضاری
ساد ایدیلیور)

۴ — نهیش از تو کردن کشان داشتند (سندن مقدم جیر و قوت
صاحب اسانلر بوقامه بی طوقا دبلرس یعنی او کا حاکم اویلا دبلرسی ؟)

۵ — درخت امید ترا بر خورند (بوراده کی بر میوه معناشند ؛
سلک امید آغاجکلک میوه میشی یعنی چکاری ؟)

۶ — پیغز = منغز ، هالیک بازه خس = چورچوب .

ح

حکایت

چو الپ ارسلان جان بیجان بخش داد
پسر تاج شاهی پسر بر نهاد .

بُرْبَت سُرْبَدَنْدَش از تاجگاه ،
که جای نشستن نه آماجگاه ؛

چنین گفت دیوانه هوشیار ،
چو دیدش پسر روز دیگر سوار :

ذه مُلک دوران سر دو نشیب !
پدر رفت و پای پسر در ریکب !

حکایت

قرل ارسلان قلمع سخت داشت که گردن با آلو ند بر می فراشت،
 نه اندیشه از کس ن حاجت به بیچ چو زلف عروسان رکھش بیچ بیچ
 چنان نادر افاده در روضه که در لاجوردی طبق بیضه.
 شنیدم که مردی مبارک حضور بزدیک شاه آمد ازراه دور،
 حقایق شناس و جهان دیده هر مند و آفاق گردیده،
 بزرگی، زبان آوری، کاردان، حکیمی، سخن گوی و بسیار دان.
 قول گفت، چندین که گردیده، چنین جای حکم بکجا دیده؟
 بخندید لکن قلمع خرم است ولیکن نه پندارمش حکمت،
 نه بیش از تو گردن کشان داشتند دمی چند بودند و بگذاشتند،
 نه بعد از تو شاهان دیگر بر نده درخت اید ترا بر خورند؟
 زدوران مُلک پدر یاد کن، دل از بند اندیشه آزاد کن؛
 چنان روز گارش بکُنجی نشاند که بر یک پیشیزی تصرف نماند،
 چو نویم داند از همه بجز و کس، امیدش بفضل خداماند بس.
 بر مرد هشیار دنیا خست که هر مدّی جای دیگر گست.
 غرین — ۶۰ تورکیه ترجمه ایدیکز.

ایضاحات

- ۱ — که گردن به الوند بری فراشت (الوند طاغنک اوستندن بویون قالدیربردی؛ یعنی الوند طاغنند داما بوکسک ایدی .)

۲ — چون لف عروسان رهش پیچ پیچ (یولی کلینتر زلني کي
پوكارم بوكارم، طولاشين طولاشين ايدي، بوبله اوينجه اعدا طرفندن
قابل تعرض دكلي ديمکدر .)

۳ — جنان آخ (یو پينک مهناسي : بر روسه یعنی يشل بر
چن ايجنه نوادردن اوبلرق اوبله کاش پولتش ايدي که لاچورداچنه
بر طبق يومرطه به بکزه بوردي . قلعه نك بيانلى و موقعات خصارتى
مراد ايديلبور .)

۴ — نپيش اذو كردن کهان داشته (سندن مقدم جبر و قوت
صاحب انساطر بوقامي طوغاديلرس یعنی اوکا حاکم اوبلاديلرس ?)

۵ — درخت اميد غرا برخورند (بوراده کي بر ميوه مهناسه در ؛
سک اميد آغاچك ميوه مهني یعنی بکاري ؟)

۶ — بشير = مانغره ، مالپك پاره ، خس = چورچوب .

ح

حکایت

چو الپ ارسلان جان بجان بخش داد
پسر تاج شاهي بسر بر نهاد .

بُرْبَتْ سُبْرَدْنَدْشْ از تاجگاه ،
که جاي نشستن نه آماجگاه ،

چين گفت ديوانه هوشيار ،
چو ديدش پسر روز دیگر سوار :

زهی مُلُك دوران سر در نشيب !
پدر رفت و پاي پسر در رکيب :

فراشت ،
لبيج بيج

بيشه ،

اه دور ،

گريده ،

سيارдан ،

ئا ديده ؟

حکمت ؟

اشتند ؟

خورند ؟

آزادك ؟

رف ماند ؟

ماند بس ،

گئست .

تندن بويون

حکایت

فزل ارسلان قلمه سخت داشت که گردن با آلوند برمی
نمایدیش از کس نه حاجت به بیچ چو زلف عرب و سان رکش
چنان نادر افتاده در روضه که در لا جوردي طبیعه
شنیدم که مردمی مبارک حضور بزردیک شاه آمد از ر
حقایق شناس و جهان دیده هنر مند و آفاق
بزرگی، زبان آوزی، کاردان، حکیمی، سخن گوی و بد
فزل گفت، چندین که گردیده، چنین جای محکم کم
یخندهید کلن قلمه خسته است ولیکن نه پندارمنش
نه بیش از تو گردن کشان داشتند دمی چند بودند و بگذ
نه بعد از تو شاهان دیگر برند، درخت امید ترا بر
ز دوران مُلک پدر یاد کن، دل از بند اندیشه
چنان روز گارش بکُنجی نشاند که بر یک پیشیزی تصم
چون نمیدمانداز همه چیز و کس، امیدش بفضل خدا
بر مرد هشیار دنیا خواست که همه مدنی جای دیگر
تمرين — ۶۰ تورجکیه ترجمه ایدیکز .

ایضاحات

- که گردن با آلوند برمی فراشت (الوند طاغنک او
قالب برمودی؛ یعنی الوند طاغنک داشا بوك (بدی))

- ۲ — سردرنشیب (بایی یوتوش آشاغی به ، سرنگون)
 ۳ — پدر رفت و بایی بسر در رکب (بایا کیتدی و اوغلک
 آیانی اوزنکیده ، بوراده بیک شاهک سواری اولدینی مراد ایدالیور ،
 بدکه اونلکه آخرت سفرچون پاپر رکاب اولدینی قسد اوپنور)
 ۴ — هین پنج روزت بود داروکیر (ایشته آنجق بو بش
 کونالک داروکیرک اوپور ؛ داروکیر حرب و قتال دیگدر . یعنی آنجی
 دنیاده کیمیره جکلک بش اون کون سلطنت سورسک ، آندن صوکره
 اوپو دیلور کیدسک و باقای نیک نام ایده مرسک)
 ۵ — بجز تالب کور شاهی نکرد (آنجقی مقر کناره قدر
 پادشاهلی ایش اولدی ؛ اوندن صوکره نای دوچار نهین اولدی)

۶

حکایت

شنیدم که از نیک مردی فقیر دل آزرده شد پادشاهی کیم ؟
 مگر بر زبانش حق رفته بود ، زگردن کشی بروی آشنه بود ؛
 زنidan فرستادش از بارگاه که زور آز مایست بازوی شاه ؛
 زیاران یکی گفتش اندر نهشت ؛ مصالح بیوداین سخن گفت . گفت :
 رسانیدن امر حق طاقتست ، زنidan نرسم که یک ساعتست .
 هم آندم که در خیمه این رازرفت ، حکایت بگوش ملک بازرفت ؛
 بخندید کوطن بیهوده بود ، ندانکه خواهد درین جلس مرد .
 علامی بدویش برداش پیام ؛ بگفتا : بخسرو بگوی ، ای غلام ،
 مرای ای غم بر دل ریش نیست که دنیا همین ساعتی بیش نیست .

سار !

مهد .

ست .

نی .

ست ؟

گیر ؟

لرد .

وطور مق

بر هدف

مراد

چنینست گر دیدن روزگار ،
 سُبک تَسیر و بد عهد ونا پایه
 چو دیرینه روزی سر اورد عهد
 جُوان دولتی سر بر آرد زم
 کمنه بر جهان دلکه بیگانه ایست ،
 چو مطرپ کهر روز در خانه ای
 نه لایق بود عشق بر دلبیری
 که هن پامدادش بود شوهر
 نیکویی کن امسال چون ده نور است
 که سال دیگر دیگری په خدا
 و گر زور مندی کنی بر قید
 همین پنج روزت بود دار و
 چو فرعون ترك تباہی نکرد
 بخیز تا اگور شاهی نک
 تمرین — ۶۱ تورجکیه ترجمه ایدیکر

ایضاحات

- ۱ — که جای نشستن آماجکاه (زیرا آماجکاه اعلی دکلدر ؛ آماجکاه ، نشان هدفیدر . « نخت سلطنت آمالدر . لکن اقامتكاه دکلدر . آئی ترك اینک معتقد ر ایدبلیور) .

- ۲ — سردرنشیب (پاشی یوتوش آشاغی به : سرنگون)
 ۳ — پدر رفت و پایی پسر در رکیب (پایا کیندی و اوغلان
 آیاغی اوزنگیده : بوراده یک شاهک سواری اولدیانی صراد ایله بور،
 بلکه اونلکده آخترت فخریگون پایر رکاب اولدیانی قصد اولوئبور)
 ۴ — هین پنج روزت بود داروکیر (ایسته آجقی بو بش
 کوبلک داروکیرک اولور : داروکیر حرب و قتال دیگدر. یعنی آجقی
 دنیاده کچیه جکلک بش اون کون سلطنت سوروسک ، آندن صوکره
 اوندویلور کیدرسک واپایی نیک نام اینده مزنسک)
 ۵ — بجز تالب کور شاهی نکرد (آنچه معتبر کناره قدر
 پادشاهان ایتش اولدی ؛ اوندن صوکره نای دوچار تعلیم اولدی)

هـ

حکایت

شنیدم که از نیک مردی فقیر دل آزرده شد پادشاهی کیر ؛
 مگر بر زبان حق رفه بود، زگردن کشی بروی آشفته بود ؛
 بزندان فرستادش از بارگاه ک زور آز مایست بازوی شاه ؛
 زیاران یکی گفتش اند نهفت : مصالح بوداين سخن گفت. گفت:
 رسانیدن امر حق طاعنت ، بزندان ترسم که يك ساعتست.
 هم آندم کدر خُمیعاین رازرفت، حکایت بگوش ملک باز رفت ؛
 بخندید کوطن بیهوده بُرد ، ندانک خواهد درین حبس مرد.
 غلامی بذویش برداین پیام ، بگفتا : بخسرو بگوی، ای غلام،
 مر ابار غم بر دل ریش نیست ک دنیا هیین ساعتی بیش نیست.

نا پایدار !
 ز مهد .
 خانه است.
 و هری .

خداست ؟

دار و گیر ؛
 نکرد .
 یکر .

جگاه او طور من
 طلت بر هدف
 محقق در » صراد

چنینست گر دیدن روزگار ،
 سُبک تیر و بد عهد و
 چو درینه روزی سراورد عهد
 جوان دولی سر بر آرد
 منه بز جهان دل که بیگانه ایست ،
 چو مطرب کهر روز در
 نه لایق بود عشق بر دلبری
 که هر بامدادش بود شد
 نیکوی کن امسال چون ده تراست
 که سال دیگر دیگری ده
 و گر زور مندی کنی بر فقیر
 همین پنج روزت بود
 چو فرعون ترك تباھی نکرد
 بخجۇز قالىڭور شاهی
 تمرين — ۶۱ تورکجه به ترجمه اید

ایضاحات

- ۱ — که جای نشستن نه آماجکاه (زیرا آما
علی دکلدر ؛ آماجکاه ، نشان هدفیدر . « تخت سا
آمالدر ، لکن اقامکاه دکلدر ، آنی ترك ایگان
ایدیلیبور) .

- ۴ - مصالح نبود این سخن گفت گفت (مصالح ، مصلحت مقامتنه ؛ مناسب دیگر) . برنجی گفت مصدر یربته در : بوسوزی سویله‌مک مناسب دلکدی . « بونک اوژربنه » مسد قبیر دیدی که
۵ - بدروازه هرگز چون در شورم (وقتاًکه اولوم قایسندی طیب‌زی چیزه جزر)
۶ - نهیش اذتو پیش از تواندوختند (سندن اول کلتلر سندن داهماً زیاده قازآفادیلری ؟)
۷ - چنان زی که (اویله پاشا که ، اصرار حیات ایت که)
۸ - نیاید بضم بداین نهاد (نهاد مصدر مقامنده در ؛ خنا رسم اوژربه آلبین فویق کرکز یعنی فنا بدمعی قانون حاله فویق چانز دکلدر)
۹ - نه فرمیش کنند عاقبت خالک کور (عاقبت آلتنه صزاد طوریانی قومایه‌چندری ؟)
۱۰ - که دام که ناکفته داند هی (زیرا بیلیورم که + جواب حق ، سویله‌نمیش سوزلری + دخی بیلیر)
۱۱ - عروسی (دوکون) : خاتمه (صوک ، خاتمه)

۳

کفاراند تقویت مردان کار آزموده

به بیکارداشمن دلبران فرست ؟ هزیران بناور دشیان فرست .
برای جهان دیدگان کارکن که صید آزمودست گرلک کهنه .
مرس از جوانان ششیر زن ، حذر کن زیره ان بیمار فن ؟
جوانان پیل افکن و شیر گیر ندانند دستان روباه پیر .
خردمند باشد جهان دیده مرد که بسیار گرم آزمودست و سرد .

ل اید غم ؟
خوف و رنج ؟
ای شویم ؟
درا مسویز .
ن سوختند ؟
تفیرن کنند ؟
ر لکن نهاد ؟
ن خالک گور ؟
بان ازقا .
ارم هراس ؟
دانده‌همی .
ند چه غم ؟
ود خانمت .

سندن بحق

لقدن طولای

نه گردست گیوی کی خرم ، نه گر سر بری درد
 تو گر کام رانی بفرمان و گنج ، دیگر کس فرومانده در
 بدر واژه مرگ چون در شوم ، بیکفته باهم بر
 منه دل برین دولت پیچ روز ، بدد دل خلق خو
 نه بیش از تو پیش از تو آند و ختنه ، به بیداد کردن جها
 چنان ذی که کرت تحسین کشند ، چو مردی نه برگرد
 نباید برسم بد آین نهاد ، که گویند لعنت بردا
 اگر برس مرآید خداوند زور ، نه زیرش کشند عاقبت
 بفرمود داشک روی از جفا که بیرون کشندش ز
 چین گفت مرد حقایق شناس که زین هم که گفتی ند
 من از بی زبانی ندارم غمی که دام که ناگفته
 اگر بی نوای بزم قدرستم ، گرم غابت خیر باه
 عروشی بود نوبت مانعت گرت نیک روزی!
 تبرین — ۳۲ تور گجیه ترجمه ایدیکز.

اضحات

- ۱ — از نیک مردی قبیر (قبیر برای آدمدن)
- ۲ — مکر بر زبانش حق رفته بود (مکر دیا
سوز جیغشن ایدی)
- ۳ — ذکردن کی بری آشته بود (جـ اـر
اوکا حدت و غضب ایش ایدی)

؛ آماج (نثان)؛ کوی (ملوب)؛ پرخاش
نام)؛ ذین (اگر، فالاطاق)
هندک باز (جنه، قایینی آپیق کورنجه)
(ایکی کیشی او نازبروری اکرکاو-تنه بیندبرول)

هـ

حکایت

دل که حکم فروماده ام در گلی :
نمست که دانگی ازو بردم صد منست ؟
من ، همه روز چون سایه دنبال من ؛
بریش درون دلم چون در خانه رسیش .
بزاد چیز آن دهدرم چیز دیگر نداد .
بر نزد که آن قلسان حلقه بر در نزد ؟
کرم ازان سنگدل دستگرد بسم .
خشماد دُرسی دو در آستینش نهاد .
کویی بروز رفت از انجا چو ز تازه دروی .
که کیست ، بروگر بید نباید گریست .
انهاد ، ابو زید السب و فرزین نهاد ،
باش ، تو مرد زبان نیستی گوش باش ؟
داشتم ، زخلق آبرویش نگه داشتم .
سی کرد الا تا بنداری افسوس کرد ،
آبروی زدست چنان گربزی باوه گوی .

جوانان شایسته بختوار ذکفتار پیران نهینندسر؟
 گرت مملکت باید آرایه مده کار معظم بنو خاسته.
 سپهرا مکن پیشرو جز کسی که در جنگها بوده باشد بسی؛
 بختردان مفرمای کار درشت که سندان نشایدشکتن بعشت.
 دعیت نوازی و سر عسکری نه کاریست بازیچه سرسری.
 نخواهی که ضایع کنی روزگار، بشنا کار دیده مفرمای کار.
 نتابد سگ صید روی از پلگ ز رو به رمدشیر نادیده جنگ.
 چو پرورد باشد پسردر کنار، برتسد چو یپیش آیدش کارزار.
 بکشته و تنجیر و آماج و کوی دلاور شود مرد پر خاش جوی.
 بگر مابه پرورده عیش و ناز برتسد چو بیند در جنگ باز.
 دومردش نشاند بریشت زین بودکش زند کو دکی بزمین.

تمرين - ۶۳ توربکیه ترجمه ایدیکر.

ایضاحات

- ۱ - پیکار (حرب)؛ هزبر (آرسلان)؛ ناورد (حرب؛ جنگ).
- ۲ - برای جهان دیدکان (جهان کورمثلرک رأیله)
- ۳ - صید آزمودست کرک کهن (اختیار قورد آوی تخریه ایتشدر)
- ۴ - دستان رو به پیر (اختیار نیلکینک جیله می)
- ۵ - نوساخنه (یک قالقیش؛ تازه یتیشیش)؛ بختردان (کوچوکاره)

ایدیکسن

کسب خیرست و آن دفعه شر،
و زد اخلاق صاحب دلان.

عندایی : جریزه‌ی برانسان
بورچه، چاموریه ذرا حاله

(النکسیله برجکیردک بورگه،
مناسه اولان (من) لشده‌ی می

کی آرقمه‌ه، قویر و غمده در)
ن ایدیجی)
ش (اولان قاپسنه ایدیکی کی

تاب حق آنانستن طوغمل

س برکون طاغلک آرقه‌ستن
اور ماسون)
ک، قول)

(ابوزیده شطرنجده آت ایله
مکروچله، کمتاخنی)

منتخبات

۱۲۵

- ۱۱ — گه خود را اخ (زیرا کنید عرضی اوئلک کبی باوه کو
وشیطان حربیک شردن قورتاومش اولام)
۱۲ — بد و نیک را (فناهه ولی به)

حکایت

بس هنگ سلطان چین گفت زن که خیرای مبارک در رزق ذن،
بر و تاز خوات نصیبی دهد که فرزند گات نظر برده،
بگفت بود طبیخ امر و سرد که سلطان بشب نیت روزه کرد .
زن از نامیدی سرانداخت پیش همی گفت با خود دل از فاقه دیش،
که سلطان از زن روزه گیری به خواست که افقار او عید طفلان ماست .
خود زنده که خیرش بر آیدزدست به از صایم الهر دنیا پرست .
مسئم کسی را بود روزه داشت که درمانده را دهدن ان چاشت .
و کر نهجه حاجت که زحمت بری، ز خود باز گیری و هم خود خوردی .
خیالات نادان خلوت نشین بهم بر کند عاقبت کفر و دین .
صفاهت در آب و آینه نیز و لیکن صفا را بساید تمیز .
تمrin — ۶۵ تورکیه ترجمه ایدیکر .

ایضاحت

- ۱ — در رزق ذن (رزق قاپسنه چان، برآز بیه جان آتا)

بدونیک را بذل کن سیم وزر که این
خنک آنکه در حجت عاقلان بیامو
تمrin - ۶۴ تورکجه به ترجمه

ایضاحت

- ۱ - زبان دانی الج (بوبینک م
عالیعتاب بردانه کلارک دیدی که : بن «
- محکم - دو شمش قاکم)
- ۲ - که داشتی از تو بردم صدم نست
اون باطنان قدر آغیر کلایر، باطنان ما
ضرورت وزن ایجون فالبر لشدتر)
- ۳ - چون سایه دنبال من (گولنکه)
- ۴ - خاطر پریش (عقلی پریشان)
- ۵ - درون دلم چون درخانه روی
درون قلبی ده میروخ ایندی)
- ۶ - خدایش الج ، (صانکه ج
آ کا باشقه برشی و برهمشدر)
- ۷ - خوریک روز الج . (گونش)
- ۸ - طلوع آیه، مددکه اوده قابنک حلقة سنتی
درست (آکنون) : آستین ()
- ۹ - ابو زیدرا اسب و فرزین نهد
فرزی جنقاربر؛ جبله کار لفندن کنایه)
- ۱۰ - شوخ چشمی ، سالومی

طبع ص-سوق

ریش « مجری و اوروچ
و تان »

آید : اللن خیر

قدر آجر و غواب

همسک، کندیکدن
دند اقتصاد ایند.

نه : نه حاجت)

تباه عاقبت کفر
نه، دین نه فرق

در اقصای روم،
بدیدار مرد،

نشاند و نشست،
چوی بر درخت،

عجب سرد بود،

هم شب قرارش نبود و هجوع ز تسبیح و تهلیل و مازاج جوع.
سحر گمیان بست و در باز کرد، هان لطف پرسیدن آغاز کرد.
یکی بذله گور دخوش طبع بود که با ماسافر دران رایع بود؛
« مرا بوسه گفتا تصمیف ده » کدر ویش را توشه از بوسه به؛
بخدمت من بوسه بر کشن من مرانان ده و کفش برس بزن.
با شار مردان سبق برده اند، نه شب زنده داران دل من ده اند.
هین دیدم از پاسیان تشار، دلش مرده و چشم شب زنده دار.
کرامت جوانمردی و نان دهیست مقلاط بیهوده طبل تیست.

ایضاحات

- ۱ — بوم بوراده طیمت و اخلاق ممتازه در . باقوش و ملک و دیار ممتازه کلیر . شناسا (صفت مشبهه ؛ عالم) : دهرو (بوله کبدن ، یعنی عبادت بوله کیدن ، سالک زهد و عبادت) : معلوک = فقیر ؛ هجوع = او قتو = رایع = مژل ، محل .
- ۲ — ذرش الح (آلتوقی ، اکینی ، شاکر دلخی ، اسباب مریوتی کو درم) : لکن میوه مسر آغاج کی مروتیز (ایدی)
- ۳ — بخلق الح (اخلاقه) . لطف مصاحبته حرارتی بر انسان ایدی . (اکن اوجانی غریب صورته صریع ایدی) : یعنی طمام نامه هیچ برشی اکرم (ایتمدی)
- ۴ — مرا بوسالح (بکابوسی تصمیف ایله و بر بوسه نک اتصمیق یعنی نقطه فرقیه خطوط رسی توشه در که یعنی ورزق دیگردار، بوسورته ناز کانه یعنی ایسه متن اولی .)

- ۲ — بکفنا اخ (جواہا دیدی که : بیکون
اول چق ، یعنی بیک پیش، بیچ)
- ۳ — روزه « اوروچ »؛ فاقه « فیرلک »؛
اظار « اوروچی بوزمی و اوروچلی اولامق »؛ خورنده
طوفانیان « صائم الدھر » داشتی صورنده اوروچ طوفانیان
- ۴ — خیش آید زدست (از دستش خیر
و حسنات کلیر)
- ۵ — سلم اخ (محقق اول کیسه ایه اوروچ
اولور که بر عاجزه قفوه آتی اکتفی و بیسر)
- ۶ — وکرنه اخ (بیقسنه حاجت که زحمت چک
آلتیغور یته کندیک بیرسک ، یعنی اوروچله میشستک
بیکی یته کندیک یید کدن صوکره اوروچ طوفانی رحم)
- ۷ — خیالات اخ (هنرات نشبین جاهم خیالا
ودینی بری برینه قاریشیدیور وجهاتی سبیله کفر
ایده من)

۶

حکایت

شنیدم که مردیست با کیزه بوم ، شناسا در هر و
من و چند صملوک بخرا کوَرد برقیم فاصله
سر و چشم هر یک بیوسید و دست بتمکن و عنزت
زرش دیدم وزرع و شاکر دورخت ولی بی مرغوت
بنخان و لطف گرم رَو مرد بود ولدیکدانش

ن مطبخ صیوق

ریش «میروح»؛
ند «بیچن» و اوروج
توان »

آید : اللدن خیر

قدور اجر و نواب

کمسک، کندیکن
کدنه اقتصاد ایند.
جهته نه حاجت »

لاتله عاقبت کفر
نه ، دین نه فرق

در اقصای روم؛
د بدیدار مرد »

ت نشاند و نشست،
چوچ بر درخت.

ن محجب سرد بود.

هه شب قرارش نبود و هیجوع ذاتیح و تهیل و مازاجوع.
سحر گمیان است و در باز کرد» هان لطف و پرسیدن آغاز کرد.
یکی بدله گو مرد خوش طبع بود که باماسافر دران ریم بود؛
«مرا بوسه گفتا تصحیف ده» که در پیش را توشه از بوسه به؛
بخدمت منه بوسه بر کفش من مرانان ده و کفش بر مر بزن.
پایشار مردان سبق برد اند، نهشب زنده داران دل مرده اند.
همین دیدم از پاسبان تشاره دلش مرده و چشم شب زنده دار.
کرامت جوانگردی و نان دهیست مقلاط بیهوده طبل تیست.

ایضاحات

۱ — يوم بوراده طیمت و اخلاق معناسته در . بالقوش و ملک و دیار معناسته ده کلبر . شناسا (مفتخر شبهه : علم) : رهرو (بوله کبدن ، یعنی عبادت بیونه کیدن ، سالک زهد و عبادت) : صلوک = فقیر ، هیجوع = اویقو : ریم = مژل ، محل .

۲ — زوش الج (آلتونخ ، اکینچ ، شاکرداری) اسباب مروتی کوردم ; لکن میوه سر آغاج کی مروتسز ایدی)

۳ — بخلق اخ (اخلاق ده . اطف مصاحبته سرازرنی بر انسان ایدی . لکن او جانی غریب صورته صیوق ایدی : یعنی طعام نامه هیچ برشی اکرام ایندی)

۴ — صرا بوسه الج (بکابوسه بی تصحیف ایله و بر ، بوسه نک تصحیف یعنی نظره فرقه خط و درسمی توشه در که یملک و رزق دیگندره ، بوسورته ناز کانه یملک ایسته مشن اولی .)

- ۲ — بکفتا اخ (جواباً دیدی که : بُوكو
اوله جن ، یعنی یعنی پشمده بجك)
- ۳ — روزه « اوروچ » : فاقه « فقریلک » ;
انطار « اودوبی بوزق و اوروچل او لامق » ; خورز
طوتیان « صائم الدهر » دائمی صورته اوروچ ط
؛ — خیرش آید زدست (از دستش خیر)
وحشات کلید (
- ۴ — سلم اخ (محقق اول کیمسه به اوروچ
اولور که بر عاجزه قهوه آنانی اککی و بیربر)
- ۵ — وکره اخ (یوشه نه حاجت که زخت چ
آلینور به کندیک بیرسک . یعنی اوروچله میشست
بککی به کندیک بیدکدن صوکره اوروچ طوقی ذ)
- ۶ — خیالات اخ (عزات نشین جا هل خیا
ودینی بری برینه قاریشیدیرو وجهانی سبیله کفر
ایده من)

حروف

حکایت

شندم که مر دیدست با کیزه بوم ، شناسا و دره رو
من و جند صعلوک محرا توارد بر قدم فاص
سر و چشم هریک ببوسید و دست بگین و عنز
زرش دیدم و ذرع و شاکر دور خت ولی بی مر و دست
بخلق و لطف گرم رُو مرد بود ولی دیگدانش

شونی کردم که
اینها نماز قبول نه

د پایی جودود؛
ک گرفتی همی؛
نیسان گذشت،
مانندی جو کرد،
نپرد عقاب.

بسلطان روم
آن تاورد نیست،
ت بودبی گواه؛
رمت کردداد
ک طبل تپیست،
برد همراهی؛
گرچنان در او،
نه بزرگ نه رود،
شانه زر بیخت،
مت صاحب هنر.

منتخبات

۱۲۹

همی گفت حاتم پریشان چو مسْتَ، بدندان حسرت همی کندست،
که ای بهره ور، موبد نیک نام، چرا پیش از یعنی نگفته بیام؟
من آن باد رفقار دلدل شتاب ز بهر شما دوش کردم کتاب.
که داشتم از هول باران و سبل نشاید شدن در جریا گم خیل.
بنوعی دگر روی و راهنم نبوده، جزاو بر در بارگاهم نبوده.
مر وقت ندیدم در آین خوش که همان خوشبید دل از فقریش،
مرا نام باید در اقام فاش دک مرکب نامور گو ماش.
کسان از درمداد و تشریف و اسب طبیعت اخلاق نیکونه کتب.
خبرشد بروم از جوانگرد طی، هزار آفرین کرد بطبع وی.
تمرين — ۶۶ تورکجهه ترجمه ایدیکن

ایضاحات

- ۱ — بخیل الح (آنک آتلر سو وینده و وز کار آیاقل دومان کی برآت واردی، دومان کی وصفندن مقصده سیادر)
- ۲ — ببرق پیشی گرفتی همی (شیمکی پیرکی «سرعده»)
- ۳ — سیک الح (لک سیک نه، قوه شه، قوشار کن طاغه او راهی بی صاجاری، دوکنیکی ترفل فصد ایدیلور)
- ۴ — کباد از پیش الح (بل آرقمه بن تن توڑ کی قایردی بیدن داما سرعنه ایدی)
- ۵ — حام (فاعل و وزنده ایسهده بعمل عینی مفتوح او قوره کافر و عارض = یاناق لکه بزیده ایله در)؛ ادهم (یا بغير آن)؛ هامون نورد (صرافی على ایدن، طولاشان)؛ صزو بوم مملکت؛ نورد حرب و غا، می = بو بکان.
- ۶ — زین مرده واپر کریان برو (بر او لش و بولوط آنک اوزرنده آغلابور؛ یعنی بر بوز طوفش، یا غوره یا غنمه باشلاش)

ه — هین دیدم لخ . (کیجه کمیته تاتاوده
غلبی اویش فقط کوزی بتون کیجه او و مازه بتون آ
سروت ایجهین زاهده بوا بکزد دیکندر .)

۷۰

حکایت

شندم ذر ایام حاتم که بود بخیل اندرش با
صادرعی، رعد پانک ادهی که بر برق پیشو
بستک زاله میریخت در کوه و دشت توگفتی مگر ابر
یک سیل رفقار وها ون توَرد که باد از پیش باز
بیان توردی چوکشی بر آب که بالای سیرش
زاوصاف حاتم بهر مرزو بوم بگفتند برخی
که هنای اودر کرم مرد نیست، جواسیش بجولا
بدُستور دانا چنین گفت شاه که دعوی خجا
من از حاتم آناسب تازی نزاد بخواهم گراومک
بدانم که دروی شکوه مهیست و گردد کندانگ
رسولی هنر مند عالم بطی روان کرد دمه
زمین مرده واپر گریان بر او، صاکرده بار د
بنزول که حاتم آمد فرود، برآسود چون تشد
سماطی بینکند و اسی بکُشت، بدامن شکرداده
شب آنجابودند و روز دگر، بگفت آنجه دان

یکی گفتش ای بیربی عقل و هوش عجب رسی از قتل. گفتاخوش؛
اگر من بناییدم از دردخویش وی انعام فرموده خورده خویش
بدی را بدی سهل باشد جزا، اگر مردی «احسن الی من اسا».
نماین - ۶۷ تورجکیه ترجمه ایدیکتر

ایضاحات

۱ - سودا فارسیده محبت، کرفواری، ابتلا، اضطراب، محنت
ومشتقت معنای زن، کابر.

۲ - فرومته اخ. (ظلت آفاهه بر ذیل صالح پرمشدی؛
لطیف بر استعاره ایله اورتهانی قابلان فارا کلچ تصویر ایدکدر).

۳ - نه دشمن اخ (دیندن نه دشمن قورتولدی نه دوست؛
نهده او عملکرنگ صانعی اولان پاشاده)

۴ - ن او = آنکه آن من، نه اخ دیگدر، بوم و برزه
مرزو بوم کی علکت دیگدر. منکر، چیز کین نالانق دیگدر؛
بوکله اک ضدی معروفدر.

۵ - خودش اخ. (کندیتی بلاده و اشکنی چامورده کوردی.
اویله فرض ایندی).

۶ - بخندو = آبیدی، فروخورد = یوندی، هضم ایندی؛
سرد = صوفق، بوراده کوتون، فنا).

۷ - عجب رسی از قتل (قتل وهلاکدن یانان قورتولدک)
۸ - احسن الی من اسا (کوتولک اینده ایلک ایت؛ عربی)

حکایت

یک خرده بر شام غریبان گرفت
که حسنی ندارد ایاز، ای شیگفت؛

روزه کر (اویرکون،
کیجه؛ فاقه بوراده

اسنه ضمیر مفعولبر)
یعنی اوتلاغه اوانی

وق ایدی یعنی باشه

ده معروف و مشهور

ون در دل افاده بود،
ظلمت بر آنانق ذیل؛

و فقرن و دشمن داد؛
بن بوم و برازان اوست

نکر بر و بر گذشت؛
بن ده روی جواب.

بر من از هر کیست؟
بیخ عمرش بکن.

لادیده و خردرو جمل،
حشم سخنهای سرد،

مهر در وقت کین.

- ۷ — فرود آمد (ایندی، نازل اولی) ،
یعنی فردایی) ؛ مoid ، عالم ، دوش — دون
آجلان معنایسته در .
- ۸ — چرا پیش از تم (بوراده کی «م» بکامنه
— نخاید شون لاحه) (آنلک چرا کاهده
کرکن یعنی کیشک عکن دکل)
- ۹ — روی و راهم نبود (یوزم و بولم بر
بر صورت حرکت یوق ایندی)
- ۱۰ — ناش اشکار دیگ ایسه ده بوراد
دیگدر . مرکب پینک آندر .

و**حکایت**

یکی را خری در گل آفنا ده بود، زسداش خ
سیابان و باران و سرما و سیل؛ فرو هشت
همه شب درین غصه تبا مداد سقط گفت
نمدمشن برست از زیانش نه دوست، نه سلطان کها
قفارا خداوند آن بهن دشت دراین حال ما
شندیان سخنیای دور از صواب نه صبر شنید
بچشم سیاست در ویگرست کسودای ایز
یکی گفت شاهها بیتفش بزن زریز زمین
نگه کرد سلطان عالی محل، خودش در با
یخنود برحال مسکین مرد، فرو خورد
رزش داد و اسب و قپا پوستین. چه نیکو بود

ایضاحات

- ۱ — خردگرفن (عیناً : اکیلک طومقی؛ یعنی قیصه عدایلک، مؤاخذه ایلک)
 - ۲ — ایاز (سلطان محمود غزنویتک بنده لرندن، وبالآخره وزیری)
 - ۳ — شکفت (نegrab !)
 - ۴ — پیجیدن برخود (عیناً کندي او زریه بوکولک؛ یعنی مضطرب و متأثر اولق)
 - ۵ — وشاق (او شاق، بنده، ضابط)؛ قفا (آرقه)
 - ۶ — زخدمت: الخ. (خدمتمن « فراغت ایده رک » مال و ثروت ایله مشغول اولام)
 - ۷ — آغا (آتی)؛ فارسیده یالرک مدنی به صراحت بخوبیز (ایدلکددور)
- تمرن — ۶۸ کهن حکایتی تورکیه ترجمه ایدیکز.

۷

حکایت

جوانی خردمند واکریه بوم زد ریا بر امد بدر بشد روم؛ در او فضل دیدند و عقل و تیر، نهادند و خشن مجایی عزیز.

بلبل براو .
خود بیی ؟
ای اوست .
ندوق ده ؟
کب براند ؟
ان شدند ؟
جز ایاز ؟
هیچ ،
نبرداختم .
جز خدا .
دوست .

گنی را که نه رنگ داردنه بتو
 غریبست سودای
 بمحمود گفت این حکایت کی؟
 بیچید از آندیشه بر
 کعشق من ای خواجہ برخوی اوست
 نه برقد و بالای نیکو
 شنیدم که در تنگانی شتر
 بیفتاد و بشکست ص
 بیغما مالک آستین بر فشاند
 وز آنها بتعجیل مر
 سواران پی در و مر جان شدند
 بیغما زلطان پریش
 نماند از و شاقان گردن فراز
 کی در قفای ملک
 بد و گفت کای سنبلت بیچ بیچ
 زیضا چه آورده؟ گفت
 من اندر قفای ملک تاختم
 ز خدمت بینعمت
 خلاف طریقت بود کاویا
 تنا کند از خدا
 گر از دوست چشمتر بر احسان اوست
 تو در بند خویش نهدربست

- ۴ — ک خاکلا الح. (مسجدی سویور؛ عیناً: مسجدل رخی، چونخی، توزی) رفع ایت)
- ۵ — برای تباءه (عیناً: فاسد رأی ایله؛ یعنی با کاشن کرده صایه درق)
- ۶ — گرسن الح. (صدق و حرارت قلب ایله آغلامنه لادی)
- ۷ — ک ائی یار الح. (ای گوکلی پارلاتان ب جانی! سلهین ست)
- ۸ — گرفم الح. (عیناً؛ شبه سز آیاغمی گری طوندم؛ ی چار دس اور ادن فالقدسم کیتم؛ زیرا جامعل طور بر اق چو رجیدن پاک او لمی خیر لیدر)
- ۹ — سلم (مردیومن)؛ بام (طام)؛ فروتن (متواضع)

هـ

حکایت

یعنی کهن جامه و نیگ دست در ایوان فاضی بصف در نشست؛
گنه کرد قاضی درو تیز تیز معرف گرفت آستینش که خیر؛
دانی ک بالا مقام تو نیست، فرو تر نهین پا ره و پا ره است؛
هر کس سراوار باشد بصدر، کرامت بفضلست و ربیت بقدر،

مه عابدان گفت روزی بمرد که خاشاک مسجد پیشان و گرد.
 هان گین سخن مرد ره روشنید، برونو رفت و بازش نشان کس ندید.
 بر آن حل کردن دیاران و پیر که بروای خدمت ندارد فقیر.
 دگر روز خادم گرفتش براه که ناخوب گردی برای تباہ؛
 ندانستی ای کودک خود پستند که مردان بخدمت بجانی رسند.
 گرستن گرفت از سر صدق و سوز کای یار جان بروول فروز،
 نه گرداندر آن قمه دیدم نه خالک من آلوه بودم در آن جای پاله؛
 گرقم قدم لاجرم باز پس که با کیزمه مسجد از خالو خس.
 طریقت جزان نیست در و شرا کافکنه دارد تن خوش را.
 بلسیت باید تواضع گزین که آن بام رانیست سلم جزان.
 فروتن بود هوشمند گزین نهد شانخ برمیوه سر بر زمین.
 نمرین - ۶۹ تورکجه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ - بدوبند روم (روماییپراطیورلنسه، آناطولی ویا سوریهه عاند برلیان)
- ۲ - تیز (تمیز معانسه، فارسیده اکثریا بولله دینبر).
- ۳ - بمرد (انسانه یعنی دلی قانلیه)؛ مرد ره و (بولجی آدم؛ اولدیقانلی)

- ۴ - که خاندان الح. (مسجدی سوپور؛ عیناً: مسجدک جوری، جویی، توژی رفع ایت)
- ۵ - برای تباء (عیناً: فسد رأی ایله؛ یعنی باکاش بر فکره صابرق)
- ۶ - گرستن الح. (صدق و حرارت قلب ایله آغلاممه بالشادی)
- ۷ - که ای بار الح. (ای گوکانی بار لاتان، جانی اسلین دوست)
- ۸ - گرفتم الح. (عیناً، شبه سر آیاخی گردی طوئدم؛ یعنی چاره سر اورادن فالقدم کیتم؛ زیرا جامعت طویراق وجود جو بیدن بال اولمی خبر نیارد)
- ۹ - نُمَّ (مردیومن)؛ بام (طام)؛ فروتن (متواضع)

حروف

حکایت

قیمی کهن جامه و نگدت در ایوان قاضی بصف در نشست
بیکه کرد قاضی درو نیز نیز معمز گرفت آستینش که خبر؛
که ای که بالامقام تویست، فروتر نشین بار و بار است؛
هر کس سزاوار باشد بصدر، کرامت بفضلت و رتیت بقدر،

ل و وا

نیز).

بوجی

به عابدان گفت دوزی بزد کاخشال مسجد بیشان
 همان گین سخن مرد هر و شنید، بروند رفت و بازش نشان کرد
 بر آن حمل کردندیاران و بید که بروای خدمت ندارد
 و گرددوز خادم گرفتش راه که ناخوب گردی برای
 ندانستی ای کودک خود بسته که مردان بخدمت نجایی
 گوشن گرفت از سر صدق و سوز که ای بار جان بروز دل
 نه گرداند آن بقنه دیدم نه خلا من آلوه بوده در آن جای
 گرفتم قده لاجرم باز بیس که با کیزمه مسجد از خلا تو
 طریقت جوان نیست در و بسرا که افکنده دارد تن خوبه
 بلذبت باید تو اوضع گیرن که آن بام را نیست سلام اج
 فروتن بوده هوشمند گیرن نهد شایه برمیوه سر بر ز
 نمرن - ۶۹ نور چکمه توجه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ - بدر بسته زوم (روم ای بر امپراتور لغنه، آن اطاعه
 سوریه عائد بر ایحان)
- ۲ - تیز (غیز معناست، فارسیده اکنزا بوله در)
- ۳ - بزد (اسماه بعضی دلی قائلیه)، مرد هر و (آدم؛ اولدیقانی)

- ۴ — که خاشک الح. (مسجدی سوپور؛ عیناً: مسجدک
بری، چوبی، توزی رفع ایت)
- ۵ — برای تباء (عیناً: فاسد رأی ایله؛ یعنی باکاش
نکره صاہدق)
- ۶ — گرستن الخ. (صدق و حرارت قلب ایله آعلامه
لادی)
- ۷ — که ای یار الخ. (ای گوکلی پارلان، جانی بسلیم
ست)
- ۸ — گرفتم الخ. (عیناً، شبه سز آیاغی گری طو تدم؛
ی چار دسز اور ادن فال قدم کیدم؛ زیرا جامعک طویراق
چور چوبدن پاک اولمه سی خیرلیدر)
- ۹ — سلم (مردیون)؛ بام (طام)؛ فروتن (متواضع)

حروف

حکایت

یعنی کهن جامه و شگدست در ایوان قاضی بصف در نشست؛
نگه کرد قاضی درو تیز تیز مُعترف گرفت آسینش که خیر؛
آنی که بالامقامِ تونیست، فروتر نشین باز و باز بایست؛
هر کمن سزاوار باشد بصدر، کرامت بفضلست و در بتقدیر،

مه عابدان گفت روزی بمرد که خاشاک مسجد پیشان و گرد،
هان کین سخن مرد هر و شنید، بروون رفت و بازش نشان کس ندید.
بر آن حل کردندیاران و پیر که بروای خدمت ندارد فقیر،
دگر روز خادم گرفتاش برآ که ناخوب کردی برای تیاد؛
ندانستی ای کوک خود پسند که مردان بخدمت بخانی رسند.
گرسن گرفت از سر صدق و سوز کهای یار جان بروز دل فروز،
نه گرداندر آن بقمه دیدم نه خال من آلوده بودم در آن جای پاک؛
گرقم قدم لاجرم باز پس که کیز به مسجد از خالک و خس،
طریقت جزاین نیست درویشرا که افکنده دارد تن خویش را.
بلندیت باید تواضع گزین که آن یام رانیست سلم جزاین.
فروتن بود هوشمند گزین نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین.
تمرين — ۶۹ تورکجه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ — بدر بند روم (روماییها طور لغته، آناتولی و یا سوریه عائد بر لیان)
- ۲ — تمیز (تمیز معناسته، فارسیده اکثریا بوله دینبر).
- ۳ — بمرد (انسانه یعنی دلی قاتلیه)؛ مرد هر و (یوجی آدم؛ اودیقانی)

هیهات قدر تو نشاختم ، بشکر قدمت پرداختم .
 بیخ آدم با چین مایه که بین ترا در چین باهه .
 معرف بدلداری آمد برش که دستار قاضی نهاد بر سرش .
 است وزان منع کردش کدور منه بر سرم بای بند غرور ؟
 فرد اشود بر کوه میزان ، بستار بجه گرم سر گران .
 و مولام خواند و صدر کیر ، نمایند مردم مجشم حقیر .

ترین — ۱۰ تورکجه ترجمه ایدیکز .

اضافات

- ۱ — در ایوان الخ. (فاضلک کوشکنده صف علماده طوری) .
- ۲ — معرف (هر که یونی کوستن او شاق) .
- ۳ — گرفت آسینش که خیز (بورادن قالق دیه قولدن وندی) .
- ۴ — «گر ده چه حاجت بیندکست (عنایا : باشقه سفر شقہ سنک محله ، سکانه حاجت ؛ یعنی باشقه سفر با شقہ سنک مله او طورما ، بونی او کردن ؛ پند ، کمرها ایله او طور مق لیلدر) .

دیگر ده چه حاجت بیند کست، همین شرمداری عقوبت بست?
 بوزیر هر انکو فروتر نشست، بخواری سینفت ذباله پست؛
 بجایی بزرگان دلیری مکن، چو سرخجهات نیست شیری مکن؟
 چودیدان خردمندِ درویش رنگ که بنشست و برخاست بختش، بخنگ؛
 چو آتش بر آورد بچاره دود، فروتر نشست از مقامی که بود.
 فقهان طریق جدل ساخته لم ولا نسلم در اند اند،
 کشادند برهم در قته باز، بلا ونم کرده گردن فراز؛
 توگفتی خروسان شاطر بخنگ فُتادند در هم بمقار و چنگ؛
 بکل خود از خشناک چو مومت، بکل رزمین میزدی هر دوست؛
 فقادند در عقده پیچ پیچ که در حل آن ره نبردند هیچ،
 کهن جامه در صفر آخر تین باغش در آمد چوشیر غریب،
 بگفت ای صناید شرع رسول با بیان تبلیغ و فقه و اصول،
 دلائل قوی باید و منسوی نه رکهای گردن بمحبت قوی؛
 سرانین چو گان لبست و گوی. بگفتند: اکر نیک دانی بگوی.
 بکلک فصاحت بیانی که داشت، بدلهای چون نقش بگین بر بگاشت؛
 سر از کوی صورت معنی کشید، قلم بر سر حرف دعوی کشید.
 بگفتش از هر کنار آفرین که بر طبع پاک هزار آفرین.
 سمند سخن تا بجایی بر اند که قاضی چو خرد رو حمل بازماند.
 برون آمد از طاق و دستار خویش، با کرام و لطفش فرستاد پیش

۱۲ — فاذند در عقد الح. (اویله مشوش و مغلق بر عقد ده
دوشیدلر که آنک حله اصلا قادر او لمادیلر)

۱۳ — نه رکهای گردن بمحبت توی (گردن طمازی
احتجاجده بر قوی حائز اولماز)

۱۴ — کفردا الح. (زیرا یارین بوالی آرشوناق صارقه
اسکی طونیلر او زرینه مغور و متکبر صایلیرم. پنجه گز،
صفت مرکبه، الی آرشوناق؛ سرگران، بوراده متکبر
ومغور دیگدر).

۱۵ — چو مولام الح. (بکا مولا و اندی نامی و برلديکی
تقدیرده خلق گوزیه حقیر گوزیستور؛ مندم اسم جمع اولانی
ایچون فاعلی بولنیفی فعل جمع گلشدیر)

و

حکایت

کسی مشکلی برد پیش علی مگر مشکاش را کند منجل
امیر عدو بندو کشور کشای جوابی بگفت از سر عالم و رای.
شندیمه ک شخصی در آن آن جمن بگفتا چنین نیست با ابوالحسن.
ترنجید ازو حیدر نام جوی، بگفت ار تودانی از نه بگوی.
بگفت آجید انت و شایست گفت، هگل چشمها خود نشاید نه هشت.

هادر لق

آرسلان

جنه

ایده لک

دادام که

ندر؟

ندره.

جهون؟

سیرات؟

اظرده

وبویو.

بو نولو

بو غاجی

- ۵ — بجای بزرگان دایری مکن (بو بوبکر لر برینه : ایمه ، تجووز ایمه) .
- ۶ — چو سرینجه ات نیست شیری مکن (مادام که کبی سرینجک یوق ، آرسالانق ایمه) .
- ۷ — که بنشت و برخاست بختش بمنک (که بخوش او طور دی و قالقدی ؛ بخنی استعاره طرقی به مشخص عد کندی سیله معارضه و مخاصمه به فالقیشدیتی بیان ایدیور) .
- ۸ — چو سرینجه ات الخ . (نصر عنده چو ، معنا سه در) :
- جودید الخ . (نصر عنده چو ، وقتاً که معناست جو آتش الخ . (نصر عنده ایسه چو ، کبی معناست
- ۹ — لم ولا نسلم در انداختن (لم ، عربیده لانسلم ، تسلم ایمه بز دیمکدر ؛ اشای مناظر دده قول الانیلانه معناست ؛ نه سبیدن ، قبول ایده هم کبی سوزله هم کریشیدیلر ، دیلک اولور) .
- ۱۰ — کشادند الح . (بری برینه لا ونم دیبه رله نلری او زانه ورق فته و تنویش قایسی آچدیلر) .
- ۱۱ — تو گفتی الح . («کورمش اوله دیک «دیر دلک ک خرو سلدر) .

ب—که رنجیده اخ . (زیرا اینجمنش اولان انسان دوستی
مدن فرق ایقر)

ه—پیکیست (برداشتر ، آنچق بودر ، دیگدر)

هـ

حکایت

مک لقمان سیه قام بود هنن پرور نازک اندام بود
بندۀ خویش پنداشتش زبون بود و در کار گل داشتش
پدرو با جور و قهرش بساخت بالی سرای ذهرش با ساخت
 بش آمدش بندۀ رفه باز زلقمانش آسد نهی فراز
 در افقاد پروزش نمود بختنید لقمان که پروزش چه ود ؟
 زجورت چگرخون کنم بیک ساعت از دل بدر چون کنم
 هم بختیم ای نیک مرد کسود تو مارا زیان نکرد ،
 دکرده شسته ای خویش ، صراحت و معرفت گشت پیش .
 بست در خلم ای نیک بخت که فرمایش و قها کار سخت
 ره نیاز از من سخت دله چو یاد آمد سختی کار گل .
 یکس که جوز بزرگان نبود نسوز داشش بر ضعیفان خورد .
 احلاکان سخت آید سخن تو بر زیر دستان در شتی مکن
 نمرین — ۷۲ تور بکیهه ترجمه ایدیکتر .

پسندید از شاه مردان جواب کمن برخطا بودم او بوصاب،
به آزمون سخن گفت و دانا یکیست که بالاتر از علم وی علم نیست.

ح

حکایت

گدای شنیدم که در تگ جای نهادش عمر پای برپشت پای.
نمانت درویش بخاره کوست که رخنیده دشمن نداندزوست.
برآشست بروی که کوری مگر! بد و گفت سالار عادل عمر:
نمکرم ولیکن خطا رفت کار، نمانت ازمن خطا در گذار.
چه منصف بزرگان دین بوده اند که باز یز دستان چنین بوده اند!
تمرين — ۷۱ تورکجه ترجمه ایدیکتر.

ایضاحات

- ۱ — مگر اخ. (تاکه متكلی حل ایتسین)
- ۲ — از سر علم و رای (عیناً : علم و رأی جهتمند؛ یعنی
کندی علم و رأی دائره سنده)
- ۳ — نهادش اخ. (عیناً : حضرت عمر آنک آیاغی
آرقسه آیاق قویدی ، یعنی آیاغنه باصدی)

دران دار گیو بیند و یکنش
 نه با اسب توش و نهبا مرد هُش
 ززخم تبرزین و کوبال و تیغ
 زدرا یا برآمد یکی تیره میخ
 چو بر پیش خوردید دامن کشید
 جنان شد که کس هیچکس راندید
 همه دشت مغزوچگر بود و دل
 همه نعل اسبان بخون بودو گل
 زمین املگون شد هوا لاه گون
 برآمد همی موج دریای خون
 ذکشته بھرسو یکی توده بود
 گایها بمنز سرآلوه بود
 هوا دام کر کن شد اذ بر تیر
 زمین شد زخون یلان آبگیر
 پسر بی پدر شد پدر بی پسر
 چین آمد اذ چرخ گردان بسر
 سواران چپ و راست پیجان عنان
 دیابله جانها بستویک سنان
 چو چوگان شده دست و پای سُتور
 سر مرد چون گوی درباری مور

فردوسیدن

دروصف جنگ

چو آواز کوس آمد از پشت پیل
جهان شد بکردار دریای نیل

برآمد خروش سپاه از دوره
جهان شد پُر از مردم جنگجو

از آبیهه اسبان و گرفت سپاه
به پیشه درون شیرگُم کرده راه

خر و شان ستور و در خشان در فرش
سر افغان شده تیغهای بخش

سیا بن چنان شد زگرد سپاه
که بر مور و بشه شده تنگ راه

همه پهلوانان پر خاشجوي
ذکنه بیکدیگر آورده روی

تو گفتی هوا تبر باراد هی
مخالک اندرون لاه کاراد هی

زمین کوفه آهن شد از بیخ و نمل
همه روی هامون شد از بیخ لعل

دران دار و گیرو پیند و پکش
نه با اسب تو ش و نه با مرد هش
زخم تبر زن و کوبال و تیغ
زدريا بر آمد بکی تیره میخ

چو بر پیش خورشید دامن کشید
چنان شده کس هیچکس راندید
همه دشت مفزو و چکر بود و دل

همه نعل اسبان بخون بود و گل
زمین لعلگون شد هوا لاله گون
برآمد همی موج دریای خون

زکشته برسو بکی توده بود
گیها بقفر سر آلوه بود
هوا دام کر کن شد از پر تیر

زمین شد ذخون یلان آبگیر
پسر بی پدر شد پدر بی پسر
جنین آمد از چرخ گردان بسر

سوادان چب در است بچان عنان
دُبایشده جانها بستوه رسان
چو چوگان شده دست و پای ستور

سر مرد چون گوی در پای مور

جگجو

ده راه

بنش

نگ راه

ه روی

که همی

بیغ لعل

فردوس-یدن

دروصف جنگ

چو آواز کوس آمد از پشت بیل
جهان شد بکردار دریا
برآمد خروش سپاه از دور و
جهان شد بُر از مردم
ز انبیه اسبان و گرد سپاه
به پیشه درون شیرگم کر
خر و شان ستور و در خشان در فشن
سر افغان شده تینهای
بیان چنان شد ز گرد سپاه
که برمود و پشه شده تَ
هم ہم کوانان پر خاشجوي
ز کیه بیکدیگر آورده
تو گفتی هواتی باراد هی
بنخالک اندر ون لاله کاد
زمین کو مر آهن شد از میخ و نعل
هم روی هامون شد از نم

مه سنگ مرجان شد و خاله خون
 سراسر سواران شده سرینگون
 اجل در سر نیزهای گران
 شلابان همیشه سوی بذلان
 بسی نامور آزبی نام و نیک
 یدادند بر خبره سرها زیختن
 چنان ننگ شد روزگار نبرد
 گل تر بخوددن گرفت اسب و مرد
 چنین اشت فرجام روز نبرد
 یک شاد و فیروز و دیگر بدرد

دروصف و ستم

جهان آفرین تاجهان آفرید
 سواری جو رسم نیامد بدید
 سرش همچو کعبه، قدش چون میان
 دو بازو بدش چون دوشان چنان
 بدریا نهنج و بمنشکی پلنج
 همان شیر جنگ آورد نیز چنگ

با

ید

ارد

شد

چاک

روز

نگ

پلاک

شت

رکوه

یکی باد برخاست از رزمگاه

که گفتی جهان گشت یکسره

سر تیغ بر اوج گردون رسید

خوی باد پایان بجیعون رس

زهامون بر انگیخت هامون نوَرد

نهان کرد گردون گردان زَآ

جهان چون شب تیره تاریک شد

ها نا بشب روز نزدیک

تن از خون پرشد زبان پر خال

زبان گشته از تشنگی چال

قضا در نیب و قدَر درستیز

زمین در کین و فلت شد

فنا حله آورد هیچوپنگ

أجل باز کرده دهن چون

بر از کاسه سرهمه صحن خال

طَقَهَای گردون بُر از جان

زبس گشته افتاده در کوه و دشت

جهان گفت بس کُن که از حد که

بکشند چندان زهر دوگروه

ک شد خالک دریا و هامون چ

همه سگ مر جان شد و خالک خون
 سراسر سواران شده سر نگون
 اجل در سر نیزهای گران
 شتابان همیشه سوی بد دلان
 بسی نامور آذبی نام و نش
 یدادند برخیره سرها ز جنات
 چنان تیگ شد روز کار کبرد
 گل تر بخوردن گرفت اسب و مرد
 چنین اُست فوجام روز نبرد
 یکی شاد و فیروز و دیگر بد رسد

دروصف و ستم

جهان آفرین تا جهان آفرید
 سواری چو رسم نیامد بدید
 سرش همچو کبد، قدش چون میانار
 دو بازو بدش چون دوشاخ چنار
 بدریا نهنج و بخشنگی بلنگ
 همان شیر جنگ آور نیز چنگ

مت یکسریاه
 چیخون رسید
 گردان زگرد
 وز تزدیک شد
 شنگی چال چال
 وفلاک شند و تیز
 من چون نهنج
 بُر آز جان پاک
 که از حد گذشت
 و هامون چو کوه

یک باد برخاست از رزمگاه
 که گفتی جهان گشته
 سر تیغ بر اوچ گردون رسید
 خوی باد پایان بده
 زهامون بر انگیخت هامون نورزد
 نهان کرد گردون
 جهان چون شب تیره تاریک شد
 هانا بشب را
 تن از خون پرشد زبان پر زخاک
 زبان گشته از نهان
 قضا در نهیب و قدر در دستین
 زمین در گمین
 قا حله آورد هیچولنگ
 اجل باز کرده ده
 بر از کاسه سرمه صحن خالک
 طبقهای گردون
 زبس گشته افاده در گوه و دشت
 جهان گفت بس گز
 بکشتد چندان زهر دو گروه
 که شد خالک دریا

نگ مر جان شد و خاک خون
 سر اسر سواران شده سر نگون
 در سر نیزهای گران
 شتابان همیشه سوی بدلان
 نامور آزپی نام و نش
 بدانند برخیره سرها ز جن
 نگ شد روز گار تبرد
 گل تر بخوردن گرفت اسب و مرد
 است فرجام روز تبرد
 بکی شاد و فیروز و دیگر بَرَد

دروصف و ستم

آفرین تاجهان آفرید
 سواری چو رسم نیامد بدید
 همچو کُبُد، قدش چون میان
 دو بازو بدش چون دوشان خنار
 نهنج و بخشکی بلنگ
 همان شیر جنگ آور تیز جنگ

یک باد برخاست از رزمگاه
 که گنته جهان گشت بکسر سیاه
 سرتینه بر اوج گردون رسید
 خوی باد پایان بجیحون رسید
 زهامون بر انگیخت هامون نوارد
 نهان کرد گردون گردان زکرد
 جهان چون شب تیره تاریک شد
 هانا بشب روز نزدیک شد
 تن از خون پرشد زبان بر زحال
 زبان گشته از تمنگی چاک چاک
 قضا در نهیب و قدَّار درستین
 زمین در کین و فلت نند و نز
 فنا حله آورد همچوپلنگ
 اجل باز کرده دهن چون نهنج
 بر از کاسه سرهمه محن خاک
 طبقهای گردون بر از جان بالک
 زبس کنته آفتاده در کوه و دشت
 جهان گفت بس کن کا از حد گذشت
 بکشند چندان زهر دو گروه
 که شد خالک دریا و هامون چوکوه

مه سنگ سر جان شد و خالک خون
 سراسر سواران شده سر نیگون
 اجل در سر نیزهای گران
 شتابان همیشه سوی بدلان
 بسی تامور ازبی نام و نک
 یدادند برخیره سرها زجتان
 چنان شک شد روز گار کبرد
 گل تر بخوردن گرفت اسب و مرد
 چینن است فرجام روز نبرد
 یک شاد و فیروز و دیگر بدرد

دروصف رسم

جهان آفرین تا جهان آفرید
 سواری چو رسم نیامد بدید
 سرش همچو کنبد، قدش چون میزار
 دوازو بدش چون دوش اش جنار
 بدریا نهنج و بخی پنگ
 همان شیر جنگ آور تیز جنگ

بکی باد برخاست از رزمگاه
 که گفتی جهان گشت یکسر سیاه
 سر تیغ بر اوچ گردون رسید
 خوی باد پایان بخیرون رسید
 زهامون بر انگیخت هامون نوژد
 نهان کرد گردون گردان زگرد
 جهان چون شب تیره تاویک شد
 هانا بشب روز نزدیک شد
 تن از خون پرشد زبان بر زخال
 زبان گشته از تنگی چال چال
 قضا در نیب و قدار درستیز
 زمین در کین و فلت نند و نه
 قا حله آورد هیچوبنگ
 اجل باز کرده دهن چون نه
 بر از کاسه سرمه محن خاک
 طبقه‌ای گردون بر از جان با
 زبس گشته آفراوه در کوه و دشت
 جهان گفت بس کن که از حد گذشت
 بکشند چندان نیزه دو گروه
 که شد خالک دریا و هامون چوک

انوریدن

خوشا نواحی بگداد جای فضل و هنر
 کی نشان نهد درجهان چنان کشور
 سواد او بثل چون پرند رنگاریگ
 هوای او بصفت چون نسیم جان پرور
 بخاصلیت همه سهگاش عقیق لولو بار
 بمنفعت همه خاکش عیر غالیه بر
 صبا سرشنه بخاکش طراوت طوفی
 هوا هفتنه در آتش حالوت کوثر
 کنار دجله زتر کان سین تن خلیج
 میان رجبه ذخوبان ماه رخ کسر
 هزار زورق خورشید شکل برس آب
 بران صفت که پرا کنده بر سپهر آخر
 بوقت آن که برج شرف رسد خورشید
 بگاه آن که بصحراء کند صبا لعکر
 دهان لاله کند این معدن لؤلو
 کنار سبزه کند باد مسکن عنبر
 بکشید باغ کشود آسمان بوقت غروب
 بشکل جرخ شود بوستان بوقت سحر

در خیست بارش همه گرز و تین
 نتسد اگر کرز بار دزمین
 زدریای قلزم در آرد نهنج
 هم اندر هوا من غ گیرد بچنگ
 چو شمشیر گرد بر زم اندر ون
 بیان کند همچود ریای خون
 سپید ، سواری چویک سلت کوه
 زمین گشته از سُمِ ابشن ستوه
 اگر شرق تا غرب دشمن بود
 گر زان ز جنگ ، ته میان بود
 جهان بهلوان رستم نزه شیر
 که هر گر نه گفتی زینکار سیر
 روز نبرد آن بیل ارجند
 بکشمیر و خنجر ، بگرز و کند
 بُرید و درید و رشکست و پست
 بلزارا سرو سینه و باودست

شیوه هیچ گمنی مرا که دشمن وار
 بدین مثال پندی به جر دوست کمر
 بخوبی تماحتم جی مه هوا ناین
 بخای اطاس رومی مکن زمین بسته
 حدان گفت حضر هست بر مثال بهشت
 رسول گفت سفر هست بر مثال سفر
 کشندوی توکه بیرونی من بیانی حواب
 بکجا روی توکه بیرونی من نه بی خود
 درین دور خنگیت به پنهان همانا
 درین سواد بداشت نیابت حضر
 گمیه چ گز عالم هزار آفلاطون
 یکیه بندۀ فصات هزار اسکندر
 جواب داد کای ماهر وی عالیمودی
 پاید دیده مزن بر دل رهی ازد
 هو انگرد تن من درین فراق وداع
 رضنداد دل من باقی نصا و قدر
 و ایت حکم جنین کرد گردکار جهان
 ز حکم او شوان بافت هیچ گونه مهر
 بضمیر ده فلات در حضر ترا ناصر
 بعون یاد خدادار سفر هرایاور

پائین دهد اخز
 نان شود گل اجر
 گوهرین می اصغر
 سفر بخوبی حضر
 ت روی درجود
 بیان
 بکشد اروانگر
 بردی محباب دیگر
 ه
 و من بعده سفر
 بسید
 لذکوه بیکر خود
 من
 وفی دوست اگر

بوقت شاه همی این با آن سوارد **گل**
 بگاو به همی آن
 بزنک عادض خوبان **خاتمی** در رایغ
 میان سیزده در اندیش
 شکمته نرکس بوبا بطریق لالهستان
 جانلکه درقدح **آ**
 درین **لطف** حی من از زوای امید
 بحال نیک **گزیده**
 نماز شاه زنچ فلت نمود مرد
 عروس جرج که پنهان
 بدان صفت که شود غرق کشتی **ز**
 پدارف دریا چون
 بزم **لهمت** بازان سپهر آینه رنگ
 زمان زمان خوب
 فلت **لهمت** مشغوف و من متوجه را
 جهان بیازی مشغول
 درین هوس که خرامان نگار من بر
 بدان صفت که برآید
 بعضه گفت که عهد و وظی عاشق **ی**
 بعتر گفت که مهر و

نبود هیچ گمانی مرآ که دشمن وار
 بدین مثال بیندی به جر دوست کمر
 بجای ملکِ حرم چنی منه هوا بالین
 بجای اطلس روی مکن زمین بستر
 خدای گفت حضر هست بر مثال بهشت
 رسول گفت سفر هست بر مثال سفر
 بکاشوی توکه یروی من نیای خواب
 بکاروی توکه یروی من نه بینی خود
 درین دیار بحکمت نه بینت هتا
 درین سواد بدانش نیابت همسر
 کینه چا کر علمت هزار آفلاطون
 کینه بندۀ فضلت هزار اسکندر
 جواب دادم کای ماهر وی غالیه موی
 با آب دیده منز بر دل رهی ازد
 هوانکرد تن من درین فراق وداع
 رضانداد دل من باین قضا و قدر
 ولیک حکم چنین کرد گردکار جهان
 ز حکم او نتوان یافت هیچ گونه مفر
 یصبر باد فالک در حضر ترا ناصر
 یعون باد خدادار سفر مرایاور

ل، باین دهد اخت
 شان شود گل احر
 گوهرین می اصر
 سفر بجای حضر
 فت روی در چادر
 درین بکسلد ازو لنگ
 بودی عجائب دیگر
 اه
 ل و من بعزم سفر
 رسید
 ز کوه پیکر خور.
 ین
 وفا دوست نگر

بوقت شام همی این با آن سپارد گر
 بگار بام همی آز
 برند عارض خوبان خاچنی در راغ
 میان سبزه در اف
 شکننه نرکس بوا بطرف لامستان
 چانکه در قدح
 درین لطافت جای من از برای امی
 بفال نیک گزیدم
 نماز شام زخمن فلك خود را
 عروس چرخ که بهم
 بدان صفت که شود غرق کشتی ز
 بطرف دریا چوز
 برسم لعبت بازان سپر آئیه زنگ
 زمان زمان نه
 فلك بلعث مشغوف ومن بتوش
 جهان بیازی مشغوا
 درین هوس که خرامان نگار من
 بدان صفت که برآید
 بطمته گفت که عهد و وظای عاشق
 بطنز گفت که مهر و

قا آنی دن

دروصف فامه

حصی که برگدار فضیل حصار او
لبود ز منجیق و اک سک را گدار

حصی که از نظاره بر جشن ز فرق جریخ
از فرط ارتقان فند تاج ز دیگار

حصی که روزگار زیک خشت باره اش
برگردانه سپهر توائد کشد حصار

در زیر آسمان ، فراتر ز آسمان
در مملک روزگار و فرونتر ز روزگار

ذانسوی قمر خندق او نافریده است
جانی بسی قدرت خوبش آفرید کار

ماندۀ قواعد شرع ای قوم
جون بازویان حیدر کار استوار

قایم تراز قلوب ظریفان سگل
حکم تراز عهدود حریفان خاکسار

جون عقل بامانت و جون جریخ سرباله
جون عرش بازیان و جون گوه بایدار

حوار

مدحور

ممجزه

صور

مخبر

س دور

نشور

مغزور

بدخور

ظہیر فارسی دن

سپریمڈ کے شدھ بھرہ سوی سوی
شندھ آئی دنووں میں ایسا نہ
لگوں جو من آمدی حضرت فرشت
کہ ای خالصہ اندر وہ
جھوڑ دھرا پت بر گک گک پت
گکی موکہ پر کھست اگ کنود
بر آشان دین مکہ جی دگر
مگر تو عبادی کا درین مقدہ تو
چہ دشمن حسودد و دوست
لیکوں قیامت بھی روی
کہ زاد سخت محوافت و مزارت
بین کے جند فراز و نشب دریش است
راشان عده تباہ یونگ
تو اصفت دور و دراز دریش است
بدن دو روز افمت جرا نوی
تو در میان گروہی غرب مہمانی
جن مکن کہ بیکرگی نو

قا آنی دن

دروصف قلمه

حصني که برکنار فضيل حصار او
نبود ز منجنيق فاك سنج را گدار

حصني که از نظاره برجش ز فرق چرخ
از فرط ارتفاع قند تاج زرنگار

حصني که روزگار ز يك خشت باره اش
برگرد له پيهير تواند کند حصار

در زير آسمان ، فراتر ز آسمان
در ملک روزگار و فروتنز روزگار

زانسوی قمر خندق او نافريده است
جائی بسی قدرت خویش آفریدکار

مانند قواعد شرع بی قویم
چون بازویان حیدرکار استوار

قایم تراز قلوب ظريفان سنجدل
محکم تراز عهود حریفان خاکسار

جون عقل باشانت و چون چرخ سربند
چون عرش يادزانست و چون کوه يادافر

ظهیر فاریابی دن

سریددم که شدم محروم سرای سرور
 شنیدم آیت «توبوا الى الله» از لب حور
 بگوش جان من آمد ندای حضرت قدس
 که ای خلاصه تقدیر و زبدہ مقدور
 جهان رباط خراپست بر گذر گو سیل
 گمان میگرد که بیکشمیت گل شود معمور
 بر آستان فادل منه که جای دگر
 برای نزهت تو بر کشیده اند قصور
 مگر توی خبری کاندرین مقام ترا
 چه دشمنان حسودند و دوستان غیور
 بیکوش تا بسلامت بمانی بر سی
 که راه سخت مخوفست و منزلت بس دور
 بین که چند فراز و نشیب در پیش است
 رآستان عدم تابه پیشگاه نشور
 ترا مسافت دور و دراز در پیش است
 بدین دو روز افاقت چرا شوی مفروض
 تو در میان گروهی غریب مهمانی
 چنان مکن که بیکبارگی شوند فور

حافظدن

الا يأْتُهَا الساق أَوْ كَاسًا وَ نَاوِلَهَا
كَهْ عَشْقَ آسَانْ نَمُودَأَوْ لَوْلَ افَنَادَ مَشَكَلَهَا
بَسُويْ نَافَهْ كَاخْرَ صَبَا زَانْ طَرَهْ بَكْشَاهِدْ
زَتَابْ جَعْدَ مَشَكِينَشْ چَخُونْ افَادَرَدَلَهَا
بَمَى سَجَادَهْ رَنَگَيْنَ كَنْ گَرَتْ پَرَمَفَانْ گَوَيدْ
كَهْ سَالَكْ يَخْبَرْ نَبُودْ زَرَاهْ وَ رَسْمَ مَزَلَهَا
مَرَادَرَمَزَلْ جَانَانْ چَامَنْ عَيْشْ چَوْنَهَرَدْ
جَرَسْ فَرِيَادْ مَيَارَدْ كَهْ بَنَدَيدْ مَحَلَهَا
شَبَّ تَارِيكْ وَ بَيمْ مَوْجْ وَ گَرَدَابِيْ چَنَينْ هَائِلْ
كَكَا دَانَندْ حَالْ مَا سُبُكَارَانْ سَاحَلَهَا
هَمَهْ كَارَمْ زَ خَوْدَ كَامِي بَدَنَاعِي كَشِيدَآخَرْ
نَهَانْ كَيْ مَانَدَآنْ رَازَى كَرْ وَ سَازَندْ مَحَفلَهَا
حَضَرَزِيْ گَرَهِي خَواهِي ازوْنَابِيْ مشَوَحَافَظْ
مَقِيْ مَاتَلَقْ مَنْ تَهْوَى دَعَ الدَّنَيا وَ اَخْلَهَا

عمر فینک فخریه سندن

من کیسم آنسالک کوین میرم
 کز یخنه جوهر قدیست خیرم
 در صفحه تصویر جلالست مالم
 در پرده تقدیر محالت نظیرم
 چون حسن کند جام صفا رنک شرابم
 چون عشق دهد رنگ جین آب زدیرم
 آنجاکه وفا نشود چشم خونم
 و آنجاکه جفا غسل کند آب غدیرم
 برکت براحت طبلان شال و بلاسم
 بردوش زلیخا منشان بردو حریرم
 در هنده فقر وفا صفر الوفم
 در من رعه عن وعلا ابر مطیرم
 در کوزه لذت شکنان چشم زهرم
 در کاسه کودک منشان کاسه شیرم
 آنجاکه ادب نعمه طراز است سیم
 و آنجاکه هنر جلوه فروش است بصیرم
 با ناطقه گلریز و با سامعه گایچین
 با واهمه نابالغ و با عاقله پیرم

پنه کلستاندن

قطعه

خورد شیر یه خود ده سک و ربحقی تبرداندر مار
تن بیچارگی و گرگی به و دست پیش سفله مدار
گرفیدون شود بعمت و مال بیهودا بیچکس منمار
بریسان و نسیع برنا اهل لا جورد و طلاست بردبار

مثنوی

گل بشاراج رفت و خار یاند گنج برداشتند و مار یاند
دیده بر قارن سنان دیدن خوشتر از روی دشمنان دیدن
واجیست از هزار دوست برید تایکی دشمنت نباید دید

نظم

شدرستان را باشد در دریش جز بهم دردی گوییه درد خویش
گفتن از زیور فی حصل بود باکی در عمر خود ناخورده بیش
کارا حلی باشد همچو ما حال مایاند ترا افسانه پیش
سور من مادیگری نسبت ممکن او نک بر دست و من بر عضوریش

ده مشه

ده مشه

زیست گو

ست گو

افسانه

ذی خانه

ندی رو

، کوکو

خیامدز

گرها خردی حرص را بنده مشو
دربای طمع خام و سر افکن
جون آتش نیز هاش و جون آب روان
چون خالد هر باد و پراکن

هر

ناکرده گشاه درجهان کیست بگو
و انکس که گشاه نکرد جون
من بد کنم و تو بد مکافات دهم
بس فرق میان من و تو جد

هر

غزنه جه شوی میکن و کاشانه
بر عمر که هست حاصلش
مخواهه بادی و تو افروزی شمع
بر زهگذر سبل جه سا

هر

آن قصر که بر جریخ همیزد پهلو
بر درگه او شهان نهاد
دیدمه که در کنگره اشی فاخته
بنشته و میگفت که کوکو

یه کلستاندز

قطعه

نحو ز دشیر به خورد دست و ریختی بیداند مار
تن به عیازگی و گرسگی به دست پیش سفله مدار
گرفتار یون شود بعمت و مال پیغورا بیچکس منبار
بریبل و نسبیج برنا اهل لاجورد و طلاست بردووار

منوی

گل بشادج رفت و خر ناند گنج برداشتند و مار ناند
دیده بر تاکد سنان دیدن خوشزاروی دشمنان دیدن
واجیست از هزار دوست برد نایک دشمت نماید دید

نظم

شدرستان را باشد در دریش جز بهم دردی گویم در دخوبش
گفتن از زیور بی حصل بود با یکی در عمر خود ناخورد داشت
نایرا حلی نباشد همچو ما حل میباشد ترا افاهه پیش
سودمن نادیگری نسبت نمکی او نمک بر دست و من بر عضور بش

خیامدن

گریا خردی حرص را بنده مشو
در بای طمع خام و سر افکنده مثـ
جون آتش تیز باش و جون آب روان
جون خالک بهر باد و برآکنده مثـ

م ناکرده گناه در جهان کیست بگو
و انکس که گناه نکر دجون زیست
من بد کنم و تو بد مکافات بدم
بس فرق میان من و تو جیست

م زنده جه شوی بیکن و کاشان
بر عمر که هست حاصلش اوفـ
محوا به بادی و تو افروزی شمع
بر زهگذر سیل جه سازی خـ

م آن فصر که بر جریح همیزد بھلو
بر درگه او شهان نهادندی
دیدیم که در کنگره آتش فاخته
بمشته ویگفت که کوکو ، کوـ

یمه کلستاندن

قطمه

نموده شیرینم خوردشک و رسختی بیداند غار
 تن بهجارت و گرسنگی بنه و دست بیش سفله مدار
 گرفیدون شود بنتع و مال بیهودرا بهچکس مشمار
 پرنسان و نسیج بزنا اهل لاجورد و طلاست بردیوار

مشتوى

گل بتاراج رفت و خار بماند گنج برداشتند و مار بماند
 دیده بر تارک سنان دیدن خوش تازدروی دشمنان دیدن
 واجست از هزار دوست بزید تایکی دشمنت نباید دید

نظم

تند رستان را باشد در دریش جز بهم دردی نگویم درد خوبیش
 گفتن از زیور بی حاصل بود باشک در عرض خود ناخوردده بیش
 تاترا حالی نباشد هچوما حال مباشد ترا افسانه بیش
 سوزمن با دیگری نسبت مکن او نمک بزدست و من بر عضوریش

مشو

ست بگو

ت بگو

سانه

خانه

رو

کوکو

خیامدن

گریا خردی حرص را بنده مشو
دربای طمع خام و سر افکنده
چون آتش تیز باش و چون آب روان
چون خاک بہر باد و پراکنده

نم
تا کرده گناه درجهان کیست بگو
و انکس که گناه نکرد چون ذیس
من بد کنم و تو بد مکافات دیه
بس فرق میان من و تو چیز

نم
غرهه چه شوی بیکن و کاشانه
بر عمر که هست حاصلش او
همخواهه بادی و تو افروزی شمع
بر رهگذر سبل چه سازی

نم
آن قصر که بر چرخ همیزد بهلو
بر درگه او شهان نهادندی
دیدیم که در گنگره اش فاخته
بنشته و میگفت که کوکو ،

ینه کلستاندن

قطمه

نخورد شیریم خورده‌ست و رسختی بیداندر غار
 تن بهیخارکی و گرسنگی پنه دست پیش سفاه مدار
 گرفیدون شود بعمت ومال بیهذا را به چکس مشهار
 بر نیان و نسیح برنا اهل لاجورد و طلاست بر دیوار

مثنوی

گل بتاراج رفت و خار پاند گنج برداشتند و مار پاند
 دیده بر تارک سنان دیدن خوش تاز روی دشمنان دیدن
 واجبت از هزار دوست برید تایک دشمنت نباید دید

نظم

جنز هم دردی نگویم در درخویش
 گفتن از زنبور بی حاصل بود
 با یکی در عمر خود ناخورده بیش
 تا ترا حالی نباشد همچو ما
 حال مباشد ترا افسانه بیش
 او نمک بر دست و من بر عضو زیش
 سوزمن بادیگری نسبت مکن

خیامدن

گریا خردی حرص را پنده مشو
در پای طمع خام و سر افکنده مشو
چون آتش تیز باش و چون آب روان
چون خاک بہر باد و پراکنده مشو

نَاکرده گناه درجهان کیست بگو
و انکس که گناه نکردهون زیست بگو
من بد کنم و تو بد مکافات بدهی
پس فرق میان من و تو چیست بگو

غرهه چه شوی بسکن و کاشانه
بر عمر که هست حاصلش افسانه
همخوابه بادی و تو افروزی شمع
بر رهگذر سیل چه سازی خانه

آن قصر که بر چرخ همیزد بہلو
بر درگاه او شهان نهادندی رو
دیدم که در کنگره اش فاخته
بنشته و میگفت که کوکو، کوکو

مشنوی

چون که سکتم نام بی	مشنوی
کوئن عیسے و زه درای	مشنوی
کوس هست زده بارتا	مشنوی
مازه ارد پاده راز سیل	مشنوی
رست و سل میکری پشت	مشنوی
داین غارت بزم و کسی	مشنوی
دستی راشمه این عنده	مشنوی
شک ایکس که کوئی بی بود	مشنوی
کس ناید زپس هوش است	مشنوی
انگل ناده ای عشه هنوز	مشنوی
رست بر بیاد ری دشدار	مشنوی
وقت خرمش خوش ایدی	مشنوی
آذینیع بیده و پنهان است	مشنوی
گردن ای سر بر کی شاید	مشنوی

کوشی ارجات بجات	دیگر پکونه نه است
پنج دهاری و ده بیم حشر	با این عالم ای رکش
جان شیرین بزم از راه	کریکی بین حب و شعاب
نه برجات دنیا دل	ه جسم مر عارف کمال
دو پیش است مر باش در	پند سه ای کوشش ای شنجه

مشنوی

کوئد آز نیش بیک چن	بنی آدم احسای یک یکنده
دکھنے نا زمانه فستار	چ غصی بده آورده زکار
ثای بر ناست نهاده ای	نیک نعمت بگران سینی

حکایت سلطنه

کی ای داش که پر جست	کی پرسیده ایشان که کو کرد فرم
چهار بده گفت ش مدی	دیگر شی بزم ایشان شنید
دمی بید او کرد مهان است	کفت احوال رف مهان است
کی برشت پای خودستم	کی بظام من شنید
حر است از ده عالم بزم شنید	اگر دره بشش بر حال ماند

هـ دـ مـ
نـ کـ غـ نـ
خـ لـ نـ کـ
خـ اـ سـ
دـ اـ نـ کـ
پـ رـ نـ پـ

خط	
که سیش بودی هم کشانیا	بس نه زیر زم فن کرده
عکش جبان بخود که سیش	دان جسم را شد که پر میزها
کرد سی که شت که دیسیان ناد	زده است ام ختن و بزرگ
نام پشنگ که بک برآمد خان	بزرگی خانی همان بیست هزار

خط	
ای دی خشم دلی کیم	کوس صفت کیفت دلیل
هد توی بکر کیم	ای کفت دست ساده باز
اه قای دوستان که کیم	برمن با قاده مک دشمن کام
من کردم شما حد تکیند	در کلام شد نیادانی

خط	
علی صبر مرید طاقت بهدا	اُن رعی سمجح نایسه
که کاد آزن رسیده بکش	یک ازده سستان مخلص را
هائی رعی پیش که میش	لخت بوده اشکن کردا
مرغ سیچ خان من خانش	کفر زین شد طابت بیت

قطعہ

بسید از دت بمحول بستم کارزوی دلاوزر اس نام و سیکن متن باکل ششم دکر من بسان غاکل که ستم	کل حشنه ی در خام و زی جو کنترک شنکے با هم ری آفٹ من کلے پاچ بودم کمال هم نیشن بر من از گرد
---	---

قطعہ

برادرند علامان اور جست اینج زندگی کے سلطان سنم دادا درد	اکر باغ ریت کلک خود سیبی پیغ خند کے سلطان سمه اور پیغ
--	--

مشنونی

دل اندیجان فسحہ زینیں کر بسیار کسی پی پر کوکت چڑھت مردن پر چرہ چان	جمسان بردار بایکس کنکنی بر یکت دنادشت چ آسک دنکن بایک
--	---

قطعہ

بل و ده بیشان کنکنی کر عپسان در بہ افتکنی	بیهان کر حدوه نہ مک فسیمی کیر دا شاه
--	---

۲۰ — وزهاد را چیزی مده تا زاهد بیانند (زاهدله ایسه هیچ برشی ویرمه که زاهد فالوئنار) .

سؤالها

آن زاهد در پیشة چه کردی ؟ بزدیک او که رفت ؟ اور اجاگفت ؟ آیا این سخنرا قبول کرد ؟ از کان دولت چه کنند ؟ آیا راضی شد ؟ از برای او کدام خانه را پرداختند ؟ این چکونه مقام بود ؟ عابد از این پس چه کردن کرفت ؟ آیا ملکه باری دیگر بزیارت او رفت ؟ زاهد چکونه بود ؟ ملک بر این تبدل آیا شادمانی کرد یا نه ؟ چه کفت ؟ آن وزیر فیلسوف چه کفت ؟ ملک این سخنرا آیینه مید ؟ وزیر بخطور ایضا کرد ؟

۶۹

حکایت

از صحبت یاران دمثقم ملاتی پدید امده بود ؛ سر در بیان قدس نهاد و با حیوانات انس گرفتم ؛ تا وقته که اسی فرنگ شدم ؛ در خندق طرابلس با جهودانم بکار گل بذاشتند ؛ تایکی از رؤسای حلب که سابقه معرفتی میان ما بود گذر کرد ، مرا بشناخت ، گفت : این چه حال است وجه گونه گذاری .
کفم :

قطعه

هی گریختم از مردمان بکوه و بدشت
که از خدای نبودم بدیگری برداخت ؟

مسنونی

در خود بگش نهاده باز است	دش مددگاری نمایست
دز قرض آفرینش ندارد	کو ذهن من که ندارد
حکت سرمه پند و پایه دیر پایه سرمه مطفت	
چنان شرق شنیده از گلستان	پیش سال کاشت پیشی
سوسن و گلشن از بیان	لا جرم فیضش ای بیان

قطت

داوی پنهان ندارد سبز از قل بیس	در گذشت از پنجه بین آیه در روزی بیس
دین گلین و فیضت گذشت پیشی زرسیه	گذشت که دیگر کشته پیشی زرسیه
اعیانه عد خاست آزان قدیمیت	اعیانه عد خاست آزان قدیمیت

قطت

ابی را کسر براند گرد	خوان بردازد صیف زن بک
های سال چهار کلش بک	دیروز آیینه بک

قطت

برور کار حالت نگاه مکان دریا	که بیر حاط سیکن بلکره
های سال دن بیماری صد کریلا	جهد کرن محکر روز بسناه

عت

بساید ساخت.

یگانگان در بستان
از قید فرنگ خلاص
ت ، در عقد نکاه من
برآمد دختر بدخواهی
کردن گرفت و عیش

علم است دوزخ او؛
نا عذاب النار .

لخت : تو آن نیستی که
زیرید ؟ گفتم : می بده
گیر فقارم کرد .

زدهان و دست گرگی؛
کوسنند ازوی بساید؛
عاقبت گر کم توبودی،
ایدیکن .

ایضاحات

- ۱ - با وجود نم بکار کل پداشتند (بُنی یوود برله چامور ایشنه طوستیلر یعنی استخدام ایندلر)
- ۲ - سابقه معرفتی میان ما بود (آرامنده سابقه معارفه واردی)
- ۳ - چه کونه کداری (ناصل چکنیسر ک)
- ۴ - که از خدای شودم بدیکری پرداخت (زیرا المهدن غیری ایله منقول دکلام)
- ۵ - در طوله ناصردم بساید ساخت (ناسر دلره برابر به لقی مجبور بنتده ام . عیناً : بکا نامرد دیزینده قبلق کرک)
- ۶ - بکا بین صد دستار (پوز دیزار قمعتنده بر مهر مؤجل ایله)
- ۷ - عین هرا منفص داشت (حیاتی کدورت آلد ایمه باشادی ، گرفت ، بورا به عالدر)
- ۸ - وقتا در بنا عذاب الشار (ای رعن ! بزی عذاب نادر دن محافظه ایت)
- ۹ - زبان تفت (خطاب جوقی دبلی)
- ۱۰ - و بصدقیزار بدست توکر فزم کرد (ویوز آلتونه بُنی-س-ان الکده اسپر ایندی)
- ۱۱ - شبانکه کارد بر حلقش عالید (کیجه لین بوغازیه بیجانی سورندی ، یعنی آق بغازالادی)

سؤالها

سعدی را از محبت یاران چه پیدا شد و چه کرد ؟ برآ و چه واقع شد ؟
بچه کار اورا داشتند ؟ با که ؟ اورا کدید ؟ آیا شناخت ؟ اورا چه کفت ؟
آن رئیس چه کرد ؟ بعد از تغایص او چه کرد ؟ دخترش چظرور بود ؟
چه کردی ؟ باری آن زن شیخرا چه کفت ؟ سعدی اورا چه کفت ؟

قیاس کُن که چه حالم بود دران سا
که در طویله ناصرد

بلت

پای در زنجیر پیش دوستان به که با
بر حالت من رحم آورد ویده دینار
کرد و با خود بخلب برد . دختری داشت
آورد بکا پن صد دینار . چون مدتی
بود وستزه جوی و نافرمان ؟ زیان درازی
مرا منعنه داشتن چنانکه گفته اند :

مثنوی

زن بد درسرای مرد نکو هم دراین
ذئه از قرین بد ذئه ار ، وقا ربه
باری زیان تھست دراز کرده هی گ
پدر من ترا از قیدرنگ یده دینار باز خ
دینار باز خرید و بصد دینار بدست بر تو

مثنوی

شنیدم کوسنندی را بزرگی رهانیدا
شباهکه کارد بر حلقت بمالید ، روان
کاز جنگال گر کم در رُبودی ، چودیده
ترین — ۳۹ تورکیه ترجمه

بلیت

شکوفه گاه شکفته است و گاه خوشیده ؟
درخت وقت بر هنست وقت پوشیده .

گفت: ای برادر تعزیم کن که جای تهیت نیست ؛ آنگکه
تودیدی غم نافی داشتم و امروز تشویش جهانی .

مشتوی

اگر نباشد درد مندم و گر باشد بمهوش پای بندم
پلازین جهان آشوب تر نیست که رنج خاطر است ارهست و رنیست
تمیرن — ۰ م . تورکجه به ترجمه ایدیکز.

اضحات

- ۱ — سپری شد (نوكنده ، نهایت بولدی)
- ۲ — قام مقامی نداشت (قام مقام طوغمازدی ، یعنی ولی عهدی (بوقدی)
- ۳ — نفویض کردن (امانت ایگل) . آفانا (تصادفاً) .
- ۴ — خرقه بر خرقه دوختی (خرقه خرقه او زرینه دیکردی .
یعنی یامه یامه او زرینه)
- ۵ — ملکت راند (ملکت سوردی ، یعنی پادشاهی سوردی)
- ۶ — لئکر آرائش (اوردو ترتیب و احضار ایگل)
- ۷ — بهم آمدند (آلت اوست او لیبلر ، راحتس او لیبلر ، قبریش او لیبلر)
- ۸ — خسته خاطر هی بود (قابل ، رویی مضطرب او لیبوردی)

آن بزرگ که کو سفند را از چنگال کرک رهانید چه کرد ؟
کوسفند ازوی چه ناید ؟

حروف

حکایت

بکی از ملوک مدت عرش سپری شدو قایم مقامی ندا.
وصیت کرد که با مدادان ^{نخستین} کی که از در شهر در آ
پادشاهی بر سر وی نمید و قهویض مملکت بدو کنید. اتفا
کی که از در شهر در آمد گدانی بود که همه عمر اقمه لقصه اند
و خرقه خرقه دوختی. ارکان دولت وصیت ملک را به
آوردن و مملک و خزانی بدو ارزانی داشتند. درویش
ملکت راند تا بعضی از امراء دولت گردن از طاعت او
ندو ملوک دیار از هر طرف پیشازعت بر خاستند و بمقام
لشکر آراستند؛ فی الجمله سپاه ور عیت بهم برآمدند و بر
بلاد از قضنه تصرف او بدبرفت. درویش از این واقعه
خاطر همی بود تایکی از دوستان قدمیش که در حالت درویشی
او بود از سفر باز آمد و اورا در چنان مرتبه دید و گفت:
خدای را عز و جل که بخت بلند باوری کرد و اقبال ره
تائیک از خدار و خارت از پایی در آمد و بدين پایه رسیدی:

إنَّ مِعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

لخت: در نظر ایشان چیزی نخورد که
اهم فضائی کن که چیزی نکرده که

قصاید

۱۰ عیها بر گرفته زیر بغل ،
روز درماندگی بسم دغل ؟
که یه ترجمه ایدیکتر .

شاعرات

ارادت او بود (عیناً : دها آزادوندن
من آذنو ایشان بکی مقاداردن داهما آز

عادت او بود (عادتندن فضله قیلابی)
ی بوق کیان است (کافن کلاسني کین
بوندر = زیرا کیندیکان یول توکستا.
)

کار آید (عیناً : برثی بیهدم که ایش
برثی بیهدم)

سوالها

۱

د آیا به ری داشت ؟ چه وصیت کرد ؟
بد که بود ؟ از کان دولت چه کردند ؟

- ۹ — بخت بلندت یاوردی کردوا بال رهبری (سکا بخت بندیار راک واقبال رهبر راک ایندی؛ سکا بخت بلند یاور واقبال و سعادت رهبر او لدی) .
- ۱۰ — سکت از شار و خارت از پای در آمد (کلاک دیگن دن و دیگن کن یالعکدن چندی) .
- ۱۱ — تعزیت کن که جای تهیت نیست (بنی تعزیت ایت زیرا بیریکه محل بوقدر) .
- ۱۲ — اکر دنیا نباد (دنیا اومازسه؛ بوراده سعادت دنیا دیگر) .
- ۱۳ — بلاقی زین جهان آشوب تریست (یعنی از این جهان بلان آشوب تریست = بو جهان دها تشویش آمیز، داهادهن و برجی، راجحتر ایندیجی بر بلا بوقدر) .
- ۱۴ — کر رنج خاطرا است اوهست ورنیست (زیرا او لاده او لاسه ده رو حک اضطرابه سب اولور) .

حروف

جحکایت

زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون بر سفره پنسته شد ازان خورده که ارادت او بود؛ چون بخواز برخاستد پیشتر ازان کرد که عادت او بود، تاظن صلاحیت در حق او زیادت کشند.

بلست

ترسم نرسی بکیه ای اعرابی کاین زده که تو میروی بترا کستان است. چون بمقام خویش باز آمد سفره خواست تا تناول کند. بسری داشت صاحب فراست، گفت: ای پدر، در دعوت

سلطان چیزی نخوردی؟ — گ
بکار آید. — گفت: غمازد
بکار آید.

ای هنرها نهاده بر کف دست
تاقه خواهی خریدن ای مغرو
ترین — ۴۱. تور

۱ — کتر از ان خورده که
بیدی که آنک اراده ایندی؛
بیدی)

۲ — پیشتر ازان کرد که
۳ — کاین زده که تو میرو
دیمه تلفظ اغلی. کاف تعطیل؛
نه در یعنی ترک تانه ایصال ایدر

۴ — چیزی نخوردم که

کله، یعنی کفایت ایده چک قدر
آن مالک که عمرش سیر شد،
بنستین کی که از در شهر درآ

بازار
اویلی)
دیکن

بت زیرا
ت دنب

ن بلان
ورینی،

اسهده

آزادان
اگر که

مان است
اگر که
نمود

سلطان چیزی نخوردی؟ — گفت: درنظر ایشان چیزی نخوردم که
بکار آید. — گفت: نماز را هم قضا کن که چیزی نمکردی که
بکار آید.

فصلمه

ای هزارها نماده برکف دست، عیبا بر گرفته ذیر بغل،
تاجخواهی خریدن ای مغور روز درماندگی بسیم دغل؛
هزین — ۴۰. تورکجه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

۱ — گفته ای اخوند که ارادت او بود (عیناً: دها آزاوندن
بیدی که آنک ارادتی بیدی؛ یعنی آزو زایندگی مقام اردن داهما آز
بیدی)

۲ — پیشتر ای ازان گرد که عادت او بود (عادتندن فضله قیلدی)
۳ — کابن ره که تو میروی برگستان است (کابن کله سنتی کین
دیبه تلفظ اجل، کاف غمبل ایغوندر = زیرا گیندیکان بول نوگستا.
نهدرو یعنی ترگستانه ایصال ایدر)

۴ — چیزی نخوردم که بکار آید (عیناً: بر یعنی بیهدم که ایشه
کله؛ یعنی کنایت ایده جک قدر برشی بیهدم)

سوالها

آن مالک که عمرش سیدی شد آیا په ی داشت؟ چه وصیت کرد؟
نمی‌شنین کنی که از در شهر در آمد که بود؟ از کان دولت چه کردند؟

- ۹ - بخت بلندت یاوری کر دوام ای رهبری (سکا بخت بهن و اقبال رهبریک ایندی؛ سکا بخت بلند یاور و اقبال و سعادت رهبر)
- ۱۰ - سکات از خار و خارت از بای در آمد (کالک دیکنند و یافگنند چیزندی) .
- ۱۱ - تغزیم کن که جانی تهییت نیست (بنی تغزیت ای تبریکه محل بوقدر)
- ۱۲ - اکر - سیا - بآ - د (دینا اوپیازسه؛ بوراده سعاده، دیعکدر)
- ۱۳ - ... بلاقی زن جهان آشوب ترییت (بعنی از این جهان آشوب ترییت == بو جهاندن دها آشوبش آمیز، داهاده هن؛ راهنمای ایدیجی بر بلا بوقدر)
- ۱۴ - که رخ خاطراست ارهست و زنیت (زیرا او اولماسه ده روحک احطرابه سبب اولور .)

حروف

جکایت

زاهدی مهمنان پادشاهی بود، چون بر سفره پنستند که خوردکه ارادت او بود؛ چون همایز بر خاستند پیشتر ازان عادت او بود، تاظن صلاحیت در حق او زیادت کنند.

بلست

ترسم نرسی بکمه ای اعرابی کاین ره که تو میر وی بتراکت
چون بمقام خویش باز آمد سفره خواست تا تناول
بسی داشت صاحب فراست، گفت: ای پدر، در

يش احوال آن درویش
که آمد؟ بدرو چه کفت؟
امامت؟

نه تند چه کرد؟ وجود
خوبین باز آمدیده کرد؟
کفت؟ پدر چه کفت؟

شاهه خدمت ایدر دی
دفعه اوزنکین فارده ش

تا کچالیشم مشقتن
سن نهایجون ایش
ندن قورتوله سلک!

سیوب او طورمک آتون
مقدن داهای ایدر،
بکن.

شن وار ایدی)

منتخبات

۷۳

- ۲ — یکی خدمت سلطان کردی و دیگری بسی بازوan
نان خوردی .
- ۳ — کارکردن (چالیشمک)؛ تابرهی، یاخود رهانی یا
(فورتوله سلک)
- ۴ — خدمت امیر ایستادن، بودن (امیرک خدمتکاراننده
طورمک؛ بولونق)

سؤالها

این حکایه درباره کیست؟ یکی از آن دو برادر چه کردی؟ و دیگری؟
آن برادر تو اکندر درویش را چه کفت؟ درویش اورا چه کفت؟ حکما
چه کفته اند؟

حکایه (ترجه)

بعضی بویوکله بر گیده ایدم، آرقه مندن بر صندال
غرق اولدی. ایکی فارده ش کردا به دوشیدله. بویوکله دن بری
بر کیجی به دیدی که: «شو ایکی فارده شی طوت ده سکایو زدیتار
ویرهم»

کیجی بالک برخی قورتار دی، دیگری هلاک اولدی.
بن دیدم که: «هیه عمری قلاماش»، بو سیبدن آنی یاقه لامقده
ناخرا واقع اولدی»

کیجی کولدی و دیدی: «سویله بیک طوغنیده. لکن نمده
آرزومن، میل الدژاده بونی قورتار امنه معروف ایدی. شو سیبدن که

پس از مدنی چه واقع شد ؟ آیا از این شور
رنجیده خاطر بود یانه ؟ روزی نزدیک او
یا ملک چه کفت ؟ جهان چرا آشوب تربلا

۳

زاده‌ی مهمنان کبود ؟ چون بر-سفره
بغاز برخاسته به کرد ؟ چرا ؟ چون بخان
آیا پسری داشت ؟ بطور بود ؟ پدر را رجا
آنکاه پسر فرامند ناز چه کفت ؟

حکایه (ترجمه)

ایکی قاردهش واد ایدی ، بزی پاد
و دیگری توالرینک ایشیله آکلک بیردی . بر
فقیره دیدی که :

— نایجون خدمت سلطانه کیرمز سک .
قورنوله سک ؟ فقیر جواب وردی :
کورمه بورسک ، تا که خدمتکار لق مذلت
حکمادی شلد رکه : « کندی اکمکی
کمر با غلایوب امیرک خدمتکار افنده بولو
تمرن — ۴۲ فارسی به ترجمه اید

سهیل ترجمه

۱ — دو برادر بودند (ایکی قارد

- ۲ — یک خدمت سلطان گردی و دیکری بسی بازوan
نان خورده .
- ۳ — کارکردن (جالیشمق) ؛ تابرهی ، باخود رهائی یابی
(قورتولاهست)
- ۴ — بخدمت امیر ایستاندن ، بودن (امیرک خدمتکار لغنه
طودمق ؛ بولونق)

سؤالها

آن حکماه درباره کیست ؟ یک ازان دو برادر چه گردی و دیکری ؟
آن برادر تو انکر درویش را چه کفت ؟ درویش او را چه کفت ؟ حکما
چه کفته اند ؟

حکایه (ترجمه)

بعضی بویوکلره بر کیده ایدم ، آرقه مزدن بر صندال
غرق اولدی. ایکی قاردهش گردابه دوشبلر. بویوکاردن بری
بر کیجی به دیدی که : « شو ایکی قاردهشی طوت ده سکایوز دینار
دیره هم »

کیجی يالک بر نی قورتاردي ، دیکری هلاک اولدی .
بن دیدم که : « بقیه عمری قلاماش » بوسیدن آنی یاقه لامقدنه
تأخر واقع اولدی »

کیجی کولدی و دیدی : « سویله دیک طوغیردر . لکن نمده
آرزوم ، میل الدزیاده بونی قورتار منه معذوف ایدی . شو سیدن که

بس از مدی چه واقع شد؟ آیا از این شورش احوال آن دروی
رنجیده خاطر بود یا نه؟ روزی نزدیک او کامد؟ بدی چه کفت
یا ملک چه کفت؟ جهان چرا آشوب تربلا هاست؟

۲

زاهدی مهمان که بود؟ چون بر سفره نشستند چه کرد؟ و چو
یخاز بر خاستند به کرد؟ چرا؟ چون بخانه خویش بازآمدجه کر
آیا بدری داشت؟ چطور بود؟ پدر را چه کفت؟ پدر چه کفت
آنکه پدر فراموشند ناز چه کفت؟

حکایه (ترجمه)

ایک قاردهش وار ایدی، بری پادشاه خدمت ایدرده
و دیگری قول ایشان را کمک بیدرده. بر دفعه اوزنکین قارده
فقیره بیدی که:

— نهایچون خدمت سلطانه کیم مرسک، تا که چالیشم مشقته
قورونه سک؟ فقیر جواب ویردی: — سن نهایچون ادا
کورمه بورسک، تا که خدمتکارلو مذلتندن قورونه سک!
حکمداد یتلردر که: «کندی اکنکی بیوب او طور من آنلو
کمر با غلایوب امیرک خدمتکار لفته بولونه مقدن داهه ایدرده»
تمرن — ۲ فارسی به ترجمه ایدیگن.

تسهیل ترجمه

۱ — دو برادر بودند (ایک قاردهش وار ایدی)

وبرينك

الغرق

تأخر

منازل

دولت

بركري

پسر

شده

نه چند انكه انتقام از حد کند ر دوانگام ظالم از طرف مباشد و دعوى
از قبیل خصم .

قطمه

نه مرد است آن بزدیک خردمند که با پیش دمان بیگار جوید ؟
بلی مرد انکس است از روی تحقیق که جون خشم آیدش باطل نکوید .

مثنوی

بی را زشت حوني داد دشنام
نخول کردو گفت: ای خوب فرجام ،
(لکن) بتو رایم که خواهی گفت آنی
که دائم عیب من، جون من ندانی .
تمثیل — ۲۲ تو را کجده ترجمه ایدیکن .

اپساحات

- ۱ - دشنام داده در (آئمهه سوکدی) .
- ۲ - بیز دشنه مادرش داده (سنده آئمهه سوک) .
- ۳ - نه چند انكه انتقام از حد کند (فقط انتقام حد جرسی
بکشیدن ندر) .
- ۴ - پیش دمان (آئمهه سوک) . کوکر میش فیل ، پیکار (غواص) .
از روی تحقیق (تحقیق بوزعنه ، معنی تحقیق اولهرق) . خوب فرجام
(عابرانی حرب : ای بمحالی) .

بروقت بیانده قالمش ایدم، بو بُنی دومنه بیندیردی، ا
الدن ایسه بر قیریاج بیشم «
ترن — ۴۳ فارسیه ترجمه ایدیکنر.

تسهیل ترجمه

- ۱ — زورق دربی ما غرق شد (آرقه مزدن بر صندای اولدی)
- ۲ — بگردابی در افتدند (گردابه دوشیدلر)
- ۳ — در گرفتن او تأخیر افساد (آنی یاق لامقد واقع اولدی)
- ۴ — لیکن میل خاطرمن بر هایین این بیشتر بود
بحمدہ آرزومن اذیاده بونی قور تارمه ایدی)
- ۵ — بر اشتئناندان (دو به بیندیرمل)؛ تازیانه (بر

حروف

حکایت

بکی از پسران هارون الرشید پیش پدر آمد خست
فلان سرهنگزاده هرا داشتم داد بادر. هارون از کان
را گفت: جزای این جه باشد؛ بکی اشارت بکشتن کرد و
هزبان بزیدن و دیگری بمصادره واقع. هارون گفت: ای
کرم آنسه که عفو کو و اگر متواتی تو نیز داشتم مادر

او بیرون

شمال غرق

مقدمة اخر

بود(لكن

(بر قیربان)

شمناک که

کان دولت

دو دیگری

ای پسر

ادرش ده

نه چندان که انتقام از حد سُلْطَنِ رَدوان گاه ظلم از طرف مایا شد و دعوی
از قبیل خصم .

قطعه

نه مردان است آن بیزدیک خردمند که با پیل دمان پیگار جوید ؟
بل مردان کس است از روی تحقیق که چون خشم آیدش باطل نگوید .

مثنوی

یک را زشت خوفی داد دشام
تحمل کرد و گفت : ای خوب فرجم ،
پر زانم که خواهی گفت آنی
که دانم عیب من ، چون من ندانی .
تمرين — ۴ تورکجه ترجمه ایدیکز .

ایضاحات

- ۱ — دشام داد بادر (آئمه سوکدی) .
- ۲ — تو بز دشام مادرش ده (سن ده آنسته سوک) .
- ۳ — نه چندان که انتقام از حد کندرد (فقط انتقام حد جری
کچه به چک قدر) .
- ۴ — پیل دمان (فیرمش کوکره مش ذیل) : پیگار (غوغاء)
از روی تحقیق (تحقیق بوزدن ، یعنی تحقیق او بزرق) : خوب فرجم
(عاقبتی خوب ، ای بختی) .

بروقت بیانده قالمش ایدم، بو بُنی دوسته بیندیردی
الدن ایسه بر قرباج ییشدم «
تمدن — ۴۳ فارسی به ترجمه ایدبکر .

تسهیل ترجمه

- ۱ — زورق دری ما غرق شد (آرقه من دن برم او لدی)
- ۲ — بگردابی درافتادند (گردابه دوشیدیلر)
- ۳ — در گرفتن او تأخیر افتاد (آنی یاقه لا واقع او لدی)
- ۴ — لیکن میل خاطر من بر هائیدن این پیشتر نمده آرزم اک زیاده بونی قور تار مغه ایدی)
- ۵ — بر اشتئر نشاندن (دوهی بیندیر مک)؛ تازیانه

حکایت

بکی از پسران هارون الرشید بیش پدر آمد خ
فلان سره گراده مرا دُشمام داد بمادر. هارون از
را گفت: جزای این چه باشد؟ بکی اشارت بکشتن کی
به زبان بُریدن و دیگری بعصاره و نقی. هارون گفت:
کرم آنست که عفو کنی. و اگر نتوانی تو نیز دُشمام

دaha فناام که
ایتدیککدن

فافله جاز
بردگه من
سود، گفت:
؟؛ و دیکری
گونه باشد؟
تندش و فنی
اوند روی
عقوبت که

دوغ .

دروغ .

منتخبات

۷۷

ملک بختدید و گفت: ازین راست تر سخن در عمر خود
نگفته؛ بفرمودتا آنچه مأمول اوست مهیا دارند تا بدل خوشی

برود...

تمرین — ۵۴ توزیعیه ترجمه ایدیکز.

ایضاحات

۱ — شیادی کیسوان برافت که من علوی ام (منورک بروی ،
بالانجینک بروی بن علوی ام دیبورک علویلر کی صاجلرنی اوردی ۴
بوراده « که » استاد واداعی مضموند) .

۲ — ببر عقوبت که فرمائی سزاوارم (عیناً: هر هنوت که
امر ایدرسک لایقم؛ یعنی امر ایدیکک هر عقوبته لایقم) .

۳ — مارت (بوغورت)، پیانه (اوپلک)، چجه (چاچاق)،
اوپلک)، دوغ (آیران)، لنو (متانسوسرو وايش)، دروغ (الان).

۴ — بفرمود تا آنچه مأمول اوست مهیا دارند (عیناً: امر
ایتدی تا که هرثی که آنکه مأمولیدر، حاضر طوتهار، یعنی هرنه آزو
ایدیبورسه تبارک ایتسیبل) .

۵ — بدل خوشی (کسره توصیفک حذفیه وصف ترکی اولمقدن
سوکره یا مصدیخی آتش اسم مئنا اویاش؛ کوکل خوشلیله) .

سؤالهای

پیش هارون الرشید که کله برد؟ شکایت از بهرجه بود؟ هارون
ارکان دولت را چه گفت؟ وزرا مجده کونه سزا اشارت کردند؟ هارون
پسر خود را چه گفت؟

آن کس که اورا زشت خوی دشتم داد باشی زشت خو چه گفت؟

ه -- بتو زام که خواهی کفت آنی (عیناً : او ند
سن سویله مک ایسه یورسک او سک ؛ یعنی سن بکا استاد
داما فلام) .

ح

حکایت

شیادی گیسوان بر تافت که من علوی ام ، و با
شهر درآمد که از حیج می آم ، و قصيدة پیش ملک
گفت ام. یکی از ندامه ملک در آن سال از سفر آمدند
من او را در عید اضاحی در بصره دیدم حاجی چه کونه باشد
گفت : پدرش نصرانی بود در ملاطیه ، علوی چه
و شعرش در دیوان انوری یافتهند. ملک فرمود تا بر
کنند که چرا چندین دروغ گفته . گفت : ای خد
زمین ، سخنی دیگر بگویم ، اگر راست نباشد هر
فرمایی سزا و ارم. ملک گفت : آن چیست ؟ گفت

قطعه

غیری گرت ماست پیش آورد
دویانه آبست و بک تچجه
گراز بنده لنوى شنیدی صریح ،
جهان دیده بسیار گوید ا

اراما) ؛ ۴ - برم من بر آید (بیند گچر) ؛ ۵ - بر تو جاوید
باناند (ستک او زر کده ابدی قالیر) ؛ ۶ - از سرخون او
(قافی سودا سندن) ؛ ۷ - در گذشتن (واز چکمک) .

سؤالها

پادشاهی بجه فرمان داد ؟ آن بی کنایه چه کفت ؟ این سخنرا بجه
مورت ایضاح کرد ؟ ملک چه کرد ؟

حروف

حکایات

درویشی مجردد در کوشش محرا نشتبود. پادشاهی بر او
گذشت ، درویش از آنجاکه فراغ ملک قاعات است ، سر
بر نیاورد و الفاظ نکرد. پادشاه از آنجاکه سطوت سلطنت
است ، بهم برآمد و گفت : این طایفه خرقه پوشان بر ثالث
حیوانند که اهلیت و آدمیت ندارند. وزیر گفت : ای درویش ،
پادشاه روی زمین بر تو گذر کرد؛ چرا خدمت نکردن و شرط
ادب بجای نیاوردن ؟ گفت : ملک را بکو : توقع خدمت از کسی
دارکه توقع نعمت از توارد را؛ و دیگر بدان که ملوک از هر پاس
رعیت اند نه رعایا از بھر طاعت ملوک .

شده
آیا ملک
؟ ملک

بیکار

لی سنك

ه ؟ قال

خشمی که
عذابک

۲

شیادی چه کرد؟ آیا اورا باور نمودند؟ بیظور طام
او تزویر سازد؟ ملک چه فرمود؟ آن منور ملک را چه کفت؟
دیگر سخن را از او شنیدن خواست؟ آن شخص چه کفت
آنکاه چه کرد؟

حکایه (ترجمه)

بر پادشاه بر بیکناهه ک قتلنه فرمان ویردی . او
دیدی که :
« ای ملت، حتمده ک بر غصیکدن طولای کندی
آراما . »

پادشاه صوردی : « نه صورته ؟
— بو جزا بر تفسده بندن کچه ، لکن آنک وبا
او زرکده ابدی قایل .
بادشاهه آنک نصیحتی فائده لی کادی و « پادشا

سوداستن واژ کچدی و عذر دیله دی .

تمrin — ۴۶ . فارسی به ترجمه ایدیکنز

تسهیل ترجمه

۱ — بکشن بیکناهی فرمانداد؛ ۲ — بمحض
(بر غصب سبیله که)؛ ۳ آزاد خود بجوى (کندی

اراما) ؟ ۴ برمن برآید (بندن گجر) ؛ ۵ — برتو جاود
بماند (سنک او زرگده ابدی قالیر) ؛ ۶ — از سرخون او
(قانی سودا سندن) ؛ ۷ — در گشتن (واز سچمک) .

سؤالها

پادشاهی بجه فرمان داد ؟ آن بی کنایه چه کفت ؟ این سخرا بجه
مورت ایضاح کرد ؟ ملک چه کرد ؟

حروف

حکایت

درویشی بجه در گوش همرا نشسته بود. پادشاهی بر او
یگذشت، درویش از آنجا که فراغ ملک قناعت است، سر
بر نیاورد و التفات نکرد. پادشاه از آنجا که سلطوت سلطنت
است، هم برآمد و گفت: این طایفه خرقه پوشان بر مثال
حیوانات که اهلیت و آدمیت ندارند. وزیر گفت: ای درویش،
پادشاه روی زمین رتوکندر کرد؛ چرا خدمت نکردن و شرط
ادب بجای نیاوردنی؛ گفت: ملت را بگو: توقع خدمت از کسی
دارکه توقع نعمت از تو دارد؛ و دیگر بدان که ملوک از هر پاس
رعیت اند نه رعایا از هر طاعت ملوک .

بخطور ظاهر شد که
را چه کفت؟ آیا ملک
خص چه کفت؟ ملک

ویردی او بیکنایه

ولای کندي عذايک

کن آنک وبالی سنک

و « پادشاه » قانی

ایدیکنر

۲— بوجب خشمی که
وی (کندي عذايک

۲

شادی چه کرد ؟ آیا اورا باور نمودند ؟
 او تزویر سازد ؟ ملک چه فرمود ؟ آن منور ملک
 دیگر سخن را از اوی شنیدن خواست ؟ آن ش
 آنکاه چه کرد ؟

حکایه (ترجمه)

بر پادشاه بر بیکناهک قتله فرمان
 دیدی که :
 « ای ملک ، حتمده کی بر غضبکدن ط
 آراما . »

پادشاه صور دی نه صور تله ؟
 — بو جزا بر نفسده بندن بکر ،
 او زرکده ابدی فالیر .

پادشاهه آنک نصیحتی فائدہ لی کلدي
 سوداستن واز بکدی و عذر دیله دی .

تیرین — ۴۶ . فارسی به ترجم

لسمیل ترجمه

۱ — بکشن بیکناهی فرمان داد ،
 (بر غضب سیلہ ک) ؛ ۳ آزار خود ب

- ۲ — از آنجا که فراع ملک قناعت است (عیناً: اول مقامدن که
قناعت ملکتی فراغید) . یعنی: قناعه ملک اولین متولد آسودگی
و فراع بال ایجابی او (هر ق))
- ۳ — سر بر نیاورد (باشی بقاری کیمده دی) ، یعنی باشی
قالبیرمادی ()
- ۴ — به برآمد (ایجیدی ، کوچندی وحدت‌نابدی))
- ۵ — توقع خدمت از کسی دار که توقع نعمت از تو دارد (عیناً:
خدمت امیدی او کیمده دن طوت که نعمت امیدی سیندن طوتار ،
یعنی آنچه سندن لطف و نعمت بکلیندن سند خدمت و عبودیت
منظر اول)
- ۶ — کرجه نعمت پفر دولت اوست (فر = زینت ، ضرورت
وزن ایجون مشدد) . پوراده قدرت و سلطنت معناشده در هر نه
قدر نعمت واستراحت اهالی آنکه دولانک قدرت و سلطنه ایسهده)
- ۷ — از مجاهده ریش (مشقندن ، مضائقه دن مجروح)
- ۸ — روز کی چند پاش تاخیورد حالک مفسر خال اندیش
(برقاچ کونچکر بکله ، تا که طورانی خیال اندیش بشاشک پیشی بیسین)
- ۹ — کرکی خالک مرده باز کرد (شاید ، بری او لونک طورانی
یعنی منازی آچه ، باز کردن = آچن)
- ۱۰ — دست بدست (الدن الله)

حروف

حکایت

یک در صفت کتفی بسرا آمده بود ؟ سیصد و شصت پند
فاخر در این علم دانستی ، هر روز ب نوعی کتفی گرفتی . مگر
کوشش خاطرش یکی از شاکران میل داشت ، سیصد و پنجاه

قطعه

پادشاه پاسبان درویش است، گرچه نعمت بفر دلت اوست
کو سفنداز برای چوبان نیست، بلکه چوبان برای خدمت اوست

قطعه

یکی امروز کامران بینی، دیگر را دل از مجاهده ریش
روزگی چند باش تا بخورد خاله مغز سر خیال اندیش
فرق شاه و بندگی بر خاست، چون قضای نوشته آمدیش
گرگی خالک مند باز کند، آشناسد توانگ از درویش
مالک را گفتار درویش اشوار آمد، گفت: اذ من چیز
بخواه، گفت: آن میخواهم که دیگر بارزحت من ندهی، که
مرا بندی بده گفت:

بلیت

دریاب کنون کنعت هست بدست
کاین نعمت و مالک میرود دست بدست
تمرين — ۷۴ تورکجه ترجمه ایدیکز.

ایضاحات

۱ — بر او بکذشت (اونک او زرینه کپدی یعنی بولند بینی)
او غراصی

قطعه

با وفا خود نبود در عالم یا مگر کس در این زمانه نکرد؟
کس نیام وخت علم تیاز من که صراحت نشانه نکرد.
تمرين -- ۸۴ تو دیگه به ترجیح ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ - در صحبت کتفی بر آمد بود (میان: کورش صفتند
باشه لکش ایدی . یعنی پلواتلی مکمل صورته او که غش ایدی)
- ۲ - بنوی کتفی کرفی (بر نوع ابله کوله ش طوتاری .
یعنی بر نوع اه کوله ش دی)
- ۳ - مکر کوشش ظاهر با یکی از شاکردان میل داشت (اویله
بر زمانه اوزمان . قلبیک بر کوششی شاکردارند بر سره بر میل
طوندی یعنی شاکردارند برقی بکنیدی . تقدیر ایتدی)
- ۴ - مکر یک بندک در تعلیم آن دفع اخلاقی و تهاون کردی
(اگر هنری که آنکه تعلیم دفع آثاری و اعمال ایدادی . یعنی
پالکن بر هنری او که این ایسته من و مخصوصه اعمال کو-تربردی)
- ۵ - کسی را با او امکان مقاومت نبودی (کیسه نک اواکا
مقاآمه امکان بوجیدی)
- ۶ - اسادر راضیلی که بمن است از روی بزرگست و حق
تریت (او سلطه مک بکا اولان فضل و تقویت بوبوکاک بوزندن و تربیه
حشمند عیارند)
- ۷ - منای مذبح معین کردند (کیش بر محل آمین و شخص من
ایندیل)
- ۸ - بصدیق کما کر کوه آهین بودی از جای بر کنیدی (اویله

قطعه

بادشه با سبان درویش است، گرچه نعمت بضر دو
کوسنداز برای جوان نیست، بلکه جوان برای خد

قطعه

بی امروز کامران بینی، دیگر را دل از مح
روزگی جند پاش تا بخورد خالک مفز سر خبا
فرق شاهی و بندگی برخاست، جون قضا نوت
گرکنی خالد مرده باز کند، آشناسد تو انگر
ملک را گفتار درویش آشوار آمد، گفت:
بخواه . گفت: آن میخواهم که دیگر بار زحمت من
مرا پسندی بدیه گفت:

پیش

دریاب کنوں که نعمت هست بدست
کاین نعمت و ملک میرود
نماین — ۷۴ تورکیه نزجه ایدیکن.

ایضاحات

۱ — بر او گفت (او نک اوزربه کمکی به
او غیرایی)

قطعه

با وفا خود نبود در عالم با مگر کس در این زمانه نکرد؛
کس نیاموخت علم تیاز من که صراحت نشانه نکرد.
غیره -- ۸ تو بکجهه توجه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ - در صنعت کفته بر آنده ود (عیناً کورش صنعته) باشد لکن ابدی، یعنی پیلوانی مکمل صورته او کره هش ابدی)
- ۲ - پیوی کفته کرفت (بر نوع ایله کولهش طوتاری دی) یعنی بر نوعیه کولهش دی)
- ۳ - مگر کوئه خاطر باش که از شاگردان میل داشت (اویله بر زمانه اوزمان، قلبک بر کوششی شاگرداندن بر سنه بر میل طویلی یعنی شاگرداندن برخی بکندی، قدر مراندی)
- ۴ - مگر بک بشنکه در نشای آن دفع انداخت و تهاون کرده (الا بر هزی که آنکه تبل شده دفع آنکاری و اعمال امروزی، یعنی بالکن بر هزی او که راه استه و بوجصومه اعمال کو تبردی)
- ۵ - کسی را با او امکان مقاومت نبودی (کیمه لک او کما مقاومه، امکان بوعیدی)
- ۶ - استاد راضیلی که بمن است از روی بزرگست و حق تربیت (او سلطهمک بکا ادلان فضل و نقوی بوبوکان بوزدن و تربیه خلدن عبارتند)
- ۷ - منای متع معین کردند (که دش بر محلی تمیز و تخصیص ایندیل)
- ۸ - بصدیق که اکر کوه آهین بودی از جای برگشیدی (اویله

، مگر بک بشنکه در نعلم آن دفع انداختی له بسرد صفت و قوت بسر آمد و کسی را ودی، تا بحدی که بیش سلطان گفت: ست از روی بزرگست و حق تربیت والا و بصنعت با او برآزم، ملک را این ترک بامد، بفرمود تامصارعه کنند. مقاصی رکان دولت، اینان مملکت حاضر شدند. ت در آمد، بصدیقی که اگر کوه آهین استاد دانست که جوان از او بقوت محرب که از اوی شاهن داشته بود باوری در فع آن نداشت، استاد بدودست از زمین مر برد و بر زمین نزد غربو از خاق بر نا استاد راخلم و نعمت دادند و بسردا که با پروردۀ خوبی دعوی مقاومت گفت: ای خداوند، استاد بزور و قوت لکه در عالم کشی دیقه هاند بود که از من وز بدان دیقه بر من دست یافت، استاد زنگی داشم که حکما گفته اند: دوست اگر دشمنی کند بتواند، نشیند که چه خود جفدادید؟

و نه بندش در آموخت
 و تهون کردی . ف ایط
 با او امکان مقاومت نیز
 استادرا ف : بلی که برمد
 بقوت ازوکنر نیستم
 ادب ازوی پسندیده نیز
 متشع معین کردند . از
 بسر جون پیل من
 بودی از جای برکنندی
 بر تو است . بدان بند
 آویخت . جوان جوند
 برداشت و بر بالای
 خاست . ملک فرمود
 زجر و ملامت کردند
 کردی و بسر نبردی .
 بر من دست نیافت
 درینچه داشت ؛ امر
 گفت : از هر چنین رو
 راجندان قوت مده که
 گفت آنکه از پرورد

۴ ایلی بزندن توپاره حق

اشت بود بادی در آریخت

وکا پایندی ، آسیلی)

ون آنک دفعی پله دی

(مقاومن کردی (کندی

اوژربه اول بوان ، ینی

درینه طوبیزدی ، ینی

هز)

۱) کر دشنه کندتوانه

ک ایره نادر اولور)

ک بکنشت ؟ دروش

درویش جه کفت ؟ مالکرا

به کفت ؟

این بند ها در آئونت ؟

پیش سلطان جه کفت ؟

آن پسر پیغاطور بیمان ؟

آمد ؟ استاد باوی بکدام بند در آئونت ؟ آبا بر او دست یافت ؟
مالک به فرمود ؟ آن پسرجه کفت ؟ استاد چه کفت ؟

حروف

حکایت

مالک روزن را خواجه بود ، کرم نفس و نیک محضر که
همکنان را در مواجهه خدمت کردی و در غیبت نکوی گفتی .
اتفاقا ازوی حرکتی در نظر مالک نایسندید آمد ، مصادره کرد
وعقوب فرمود . سر هنگان مالک بسوابق نعمت او مترف
بودند و بشکر آن صرتین . پس درمدت توکل اورف و ملاطفت
کردند و زجر و معاتبت روانداشتندی .

آج به مضمون خطاب مالک بود از همده بعضی بیون آمد
و بیقی در زندان بیاند . یکی از ملوک آن تواحی در خفیه پیامش
فرستاد که ملوک آن طرف تدریجنان بزرگواری ندانسته بی عنزی
کردند ؛ اگر خاطر عنز فلان (احسن اللہ عوایقہ) بجانب
مالتفات کند در رعایت خاطرش هرچه یامن سعی کرده شود که
اعیان این مملکت بدیدار او مفترخند و جواب این حروف را متظر .
خواجه بزین وقوف یافت ، از خطر انداشید ، جوانی محض
چنانکه مصلحت دید ، بر ظهر ورق نوشت و روان کرد . یکی
از مستقلان مالک بزین واقعه مطلع شدوم مالک را اعلام کرد و گفت :
فلان را که چیز فرموده با ملوک تواحی مرا سلمت دارد ، مالک

- برصدمه . برگوم ایله که دمیدن برباغ او را
(ایدی)
- ۹ — بدان بند غریب که از نیان
(آمدن کیزک طوتدنی او هنر غریب ایله ای)
- ۱۰ — چون دفع آن نداشت (چ
- یعنی او هنره فارشی مدافعت نفس ایدهه بخه
- ۱۱ — که با پروردنه خوبی دعوی^۱
سریکه فارشی ادعای مقامات ایشان دیبه)
- ۱۲ — بر بک دست یافتن (بری
بریته غالب کمال)
- ۱۳ — از من درین قلمی داشت (بندز
بندن اسیر که بوردی)
- ۱۴ — دقیقه (انجاهک ، انجه نقطه
- ۱۵ — دوست را چندان قوت مده ک
(دوسته اوقدر قوت ویرمه ، ذیرا دشنالا)

سؤالها

- ۱ در کوشش صحراء که نشسته بود ؟ براد
چه کرد ؟ پادشاه چه گفت ؟ وزیر چه گفت ؟
کفناوار دره بین آیا پسندیده آمدیانه ؟ او را
- ۲ آن کوئی کیم چند بند دانستی ؟ به که
آیا همه آنها دراموخت ؟ آن شاکرد را زد
از این سخن ملک را پسند آمد ؟ چه فرمود

آمد؟ استاد باوی یکدام بند در آویخت؟ آیا بر او دست یافت؟
ملک چه فرمود؟ آن پرسجه کفت؟ استاد چه کفت؟

۷

حکایت

ملک روزان را خواجه بود، کریم النفس و نیک محضر که
مکنان را در مواجهه خدمت کردی و در غیبت نیکوی گفتی.
اتفاقاً از وی حرکتی در نظر ملک نایسندیده آمد، مصادره کرد
و عقوبته فرمود. سر هنگان ملک بسوابق نعمت او مترف
بودند و بشکر آن مرتهن. پس در مدت توکیل اورف و ملاطفت
کردند و ذجر و معاشرت روانداشتند.

آج به مضمون خطاب ملک بود از عهده بعضی رون آمد
و بیانی در زندان بماند. یکی از ملوک آن نواحی در خفیه پیغامش
فرستاد که ملوک آن طرف تدریج ناز بزرگواری ندانسته وی عزی
کردند؛ اگر خاطر عزیز فلان (احسن الله عاقبة) بجانب
مالتفات کند در رعایت خاطرتش هر چه تمامتر سی کرده شود که
اعیان این مملکت بدیدار او مقتصرند و جواب این حروف را منتظر
خواجه براین وقوف یافت، از خاطر انیشید، جوابی مختصر
چنانکه مصلحت دید، بر ظهر ورق نوشته و روان کرد. یکی
از متعلقات ملک بین واقعه مطلع شد و ملک را اعلام کرد و گفت:
فلان را که حبس فرموده با ملوک نواحی مرسلت دارد. ملک

بر صدمه ، بر هموم ایله که دمیدن بر طاخ اوله ایله بزندن قوباره جق
ایله)

۹ — بدان بند غریب کا ذوی نهان داشته بود باوی در آینه
(آنده کیزی طوندین او هنر غریب ایله اوکا یا پشنه ، آصلیدی)

۱۰ — چون دفع آن نداشت (جون آنک دفعه بلمه دی
یعنی او هنره قارشی مدافعت نشن ایدمه بجه)

۱۱ — که با بروز نده خوبی دعوی مقاومت کردی (کندی
سریکه قارشی ادعای مقاومت ایتدک دیه)

۱۲ — بر بکی دست پاپت (بری او زربه آل بوان ، یعنی
برتنه غالک کالک)

۱۳ — از من درینه همی داشت (بندن درینه طوتیزدی ، یعنی
بندن اسیر کیبوردی)

۱۴ — دقنه (اینجلاک ، اینه نقطه ، هنر)

۱۵ — دوست را چندان قوت مده که اسکر دشمنی گندتواند
(دوسته او قدر قوت و برمه ، زیرا دشنه ای رسه قادر اولور)

سؤالها

در کوشة صرا که نشته بود ؟ براو که بکذشت ؟ درویش
چه کرد ؟ پادشاه چه کفت ؟ وزیر چه کفت ؟ درویش چه کفت ؟ مالک را
کفهار درویش آیا بسندیده آمدیانه ؟ اورا چه کفت ؟

۲

آن کوئی کبر چند شد دانست ؟ به که این شدها در آموخت ؟
آیا همه آنها در آموخت ؟ آن شاکرد ره ذی پیش سلطان چه کفت ؟
از این سخن مالک را پسند آمد ؟ چه فرمود ؟ آن پسر بیهوده بیدان

۲ - بیکر آن مرتهن (آکا محبور شکران ، متدار)
۳ - در مدت توکل او (عیناً : آنک مدت توکلندی، یعنی
آنک اوزریه مؤکل و مأمور اول قلری مد تجھ)

۴ - آنچه مضمون خطاب ملک بود از عهده بعضی پیرون
آند و بقیتی در زمانه باند (عیناً : مضمون امر پادشاهی اولان
مقدارک بر قسمی عهده سندن طیشاری ککدی و بقیه مسی سبیله
زندانده قلدری، یعنی پادشاهک کند بسندن آنچه اوزرہ امر استدی
مقدار دهن بر قسمی تسویه ایده بیلدی، باقیتی ایسه ویره مدبی
ایخون زنانه آتلدی).

۵ - هرچه تمامتر سی کرده شود (عیناً : هرنه که اذ تمام در
سی اوله جقدر، یعنی داره امکانک صولد رجه بیله جالشله جقدر).

۶ - روان کردن (کوندرمات = فرستادن)

۷ - متلهان ملت (پادشاهک منسوبینی، مأمور لری ،
آدم لری)

۸ - باندک ما به تغیر خاطر با ولی نعمت خود بیو فانی
نشوان کرد (اندک ما به = از اچق، جزو دیگدر؛ از اچق بر
تغیر خاطر سبیله ولی نعمت و غاسلان ایده من «بوقولکره»)

۹ - آنرا که اخی بینی شو صورته نزه تحولی اولو بیلدر؛
آنرا که هردم کری بجای تست او بعمری تستی کند
عذر شننه (معناشی: اول کیمسه که هر آن سن حکمکه بر کرمی
و افع اولمشد، شاید عمر نده بر حضرت لق ایدرسه آنی عموایت).

بهم برآمد و گذشت این خبر فرمود . قاصدرا بگرفته و رساله را
به خداوند نوشت بود که حسین طبیر بزرگان پیش از ضبط
این بند است و تشریف قبولی که فرموده اند بند را امکان اجابت
آن نیست . بحکم آنکه پروردۀ نعمت این خاندان و بائمه مایه
تفیر خاطر باولی نعمت خود بیوقایی شوان کرد که کلمه اند :

بیلت

آن را که بجای تست هر دم کرمی

عذرش پنه ارکند بعمری ستمی

ملک را حق شناسی او بسند آمد ، خلعت و نعمت بخشد
و عذر خواست که خطأ کردم ، و تراوی گلهای ازدم ، گفت :
ای خداوند ، بند درین حالت از نهادگانی نمی بشم بلکه قدر
خدای تعالی چنین بود که مراین بند را مکروهی برسد .

تمرين - ۴۹ تورکجه ترجمه ایدیگر .

اضاحات

۱- ملک روز زد را خواجه بود کریم النفس و نیک محضر که
هکنان را در مواجهه خدمت کردی و در غیبت نکوی گفت ،
(روزن شهری بادشاهتک بر خواجهی یعنی کاتبی وار ایدی ،
« بوکاب » کریم طیعتی وائی خوبلو ایدی . هر که مواجهه ده
خدمت اید و آرقه سنه ایلکنی سویاردی)

- ۲ - بیکر آن مرتهن (آکا محبور شکران ، مندار)
- ۳ - در مدت توکیل او (عیناً : آنکه مدت توکیل نده) یعنی
آنکه اورزیشه مؤکل و مأمور اولو قلری مدته)
- ۴ - آنچه مضمون خطاب ملت بود از عهده بعضاً پیرون
آمد و بقیه دوزندان بماند (عیناً : مضمون امر پادشاهی اولان
مقدارک بر قسمی عهد مسندن طبشاری کدی و قسمی سبیله
زندانده قلدری، یعنی پادشاهت کنده مسندن آنفع اوزره امر استدیک
مقداردن بر قسمی تسویه ایده به لدی، باقیستن ایسه و پرمه مدیک
ایجون زندانه آندری).
- ۵ - هرچه تمامتر سخن کرده شود (عیناً : هر که کذا مادر
سی او له جقدر یعنی دارم کمالات صولک در جهیله چالیشه جقدر).
- ۶ - روان کردن (کوندرمهک = فرستادن)
- ۷ - مثمله آن ملت (پادشاهت منسوبیتی ، مأمور لری ،
آدم لری)
- ۸ - پاندک مایه تغیر خاطر با ولی نعمت خود بیوفانی
توان کرد (اندک مایه = ازاچق ، جزئی دیگدر ، ازاچق بر
تغیر خاطر سبیله ولی نعمته و فاسراق ایده من «بو قولکره»)
- ۹ - آنرا که بالخ یعنی شو صورته نزه تحولی اولونه بیلری:
« آنرا که هردم کری بخای نست از بصری سخنی کند
عذر شسته » (معنایی: اول کیمسه که هر آن سک حق کده بر کرسی
واقع اولشدر ، شاید عمر نده بر حسرت نق ایدرسه آنی غفوایت).

بهم برآمد و گفت این خبر فرمود . فاصله را بگرفتند و در
یخوانندند . نوته بود که حین ظلم بزرگان پیش از آن
این بنده است و تشریف قبول که فرموده اند بنده را امکان آن نیست . حکم آنکه بروزده نعمت این خاندانم و نیائند
تفیر خاطر باولی نعمت خود بیوفای شوان کرد که کفته ا

بلطفت

آن را که بمجای نعمت هردم کرمی

غدرش پنه ارکند بصیری سخنی
ملک را حق شناسی او بسند آمد ، خلعت و نعمت بخ
وعذر خواست که خطا کردم ، و تراوی گذام بی از دم . گنا
ای خداوند ، بنده درین حالت از شما گذاشی نمی بینم بلکه نه
خدای تعالی جنین بود که مراین بنده را مکروهی برسد .
تمامن — ۴۹ تورکجه ترجمه ایدیکز .

اضحایات

۱ - ملک روزن را خواجه بود کریم الفقی و نیک محمد
هکنان را در مواجهه خدمت کردی و در غیبت نکوی گنه
(روزن شهری بادشاهه نک بر خواجهی یعنی کاری وار اید
• بوکاتب کریم طیعتی ولی خوبلو ایدی . هر کسه مواجه
خدمت اید و آرقسنده ایلکی سویلاردی)

خنده است؛ پس گفت: ناز فرزندان برپر و مادر باشد و دعوی
پیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند؛ آگذون بدر و مادرم
بملت حظام دنیا مرابخون در سُپردنده؛ و قاضی کشتم قتوی داد
و سلطان محنت خویش در هلاک من می بیند بس بجز خدا.
پستالی پناهی ندارم.

سلطان را از این سخن دل هم برآمد و آب در دیده گردانید
گفت: هلاک من اولین راست از خون چین بیکنایی ریختن،
سر و جشمی را برسید و در کنار گرفت، و نعمت بیکران بخشد
و آزاد کرد. گویند که ملت هم در آن هفته شفا یافت.
نماین — ۵۰ تورکیه توجه ایدیگز.

ایضاحت

- ۱ — اعاده ذکر آن موجّه نبود (آنی تکرار ذکر ایمک
مناسب اولیاز)
- ۲ — مگر زهره آدمی که بجنبین صفت موصوف بود
(شوندر صفت) موصوف بر انسانک او دنین ماعداً)
- ۳ — جlad قصد کشتش کرد (جلاد آنی اولیبر ملک
اوژره ایدی)
- ۴ — ناز فرزندان برپر و مادر باشد (اولادک نازی آنایه
و ملایمه کیز)

سؤالها

آن خواجه در خدمت که بود ؟ چطور بود ؟ بادی ازوی
جه آمد ؟ ملت چه فرمود ؟ سرهنگان بمحظوظ درباره او معامله
کردند ؟ آن خواجه چرا در زندان باند ؟ بد و بیغام کفرستاد ؟
آن ملت در رساله اش چه گفت ؟

آن خواجه از چه اندیشید ؟ چگونه جواب نوشت ؟
آیا ملت بدین مراسله مطلع شد ؟ از که ؟ چه فرمود ؟
رساله را در دست اوردند ؟ اندیش چه نوشتند بود ؟
آنگاه ملت چه کرد ؟ خواجه چه گفت ؟

حروف

حکایت

بیک را از ملوک مرضی هابل بود که اعاده ذکر آن موجه
بیود. طاغه از حکماء بونان متفق شدند که مرا بر داد را دوان
نمیست مگر زهره آدمی که بجنین صفت موصوف بود ؛ ملت
فرمود. ناطلب کردند ؛ دهقان پسری یافتد بران صفت که حکما
گفتند بودند ؛ ملت بدرو مادرش را بخواهد و بینعمت بیک را خشنود
گردانید ، و قاضی فوی داد که خون بیک از دعاها ریختن برای
سلامت نفس پادشاه روا باشد ؛ جلال قصد کشتنش کرد . پسر سر
بسوی آمیان کرد و بخندید . ملت گفت : در اینحالات چجای

خنده است؟ پسر گفت: ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد و دعوی
بیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند؛ اکنون پدر و مادرم
بلت حطام دنیا مر اینکون در سریدند؛ و قاضی بکشم قتوی داد
و سلطان حخت خویش در هلاک من می بیند پس بجز خدا.
یتلای پناهی ندارم.

سلطان را از این سخن دل هم بر امدو آب در دیده بگردانید
گفت: هلاک من اولیتارت از خون چین ییگانه ریختن؛
سر و چشم را بوسید و در کنار گرفت، و نهمت ییگران بخشد
و آزاد کرد. گویند که ملک هم در آن هفت شفا یافت.
تمرين - ۵۰ تورکجه ترجمه ایدیگز.

ایضاحات

- ۱ - اعاده ذکر آن موجه نبود (آنی تکرار ذکر اینکه مناسب اولاز)
- ۲ - مگر زهره آدمی که بجندهین صفت موصوف بود (شوتد صفات) موصوف بر انسانک او دنن ماعداً)
- ۳ - جlad قصد کشتن کرد (جلاد آنی او لدیر مک او زره ایدی)
- ۴ - ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد (ولادک نازی آنایه و بیانیه بکبر)

سؤالها

آن خواجه در خدمت که بود؟ چهور بود؛ باری از اوی
جه آمد؛ ملت جعفر مود؟ سرهنگان بیطور درباره او معامله
کردند؛ آن خواجه جراود زمان باند؛ بد و بیقام که فرستاد؛
آن ملت در رساله اش جعکنی؟

آن خواجه از جه اندیشد؟ چگونه جواب نوشت؟
آیا ملت بین رساله مطلع شد؛ از که؛ چه فرمود؟
رساله را در دست اوردند؛ اندیش جنوته بود؟
آنکاه ملت چه کرد؟ خواجه چه گفت؟

حروف

حکایت

بکی را از ملوک مرضی هایل بود که اعاده ذکر آن موجه
نشود. طاغه از حکماء بوان متفق شدند که مر ابن درد را دوائی
نیست مگر زهره آدمی که بیندین صفت موصوف بود؛ ملت
فرمود. تاطلب کردند؛ دهقان پسری یافند بران صفت که حکما
کفته بودند؛ ملت بدر و مادرش را بخواهد و شتمت بیکران خشند
گرداید، و قضی قتوی داد که خون بکی از رعایا ریختن برای
سلامت نفس پادشاه دوا باشد؛ جلال قصد کشتن کرد. بسرسر
بسی آسمان کرد و بخندید. ملت گفت: در اینحالات چه جایی

خنده است؛ پسر گفت: ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد و دعوی
بیش قاضی برند و داد از بادشاه خواهند؛ اکنون پدر و مادرم
بملت حظام دنیا مر اخون در سُپردن؛ و قاضی بکشتم قوی داد
و سلطان محظ خوبیش در هلاک من می بیند پس بجز خدا.
یشالی پناهی ندارم.

سلطان را از این سخن دل هم برآمد و آب در دیده بگردانید
گفت: هلاک من اولی است از خون جنین بیگناهی ریختن؛
سر و چشم را برسید و در کار گرفت، و نعمت یکران مخنثید
و آزاد کرد. گویند که ملک هم در آن هفته شفا یافت.
نماین — ۵۰ تور گجه به ترجیه ایدیکتر.

ایضاحات

- ۱ — اعاده ذکر آن موجه نبود (آن تکرار ذکر اینکه مناسب اولان)
- ۲ — مگر زهره آدمی که بجنسین صفت موصوف بود (شوندر صفاتی موصوف بر انسانک اولدند ماعدا)
- ۳ — جlad قصد کشتنش کرد (جلاد آنی اولدیرمک او زره ایدی)
- ۴ — ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد (ولادک نازی آنایه و بلایه بکر)

سؤالها

آن خواجه در خدمت که بود؟ چطور بود؟ باری ازوی
چ آمد؟ ملک چ فرمود؟ سرهنگان بحضور درباره او معامله
کردند؛ آن خواجه چرا در زندان بماند؟ بد و پیغام که فرستاد:
آن ملک در رساله اش چ گفت؟

آن خواجه از چه اندیشید؟ چ گونه جواب نوشت؟
آیا ملک بدین مراسله مطلع شد؛ از که؟ چ فرمود؟
رساله را در دست اورده؟ اندیش چ نوشت بود؟
آنگاه ملک چ کرد؟ خواجه چ گفت؟

حروف

حکایت

بی را از ملوک مرضی هایل بود که اعاده ذکر آن موجه
نمود. طائفة از حکماء بونان متفق شدند که مرا برادر دوائی
بیست مگر زهره آدمی که بجندین صفت موصوف بود؛ ملک
فرمود: تاطلب کردند؛ دهقان پسری یافته بزان صفت که حکما
گفته بودند؛ ملک بدرومادرش را بخواهد و بینعت بیکران خشنود
گردانید، و قصی قوی داد که خون بی ر از دعا برختن برای
سلامت نفس پادشاه روا باشد؛ جلال قصد کشتن کرد. پسر سر
بسی آسمان کرد و مخدید. ملک گفت: در ایغالات چ جای

خنده است؛ پسر گفت: ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد و دعوی
پیش قاضی برند و داد از بادشام خواهند؛ آکنون پدر و مادرم
بیلت چهلام دنیا مر اخون در سپردهند؛ و قاضی بکشتم قوی داد
و سلطان صحت خوبش در هلاک من می بیند پس بجز خدا.
پسالی پناهی ندارم.

سلطان را از این سخن دل هم برآمد و آب در دیده بگردانید
گفت: هلاند من اولین است از خون چین بیکنای ریختن و
سر و چشم شمش را بپرسید و در کنار گرفت، و نعمت بیکران خشید
و آزاد کرد. گویند که ملک هم در آن هفته شفا یافت.
تمرين - ۵۰ تور گجه به ترجیه ایدیکتر.

ایضاحات

- ۱ - اعاده ذکر آن موجه نبود (آن تکرار ذکر اینکه مناسب اولان)
- ۲ - مگر زهره آدمی که بجنیدین صفت موصوف بود (شوندر صفت موصوف بر انسانک اوردند ماعده)
- ۳ - جlad قصد کشتنش کرد (جلاد آنی اولدیرملک اوژره ایدی)
- ۴ - ناز فرزندان بر پدر و مادر باشد (اولاد نازی آنایه و هایه بکبر)

سؤالها

نمک که بود؟ چطور بود؟ باری ازوی د؟ سرهنگان بچه مور درباره او معامله عزادار زندان باند؛ بد و پیغام کفرستاد؛ چه گفته؟

اندیشید؟ چگونه جواب نوشت؟ سله مطلع شد؛ از که؟ چه فرمود؟ اوردند؟ اندرش چه نوشته بود؟ کرد؟ خواجه چه گفت؟

حروف

حکایات

نه هایل بود که اعاده ذکر آن موجه بیوان متفق شدند که مرا بن درد را دواني که بجنیدین صفت موصوف بود؛ ملک هفان پسری یافتد بران صفت که حکما درش را بخواند و نعمت بیکران خشنود ی داد که خون یکی از رعایا ریختن برای باشد؛ جlad قصد کشتنش کرد. پسر سر بید. ملک گفت: در اینحالات چه جای

آن خواجه در خ
 چه آمد؛ ملت چه فرمود
 کردندی؛ آن خواجه چ
 آن ملت در رساله اش
 آن خواجه از چه
 آیا ملت بدين مرا
 رساله را در دست
 آنگاه ملت چه

یکی را از ملوک مر
 بُوک، طائفه از حکماء
 نیست مگر ذره آدمی
 فرمود، تاطلب کردند؛ د
 گفته بودند؛ ملت بدر و ما
 گردانید، و قاضی قتو
 سلامت نفس پادشاه روا
 بسوی آسمان کرد و بخت

پادشاه صوردى: نصوريه تأویل ایدهيم؛
 بندە[شوبە] دىدى: ماساھە ئىت كەن وزىرى اولدورمەم،
 اوزمان اوکا قصاص اولەرق بنم قىلىمى امر ئىت كە حىلىم
 اولدورمىش اوھىسىك .

پادشاه كولدى وزيره صوردى: نەناب كورىپورسەك ؟
 وزىر جواب وىرىدى: باياكلە مزارى صدقىسى اولەرق
 بۇحرامزادەمى آزاد ئىت .

تمرين — ۵۱ فارسى يە ترجمە ايدىكىر :

تسهيل ترجمە

- ۱ — گۈختىن (قاجق) ؛ كىان (انسانلار، آدملىرى) ؛
 درىغىشىن (آرقىسىن) ؛ وزىررا باوي غرضى بود (وزىرك اوكا
 غرضى واردى ، بىش عرى (عرىلە حضورىنىدە) ؛ حكم خداوندە
 راست) (امر و فرمان أقىدىكىدر).
- ۲ — بوجب آن كە بىرورىدە نەمت اين خانداتم (اول
 سېيدىن كە بوخانداتك بىرورىدە نەمعى ايم : بوخانداتك بىرورىدە
 نەمتى اولدىغىمنىدەن)
- ۳ — بخون من گرفتار آيى (قانىلە مىتلا اوھىسىك، قانىلە
 مسئولىتە مىتلا اولەرق حضور ئىلى يە چىقەسىك)
- ۴ — تامواخىذنى باشى (تاڭ دوچار مۇاخىزە اولمائىسىك)

ام اساساً قورى اوت
 بل ايدى ياشىدەر).

ايىدىلەر ؛ يەنى قىل

(بولىه بىرمەمۇمۇك

؛ بىكaran (حدسز)

، ايدى ؛ انسانلار
 لە آكاكىر غرضى
 دىكىر بىندەل بولىه

ق دىدى كە :
 مدعوى ايدەپىلىك
 نەمعى اولدىغىمنىدەن
 نولىك اولدورمەن
 كە قىامتىدە دوچاز

- ۵ — حُطام دنیا (منقعت دنیا؛ حط
دیگر) قوری او تقدیر قیمتیز شده تشبیه
- ۶ — بخون در سپردند (فانه تسلیم
ایدیلک اوزده بخ تسلیم ایندیلر)
- ۷ — از خون چین بیکنای ریختن
قاتی دوکنیدن ایسه)
- ۸ — در کنار گرفت (قوجا قلا دی)

حروف

حکایه (ترجمه)

غمز و لیلک بنده لرندن بری فرار اینش
آرقه سندن کیندیلر و کری کتیردیلر، وزیر
واردی، آنک تنه اشارت ایتدی، تا که
حرکت ایمه سینلر.

کوله غمز و لیلک حضور نده باشی یره قویه
باشم اخجون نه اسر ایدرسه لکلانقدر، قول:
حکم افندیکندر.. لکن بو خاندانک پروردۀ
ایسته هم که قیامتده فانله مبتلا او له سک . بو
ایسته یورسلاک باری تأویل شرعی ایله اولدور
مؤاخذه اولمایسک.

۲

ک گریخته بود ؟ کسان چه کردند ؟ وزیر را باوی چه بود ؟
 چه کرد ؟ بنده چه کرد ؟ ملک را چه گفت ؟ ملک چه گفت ؟
 ملک از وزیر چه بر سید ؟ وزیر چه گفت ؟

۳

نوشروان چکابود ؟ چه فرمود ؟ چه نبود ؟ غلامی چکافرستاد ؟
 بدان غلام چه فرمود ؟ چه گشتند ؟ نوشروان چه گفت ؟

حروف

حکایت

یک از رفیقان شکایت روزگار مخالف من آورد که کفاف
 اندک دارم و عیال بسیار و طاقت بارفاقه ندارم ؛ بارها دم آمد که
 بازیلی دیگر بر وم تا در آن بهر صورت که زندگانی کرده شود
 کی را بر نیک و بدم اطلاعی نباشد .

بلیت

بس گرمه خفت و کس ندانست که کیست :
 بس جان بلب آمد که برو کس نیگریست

باز از شهادت اعدام اندیشم که بعلته در قنای من بینندگویی
 مرا در حق عیال برعید صروت حمل کنند و گویند :

- ۵ — اجازت فرمای (مساعده ایت)؛ تامن وزیر را
بکشم (کبن وزیری او لدوره مم)
- ۶ — بقصاص او (او کا قصاص اوله رق)؛
— چه مصلحتی بینی (نماینگ کور بورسک)؛ کور (مزار)

۷.

حکایت

آورده اند که نو شیر وان عادل در شکار گاهی صدی کتاب
هی فرمود؛ چون نمک نبود غلامی بروستا فرستاد تانمک
آورد؛ نو شیر وان پرمودن تانمک را بیهتمیت بستان تارسی نگردد،
و به خراب نشود. گفته: ازین قدر چه خلل زاید؟ گفت: بنای
ظلم درجهان اندک بوده است و هر که آمد برومید کرد تابدین
غایت رسید.

تمرین — ۵۲ تورکجه توجه ایدیکتر:

سؤالها

۱

کرا مرض هائل بود؛ طائفه از حکما بر جه متفق شدند؛
ملک چه فرمود؟ آیا کسی یافتد بدان سفت که حکما گفته بودند؟
ملک کرا بخواند؟ بمحجز ایسرا خشود گردانید؟ قاضی بجه
تاوبل قتوی داد؛ پسر، وقتیک جلا دقصد کشتش کرد، چه کرد؟
ملک چه گفت؟ پسر جه گفت؟ ملک چه فرمود؟

شندم که شتر را بسخره میگرد . گفتش : ای سفیه ،
شتر را با توچه مناسبت و تراپا اوچه مشابه ؟ گفت : خاموش ؛
اگر حسودان بدر پسر گویند که این شتر است و گرفتار آمیز ،
کرامغ تخلیص من باشد و قیش حالمن کند ؟ و تازیاق اذعر اق
آورده شود ما ز گزیده مرده باشد ؛ و ترا هچین فضل
و دیانت است وقوی وایانت ، اما حسودان در کین اند و مدعیان
کوشنه نشین ؛ اگر آنچه حسن سیرت تست بخلاف آن تقریر
کنند در معرض خطاب پادشاه آی و محل عتاب . در آن حالت
کرا مجال مقالات باشد ؟ پس مصلحت آنی بینم که ملک قاعع
را حرast کنی و ترک ریاست گویی که عاقلان گفته اند :

بلت

بدریا در منافع بی شمار است ،
اگر خواهی سلامت در کنار است .

رفیق این سخن بشنید ، بهم برآمد و روی درهم کشید
و سخن‌های رنجیش آمیز گفتن کرفت که این چه فهمست و کیاست ،
وجه عقلست و درایت ، و قول حکما درست آمد که گفته اند :
دوستان در زندان بکار آیند که بر سفره همه دشمنان دوست نمایند .

قطعه

بین آن بـیـ حـیـت رـاـ کـه هـرـگـز
خـواـهد دـید روـی نـیـک بـعـنـی ،
تن آـسـانـی گـزـینـد خـوـیـشـنـ رـاـ
زـن وـفـرـزـنـد بـیـگـدـارـد بـسـختـی .

ودر عـلـمـ حـاـسـبـهـ چـانـ کـه مـلـوـمـتـ چـیـزـیـ دـانـ اـکـرـ جـهـدـشـهاـ کـارـی
معـینـ گـرـددـکـه مـوـجـبـ جـمـیـعـتـ خـاطـرـ باـشـدـ ، بـقـیـهـ عمرـ اـزـ عـهـدـهـ
شـکـرـ آـنـ بـدرـ تـوـانـ آـمـدـ . گـفـتمـ : اـیـ يـارـ ، عـملـ پـادـشـاهـ دـوـ
طـرفـ دـارـدـ : اـمـیدـ نـانـ وـیـمـ جـانـ ؛ وـخـلـافـ رـأـیـ خـرـدـمنـدـانـتـ
بـدـینـ اـمـیدـ درـ آـنـ یـمـ اـقـادـنـ :

قطعه

کـسـ نـیـاـیدـ بـخـانـهـ درـوـیـشـ کـه خـرـاجـ زـمـنـ وـبـاغـ بـرـدهـ ؛
بـاـهـتـشـوـیـشـ وـغـصـرـاضـیـشـوـ ، یـاـ جـکـرـ بـنـدـ بـیـشـ زـاغـ بـرـینـهـ
گـفتـ : اـنـ سـخـنـ موـافـقـ حـالـ منـ نـگـفـتـ ؛ نـشـنـدـ کـه
گـفتـ اـنـدـ : هـرـ کـه خـیـانـتـ نـوـزـدـ دـسـتـشـ درـ حـسـابـ نـلـزـدـ . گـفـتمـ :
حـکـایـتـ آـنـ روـیـاهـ مـنـاسـبـ حـالـ تـسـتـ کـه دـیدـنـدـشـ گـرـیـزانـ وـاقـانـ
وـخـیـانـ . کـیـ گـفـتشـ : چـهـ آـقـنـتـ کـه مـوـجـبـ چـندـانـ مـخـافـقـتـ ؟
گـفتـ :

در آمدت مرا با جع باران اتفاق سفر مکه اُقاد؛ چون از زیارت باز آدم دو مژم استقبال کرد. ظاهر حالش را دیدم: پریشان و در کسوت درویشان. گفتم حال چیست؟ گفت چنانکه تو گفته طایفه حسد بُردند و بخیات منسوب کردند. ملک در کف حقیقت آن استقصاص نفرمود و باران قدیم از اعلان کله حق خاموش شدند و محبت دیرینه را فراموش کردند.

فی الجمله بانواع عقوبات کرفتار بودم تا دران هفتنه که مژده سلامت هجاج رسید از بند گران مرا خلاص کردند و ملک موروثم خاص.

مصلحت ندیدم آذن بیش ریش درویش علامت خراشیدن و نمک بر او پاشیدن؛ بدین دو بیت اختصار کردم و گفتم:

ندانستی که بینی بند بر پایی، چودر گوشت نیاید پند مند؛
دگر ره گزنداری طاقت نیش مکن انگشت در سوراخ گزد.
قرین — ۵۳ تورکجه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

۱ — ترک ریاست گویی (عنایا: ترک ریاست سویله مسک) یعنی ریاست و منصبden واژ پکدم دیمه مسک)

۲ — رکار بسته میندیش (عنایا: بالغی ایشدن اندیشه ایمه) یعنی معقد، گوچ ایشدن اندیشه ایمه)

قَطْهَه

دوست مشهار آنکه در نعمت کُنَدَ
لاف باری و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گزید است دوست
در پریشان حالی و درمانگی

دیدم که متغیر میشود و نصیحت من بزرخ میشود،
بزدیک صاحب دیوان رقم، بسابقه معرفتی که در میان مابود،
صورت حالت گفتم و اهلیت و استحقاقش بیان کردم،
تابکاری مختصرش نصب کردند. چند روز بین برآمد؛
لطف طبعش را بیدند، حسن تدبیرش پسندیدند؛ کوش از
آن در گذشت و بر تبه بالاتر ازان ممکن گشت؛ و همچنین
نجم سعادتش در ترقی بود تا با وجود ارادت رسید، و مقرب
حضرت سلطان شد و مشارالیه بالبان و معتمدعلیه عند الاعیان؛
برسلامت حالت شادمانی کرده گفتم:

بَلَيْت

ذکار بسته میکنیش' و دل شکسته مدار
که آب چشم حیوان درون تار بکیست.

در آمدت مرا با جم باران اتفاق سفر مکه اُذاد؟ چون از زیارت باز آمدم دو منزل استقال کرد . ظاهر حالش را دیدم : پریشان و در کسوت درویشان . گفتم حال چیست ؟ گفت چنانکه تو گفته طایفه حسد بردن و بخاتم منسوب کردند . ملک در کنف حقیقت آن استقصاص نفرمود و باران قدمی از اعلان کله حق خاموش شدند و صحبت دیرینه را فراموش کردند .

فی الحله با نوع عقوبت کفار بودم تا در این هفته که مؤذه سلامت حاج رسید از بند گران مرا خلاص کردند و ملک موروثم خاص .

صلاحت ندیدم آزین پیش ریش درونش بلامت خراشیدن و نمک براو پاشیدن ؛ بدین دویت اختصار کردم و گفتم : ندانستی که بینی بند بر پایی ، چودر گوشت نیاید پند مردم ؛ دگر رده گزنداری طاقت نیش ممکن انگشت در سوراخ گزدیم .
تمرین — ۵۳ تور گجه ترجمه ایدیکن .

ایضاحات

۱ — ترک ریاست گوی (عیناً : ترک ریاست سویلهیمک)
یعنی ریاست و منصب داد و ستد کیدم دیهیمک)

۲ — زکار بسته میندیش (عیناً : بالغ ایشدن اندیشه ایجه)
یعنی معقد ، گوچ ایشدن اندیشه ایجه)

قطمه

دوست مشهار آنکه در نعمت رُزند
لاف بادی و برادر خواندگی

دوست آن باشد که گیرددست دوست
در پریشان حالی و درمانگی

دیدم که متغیر میشود و نصیحت من بفرض میشود.
پژو دیک صاحب دیوان رقم ، بساقة معروفی که در میان مابود ،
صورت حالت یگفتم و اهلیت و استحقاقش بیان کردم ،
تابکاری مختصرش نصب کردند . چند روز بین برآمد ،
لاف طبعش را بیدیند ، حسن تدبیرش بستدیند ؟ کارش از
آن در گذشت و پرتبه بالاتر ازان متکن گشت ؟ و همچنین
نجم سعادتش در ترقی بود تاباً و ج ارادت رسید ، و مقرب
حضرت سلطان شد و مشارالیه بالبان و معتمدعلیه عند الاعیان
برسلامت حالت شادمانی کرده گفت :

بلیت

زکار بته میندیش' و دل شکته مدار
که آب چشمہ حیوان درون تار یکیست .

یوقاری کلدیکی زمان برگوشیه چکیدی و راحت او طور دی.
پادشاه حکیمک تدبیری بکنندی « بونده نه حکمت وار ؟ »
دیدی .

حکم «شوله» دیدی : « اولجه غرق اولق مختنی طاماش
ایدی ، کینک قدر سلامتی بیله میوردی . بونک کبی عافیتک
قدربنی آنچیق مصیته طوتولان برانسان بیلر . »

تمرين — ۴ فارسي به ترجمه ايدیکن .

تسهیل ترجمه

۱ - کشی (کی) ، غلام (کوه) ، هرگز (اصلا) ،
آزمودن (تجربه ایچک) .

۲ - گر . زادی آغاز کردن (آغلایوب صیزلامنه
باشلامن) .

۳ - جندانک ملاطفت کردن (هرنه قدر ای معامله
ایتدیلرسه) .

۴ - ملک را عیش از او منفص شد (بوندن پادشاهت ذوق
وصفاتی بوزولدی) .

۵ - خاموش کردن (صوصورمك) ، غوطه خوردن
(طلائق) .

۶ - بردو دست دردنبال کشی آویخت (ایکی الیه کینک
دومته « قویروغنه » آصیلیدی) .

- ۳ — که آب چشمی حیوان درون تاریکیست (عیناً زیرا آب حیات چشممسی قاراکلق ایخنده‌در؛ بوراده برروای اساطیریه تلمیح وارد)
- ۴ — صحبت دیرینه را (اسکی صحبتی، یعنی آرق‌دانلندی)
- ۵ — دگر ره (عیناً: باشقه یول، یعنی باشقفسفر)
- ۶ — مالک مورونم خاص کردند (عیناً: مالک مورونم خاص ایتدیلر؛ یعنی مالک مورونم میری به شخصیس ایتدیلر)

حروف

حکایه (ترجمه)

بر پادشاه بر کوله ایله بر کمیده ایدی. کوله اصلاح کز کورمه مشر
کی محنتی تجربه اینهمش ایدی. آغلایوب صیزلامنه باشلااد.
و وجودینه تیزمه کلدی. نقدر ای معامله ایتدیلرسه مستر
اولمادی.

بوندن پادشاه هذوق مختلف اولدی. او کمیده بر حکیم وارد
دیدی که: « امر ایدرسه ک بن آنی صوصدوروروم ». پادشاه
دیدی که: « بغايت کوزل اولور »

حکیم امر ایستدی و کوله ی دکزه آندیلر. بر قاج دف
طلالدی صوکره صاجدن یاقلا دیلر و کی یه کتیر دیلر. کوله ایک
ایله کمینک دومنه یا بیشدی.

ایضاحات

- ۱— درینج ایدش دست بردن بینخ (اوکا یعنی عسکرده «دد» آنی قیلیچنه کو تو رمک یازینق گلبر)
- ۲— غدر = وفاسلق . ناسباس == کافر نعمت ، نعمته « شکر ایزه » .
- ۳— مخدوم = خدمت اولونان ، متبع . برگرداد (یوز چویر) ؟ در توردد (ضایع ایدر) .
- ۴— نمذیبن (خاشه ، اکر چهسی) ؛ گرو (رهن)

حروف

حکایت

سر هنگ زاده را بر در سرای اعلمیش دیدم که عقل و کیاست و فهم و فراتی زایدالوصفت داشت و هم از خوردی آنادر بزرگی در ناصیه او پیدا بود .

بیلت

بالای سرش ذهو شمندی میافت سیارة بلندی
فی الجله مقبول نظر سلطان آمد که کمال معنی داشت و حکما
گفته اند : تو انگری به نزست نه بمال و بزرگی بعقلست نه بمال .
ابنای جنس او بروحدت بردن و بخیانتی مهمن کردند و در کشتن

۷ - آرام یافتن ، قرار یافتن (راحت او طور مق) ، مستریخ
اولق) .

۸ - چشیدن (طامق) ؛ گرفتار آمدن (طوتولق ،
مصاب اولق)

ح

حکایت

بیک از پادشاهان بیشین در رعایت رعیت سُستی کردی
ولشکر بسختی داشتی ؟ چون دشمن صعب روی نمود ، همه
پشت بدادند .

بلیت

چودارند گنج از سپاهی درین

درین آیدش دست بردن بینغ

بیکرا از آنان که خدر کردند با منش دوستی بود ، ملامتش
کردم و گفتم : دونست و ناسپاس و سفله حق ناشناس که بائند
تفیر حال از خدموم قدمیم خود ؟ گردد و حقوق نهمت سالان
در نوردید ؟ گفت : اکر گوئیم معذور داری : شاید که اسما
بی جوبود و نهد زینم در گرو ؟ سلطان که بزر با سپاهی بخیلی کند
با او بجان جوانمردی نتوان کرد .

تهرن — ۵۵ تورکجه ترجمه ایدیکز .

(راحت او طور مق، مستریخ

گرفتار آمدن (طوتولق،

راحت رعیت سنتی کردی
من صعب روی نمود، همه

ایضاحات

- ۱— درین ایدش دست بردن بتین (اوکا یعنی عسکره «ده»
الی قیلیجه کو تورمک بازیق گلیر)
- ۲— غدر = واسیلانق، ناسباس = کافر نعمت،
نعمته = شکر ایخ.
- ۳— خدوم = خدمت اولونان، متبع = برگرد
(بوز چویرد)؛ در توردد (ضایع ایدر).
- ۴— نمی زن (خاشه، اکر پکسی)؛ گرو (رهن)

حروف

حکایت

سرهنگزاده را بر در سرای اعلمش دیدم که عقل و کیاست
و فهم و فراتی زاید الوصف داشت و هم از خوردی آثار بزرگی
در ناصیه او بیندا بود.

بلیت

بالای سرش زهو شمندی میافت سرارة بلندی
فی الجله مقبول نظر سلطان آمد که کمال معنی داشت و حکما
گفتند: تو انگری به نزست نه بمال و بزرگی بمقابل نه بمال.
ابنای جنس او بروحد بردن و بمحیاتی مهتم کردند و در کشتن
نه ایدیکن.

بنج دست بردن بتین

با منش دوستی بود، ملامتش

و سفاه و حق ناشناس که بآنکه

گردد و حقوق نعمت سالان

عذور داری: شاید که اسم

بان که بزر با پاها بخیل کند

نه ایدیکن.

- ۷ - آرام یافتن ، قرار یافتن
اولق) .
۸ - چشیدن (طائیق) ؟
مساب اولق)

و

حکایت

یکی از پادشاهان بیشین در
ولشکر بسختی داشتی ؟ چون دن
پشت بدادند .

بلیت

چودارند گنج از سپاهی در
درینه آی

بکرا از آنان که غدر کردند
کردم و گفتم : دونست و نابس
تعیر حال از مخدوم قیم خود ؟
دنوردد ؛ گفت : اگر بگویم .
بی جو بود و نمذ زنم در گروه سد
با او بجان جوانمردی نتوان کرد .
تمرین — ۵۵ تور گکیه ترج

متوجه

ملق ،

گردی ،
مه ،

امتنش
باندک
مالان

آسمیم
کند

ایضاحات

- ۱— درین ایدش دست بردن بقین (او کا یعنی عسکره «دد»
الی قیلچنه کو تورمک یازیق گلبر)
- ۲— غدر = واسزلق . ناسباس = کافر نعمت ،
نعمته = شکر ایز .
- ۳— خندوم = خدمت اولونان ، متبع . برگردد
(یوز چویر) ؟ در توردد (ضایع ایدر) .
- ۴— نم زین (خاشه ، اکر کچه) ؟ گرو (رهن)

حروف

حکایت

سر هنگ زاده را بر در سر ای اغلبمش دیدم که عقل و کیاست
و فهم و فراتی زاید الوصف داشت و هم از خوردی آثار بزرگی
در ناصیه او بیدا بود .

بیلت

بالای سرش زهوشمندی می تافت سه ارده بلندی
فی الجله مقبول نظر سلطان آمد که کمال معنی داشت و حکما
گفتند : تو انگری به نوست نه بمال و بزرگی بعقلست نه بمال .
ابنای جنس او برو حسد بر دند و بخیاتی متهم کردند و در کشتن

۷ - آرام یافتن ، قرار یافتن (راحت او طور مق ، م
اولق) .

۸ - چشیدن (طاق) ؛ گرفتار آمدن (طوطو
مصاب اولق)

حروف

حکایت

یکی از پادشاهان بیشین در دعایت رعیت سُستی ک
ولشکر بسخی داشتی ؛ چون دشمن صعب روی نمود
پشت بدادند.

بلیت

چودارند گنج از سپاهی درینه
درینه آیدش دست بردن بینه

یکی را از آنان که غدر کردند بامنش دوستی بود ، ملا
کردم و گفتم : دونست و ناپاس و سفاه و حق ناشناس که
تفیر حال از مخدوم قدیم خود ؛ گردد و حقوق نمایت
در نوردد ؛ گفت : اگر بگوئم معذور داری : شاید که
بی جوبود و ند زنم در گرو ؟ سلطان که بزر با سپاهی بخیل
با او بجان جوانمردی نتوان گرد .

تمرین — ۵۵ تورکجه به ترجمه ایدیکن .

- ۴ — ابای جنس او (آنک ابای جنسی یعنی کندی صنف و مسلک‌کندن اولان دیگر او شاقل)
- ۵ — مهمن کردند (اتهام ایندیار ؛ قدرسیده اسم مصدر بیانیه صفت فلیه استعمال اولونور .)
- ۶ — همکنان (برابر بولوانالر ، قابی بولداشلری و هر کس دیگر)
- ۷ — باد (اولسون)
- ۸ — تو انم اخ (شوکامقدرم که کیمسنه ک گوکانی قیرمايدیم)
- ۹ — برخ درست (ایکی ادات طرف ایله : رنج و مشقت ایچنده در)
- ۱۰ — کو زخود (کاو ، از خود دیگر ؛ که او کندی نفسدن)

حروف

حکایت

یک را از ملوک عجم دست تطاول بمال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز نهاده . خلاص از مکاید ظلمتش درجه‌ان بر قند واژ کربت جورش راه غربت گرفند . چون رعیت ک شد ارتفاع ولایت نقصان پذیرفت و خزینه‌هی ماند و دشمنان از هر طرف زور آوردند .

او سی بی فائده نمودند : (دشمن چه کند چو مهران باشد
دوست)

(ملک پرسید که : موجب خصمی اینسان در حق تو چیست ؟
گفت : در سایه دولت خداوندی همکنان را راضی کردم
مگر حسود را که راضی نمی شود الا بزوال نعمت من : دولت
واقفال خداوندی باقی باد .

قطعه

توانم آنکه نیازام اندرون کمی
حسود را چه کنم کو ز خود برخ درست
بمیرتا برهی ای حسود گین رنجیست
که از مشقت ان جز بمرگ نتوان رست
نمین — ۵۶ تورکجه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ — از خوردی (کو چو کلکدن بزی)
- ۲ — مقبول نظر سلطان آمد که کمال معنی داشت
(او سرهنگ زاده سلطانی نظرینه مقبول کلدی زیرا مکمل
اخلاق و منوریاتی واردی)
- ۳ — توانگری (اقتدار؛ توازن — قادر اولان مصدر ندان؛
زیگنیلک معناسته کلبر)

1. *Leucania* *luteola* (Hufnagel) *luteola*
2. *Leucania* *luteola* (Hufnagel) *luteola*

—
—
—
—
—

1. *Alpinia* (L.) *variegata* (L.)
2. *Alpinia* (L.) *variegata* (L.)
3. *Alpinia* (L.) *variegata* (L.)
4. *Alpinia* (L.) *variegata* (L.)
5. *Alpinia* (L.) *variegata* (L.)

ملک را پند و زیر ناصح موافق طبع نیامده بند فرمود و برندانش
فرستاد . بسی برپیامد که بقی احتم سلطان پیازعت بر خاستد
وینقاومت لشکر آراستد و مملکت موروث پدر خواستد . قویی
که از تطاول او بخان آمده بودند و بریشان شده برایشان گرد
آمدند و قویت کردند تا مملکت از تصریف شن بدر رفت و برآنان
مقرر شد .

قطعه

پادشاهی کوروا دارد ستم بر زردست
دوستدارش روز سختی دشمن زور او راست
بادعیت صالح کن وزنگ خصم این نشین
زانک شاهنشاه نادل را در عیت لشکر است
تمرين — ۵۷ تورکجه ترجمه ایدیکتر .

ایضاحات

- ۱ — ارقاء ولایت (ملکتک واردانی ، مخصوصانی) .
- ۲ — زور اوردن (مجبو و تعرض ایمک)
- ۳ — هر که الح (هر کیم که مصیبت کوننده فریادیته
بیشه جک بریخی ایسته) ؟ کو (سویله) ؟ کوش (جالیش)
- ۴ — حلقة بکوش (قولاغی حلقه‌ی؛ ایرانک اسکی عادتندن
اوله رق کوله لرک قولاقاریته حلقة طاقار لردی)

قطمه

هر که فریاد رسی روز صیبت خواهد
گو دد ایام سلامت بخواهدی کوش
بسنده حلقه بگوش ارزشواری برآود
لطف کن اتفک که بگاهند حلقه بگوش
روزی در مجلس او کتاب شهاده می خوانند در زوال عالم کنک
ضحاک و عهد فریدون . وزیر پرسید که فریدون گنجی و ملک
وحشم نداشت ، برو پادشاهی چه گونه مقرر شد ؟ گفت
انجانک شنیدی خان را بشعيب گرد آمدند و قوت کردند
پادشاهی یافت . وزیر گفت : چون گرد آمدن خلق موجب
پادشاهیست ، تو خاق را چرا پریشان میکی ؟ مگر سر پادشاهی
نمایاری ؟

هان به که لشکر بجان بروری که سلطان به لشکر کند سروزی
گفت : موجب گرد آمدن رعیت و سپاه چیست ؟ گفت : پادشاه
عدل باید تا برو گرد آیند و رحمت نادرسایه دولتش این نشین
و ترا این هردو نیست .

مثنوی

نکند جود بینه سلطانی که نباید ذکر که چوبانی
پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیواره ای خویش بکند

جوانمرد گفت: اگر نوش دارو خواهم دهد یاندهد
واگر دهد منفعت کند یا نکند؛ بهر حال ازوجیزی خواسته
زهر قائلست.

بیت

هرچه از دونان بنت خواستی
درتن افزودی و از جان کاستی.

وحکیمان گفته اند: اگر آب حیات فی المثل با آب روی
فروشند دانا نخورد که مُردن بعزم به از زندگانی بدلت.
نمرین - ۵۸ تورکجه ترجمه ایدیکز.

حروف

حکایت

طاُفهه دزدان عرب بر سر کوهی نشته بودند و منفذ کاروان
بسته؛ رعیت بیان از مکابد ایشان مرعوب و لشکر سلطان
مغلوب، بحکم آن که ملاذی منبع از قلهه کوهی بدبست آورده
بودند و ملحاً و مأوای خود ساخته. مدیران مالک آن طرف
در دفع ایشان مشورت کردند که اگر این طافهه بر این تَسقَ
روزگاری مداومت نمایند مقاومت با ایشان متعت گردد.

- ۵ - بیکن نمود حلقه بگوش (با بخی انسان قوی لاغر حلقه کوله اولور).
 ۶ - گرد آمدن (طوبالانق)
 ۷ - مگرس باشد هی نداری: (یوقه باشد اهلمه هوسا
 یوق:)
 ۸ - که سلطان الخ. (زیرا سلطان عسکر سایه اولولق، امیرلک ایدز)
 ۹ - نکند الخ. (جور و خلی صفت اتخاذ سلطاناق ایده مز).
 ۱۰ - بسی بر نیامد (چوچ چمدهی)

حروف

حکایت

جوان مردی را در جنگ تاناد جراحتی هولناک زدیده
 گفتش: فلان بازدگان نوش دارو دارد اکبر بخواهی شاید
 قدری بدهد و گویند آن بازدگان بی خل معروف بود.

بلیت

گرچهای ناش اند سفره بودی آفتاب
 تاقیامت روز روشن کش ندیدی درج

جوانورد گفت: اگر نوش دارو خواهم دهد یاندهد
واگر دهد منفعت کند یا نکند؛ بهر حال ازوجیزی خواستن
زمرا قائلست.

بیلت

هرچه از دونان بمنت خواستی
درتن افزودی و از جان کاستی.
و حکیمان گفته اند: اگر آب حیات فی المثل با آب روی
فروشنده دانا تخریذ که مردن بعنزت به از زندگانی بذلت.
نماین — ۵۸ تورکجه ترجمه ایدیکز.

حروف

حکایت

طائنه دزدان عرب بر سر کوه انشسته بودند و منفذ کاروان
بست؛ رعیت بدان از مکابد ایشان مرعوب و لشکر سلطان
مغلوب، بحکم آنکه ملاذی منبع از فله کوهی بدست آورده
بودند و ملحاً و مأواهی خود ساخته. مدبران مالک آن طرف
در دفع ایشان مشورت کردند که اگر این طائنه بر این نَسق
روزگاری مداومت نمایند مقاومت با ایشان متعن گردد.

بیگانه شود حلقه بگوش (با نجی انسان قولانی حلقه‌ی یعنی
ر.)

گردآمدن (طبولانی) (یوقسه پادشاهله هوسک می

که سلطان الخ. (زیرا سلطان عسکر سایمنده
میرلک ایدر) نکند الخ. (جور و ظلمی صفت اتخاذ ایدن
بدمن). بسی بر نیامد (جوق چمدادی)

حروف

حکایت

مردی را در جنگ تاناد جراحتی هولناک رسید؛ کی
لان بازدگان نوش دارو دارد اگر بخواهی شاید که
د و گویند آن بازگان بیخ معرفت بود.

بیلت

ش اندر سفره بودی آفتاب
ناقیمات روز روشن کن ندیدی در جهان

۱۰۶

—۵

کوله اولو

—۶

—۷

(یوف :

—۸

اولونق ، ا

—۹

سلطانق ا

—۱۰

جوان

گفتش : ف

قدری بدھ

گریجای ناز

آنست که یخشیدن خون او بر پنده متن نهد . ملک روی ازین سخن در هم کشید و موافق رأی بلندش نیامد و گفت :

بیلت

بر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بدارست
تریت نا اهل را چون گردگان برگشید است
نسل و تبار ایشان منقطع کردن اولیت است و بیخ و بنیاد
ایشان برآوردن بهتر که آتش نشاندن و اخکر گذاشتن و افی
کشتن و بجه نگاد داشتن کار خرد مندان نیست .

قطعه

ابراگر آب زندگی پارد هرگز از شاخ بید برخوردی
با فرمایه روزگار میر کرنی بوریا شکر خوردی

وزیر این سخن بشنید طوعاً و کرها پیشندید و بر حسن
رأی ملک آفرین خواهد و گفت آنچه خداوند دام مملکه
فرمود عین حقیقت است که اگر در سلک صحبت آن بدان تریت
یافته طیعت آنان گرفتی و بکی از ایشان شدی اما پنده امید
وارست که بصحبت صالحان تریت پذیرد و خوی خرد مندان
گردکه هنوز طفاست و سیرت بقی و عناد آن گروه درنهاد وی
ممکن نشده است .

جای
سلسله
بیل
گماه
ردند
وده
دان
نایام
بوده
پگان
ند
د
بن
ست
دی

مشنوی

درختی که اکنون گرفقت پای
بنیروی شخصی براید ز

ورش هم چنان روزگاری هی
بگردونش از بین بر

سر چشمہ شاید گرفق بیل
چو پرش نشاید گذشن

سخن بر این مقرر شده یکی را تجسس ایشان بر
شند و فرصت نگاه داشته‌اند تا وقی که بر سرقومی رانده به
وبقیه خالی مانده تی چند از مردان واقعه دیده و جنگ آور
را بفرستادند تادر شب جبل پنهان شدند؛ شبانگاه که در
باز امدادن سفر کرده وغارت اورده سلاح بکشادند و
نهادند؛ نخستین دشمنی که بر سر ایشان تاخت خواب
چندانکه پاسی از شب بگذشت.

مردان دلاوران از یکی بدر جستند و دست همه را
یکان برکتف بستند. بامدادان بدرگاه ملت حاضر آورد
همه را بکشتن اشارت فرمود. آتفقا دران میان جوانی به
یکی از وزرا پای تخت مباررا بوسه داد و روی شفاعت بزر
نهاد و گفت: این پسر هنوز از باغ زندگانی بر نخوردده ا
واز دینمان جوانی تبع نیافته، تو قبکرم اخلاق خداون

بیلت

عافت گرگ زاده گرگ شود، گرچه با آدمی بزرگ شود
سالی دور این برآمد، طایفه‌از اوباش محلت بدوبیستند و عقد
موافقت بستند تا بوقت فرست و زیررا با دوپیشش کشند و نعمت
بیقياس برداشته در مغاره زدنان بجای پدر نشست و عاصی
شد. ملک دست تحیر بدنان گرفت و گفت:

قطعه

شمیرنیک زاهن بد چون کند کی
ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطف طمیش خلاف نیست
در باغ لاله رویدو در شوره زار خس

قطعه

زین شوده سبل بر نیارد در او نخم امل صایع مگردان.
نکویی بادان کردن جنانت که بد کردن بجای نیک مردان.

ایضاحات

۱ — با گرفتن (آمایج حفنه کوکاشمک)؟ درخنی که
اکنون گرفت با (بر آمایج که شیمی کوکنده متشدد، یعنی
بکی کوکنیدا ایند بر آمایج)

قطعه

گفت هسر لوط
خاندان نبوتش کم شد
کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد
روطانه از ندمای ماک با او بشفاعت یار شدند
بن او در گذشت و گفت: بخشیدم اکرجه

رباعی

زال بارستم گرد:
دشمن تو ان حقیر و عباره شمرد
سر جسمه خرد
چون پیشتر آمد شتر و بار بُرد.

ر پیسر را بخانه برد و بازار و نعمت پیرو دواستاد
سب کرد تا حسن خطاب و رده جواب و سائز
لوکش بیامو خنده، تادر نظر همکان پسندیده
از نهانی اخلاق او در حضرت ملک شمسه
عقلاقان دروی اثر کرده است و جهل قدیم
رقه، ملک را ازین سخن تبسم آمد و گفت:

بایدان یار

شک اصحاب

این بگفت و
تا مملک از سرخو
مصلحت ندیدم .

دانی که چه گفت

دیدم بسی آب ز

فی الجله وزیر
ادیب بر تربیتش نه
آداب خدمت م
آمد. باری وزیر
بیگفت که تربیت
از جملت اوبده

قول نیکنم ، امیر بختنید ، گفت : زینهار نستانی که به بجاه
دیوارهم راضی شوند .

بیت

بتهشه کس نخراشد زروری خارا گل
چنانکه بالک درشت تو میخراشد دل
تمرين - ۱۹ تورکجه ترجمه ایدیکر :

ایضاحات

- ۱ — بطلع (پادمهز ، کوکل آزرسبله)
- ۲ — بالک عازکتف (اذان او قورده ، عیناً : ظاز ، سنتی سوبلرده)
- ۳ — « نخواستن » دمک (ش) ضمیر مفعوله ، نخواستن که
دل آزده کرد (اوی دل آزده ایک ایسته مدده) کوکلی قبرمق
ایسته مدده)
- ۴ — هر یکی را پسچ دیوار وظفه است (هر بریت بش دیوار
معانی وار)
- ۵ — آفاق افنا (آفاق دوشده ، حاصل اولی ، او زلاشیده)
- ۶ — بدہ دیتارم از این بهمه روان کردی (بنی بو محدن اون
دیوار ایله کوندردک) بیست دیتارم میدهدن (بکا بکری دیوار
و پر پر لر)
- ۷ — به بجاه دیوارهم راضی شوند (الی آلتونه بیله راضی
اولورل)
- ۸ — بتهشه کس نخراشد زروری خارا گل (صرس طاشـهـک
سطختن جای ایله کیسه با چینی فازیمهـز)

- ۲ — هل (هشت مصدو زدن امر : قویویر، بر
 ۳ — برسر قومی زندگی داشتند (بر قومک باشند سواد
 یعنی بر جایته هموم اخشاردی)
- ۴ — شعب (طاغیوی)؛ ملاذ (امینی محل)؛ نتو (طرز و نظام).
- ۵ — دزدان باز آمدند سفر کرده و غارت آورده (خودت ایتدیلر سفر ایجش و غارت کنیدمش ؟ یعنی خاکی سفر ایده رک و غایبه کنیده رک خودت ایتدیلر)
- ۶ — نخستین دشمنی که بر سر ایشان تاخت خواه (او زرلیته هموم ایدن ایلک دشمن او بخواهدی؛ اور او بخون غافل آولاندیلر، بشیرین او بخواه اولنده بر داش قاتل ایتدی)
- ۷ — از باغ زندگانی بر نخوردده است (باغ حباده چیه مصدر)؛ از زیان حوانی تبع نیافه (کنجکلت زمانند ایمه مصدر)
- ۸ — بخشنده خون او بر بندده منت نهاد (آمه باغیتلامق ایله قول او زریسه منت قویه یعنی آملک قاتی باغی صورتیه بوقولری متدار بیو بیو ورل)
- ۸ — بر توییکان گیردهر که بیادش بدأست (اصله ایسلک بر توه اخلاقی « قبول ایجز » تربیت نااهل را الحا تربیه ایملک قه او زریسه جوز قومق کیدر)

قول نیکنم . امیر بخندید ، گفت : زینهار نستانی که به بجاه
دینار هم راضی شوند .

بیت

بتهشه کس نخرشد زرودی خارا گل
چنانکه بالک درشت تو میخرشد دل
غرين - ۱۹ تورکجه توجه ایدیکر :

ایضاحات

- ۱ - بتطوع (بارهسر ، کوکل آزرسیله)
- ۲ - بالک نماز کتفی (اذان او قوردنی ، عیناً : نماز نسقی سوبیدنی)
- ۳ - « نخواستش » ده ک (ش) ضمیر مفعولدار ، نخواستن که
دل آزرده کرد (اونی دل آزرده لیکن ایستاده دی ، کوکلی فرمدق
ایستاده دی)
- ۴ - هر کی رائیج دینار و طبقه است (هر جریان بش دینار
معانی وار)
- ۵ - اتفاق افتاد (اتفاق دو شدی ، حاصل او لدی : او زلاشیدی)
- ۶ - بده دینارم از این بهمه روان کردی (بی بو محلن اون
دینار ایله کوندردک) ۱ پیست دینارم میدهنند (بکاری دینار
ویربور)
- ۷ - به بجاه دینار هم راضی شوند (الی آنونه بیله راضی
اولورز)
- ۸ - بتهشه کس نخرشد زرودی خارا گل (مرس طاشنک
سطهندن چالا لبه کیسه باطنی قازیه ماز)

卷之三

گم که نیز میل که بجه

ج

دز دیگر

بسب و محرابه دل

بسب و محرابه دل

سخا

بسب و محرابه دل

کفت : زینهار نستانی که به پنجاه

بلیت

ی خازا گل

ملک درشت تو میخراشد دل

ترجمه ایدیکنر :

ماحات

ووکل آرزو سیله)

ورددی، عیناً: ظاز، سقی سوبله ردی)

(ش) ضمیر مفعولدر، نخواستش که

ده اینک ایس: مدادی، کوکلی قیرمنق

وطبقه است (هر بریتک پیش دیوار

شندی، حاصل اولدی، او زلاشیدی)

روان کردی (بچی بو محلدن اون

دیزوم میدهنند (بکا یکری دیوار

شوند (الی آلنونه بیله راضی

رووی خزا گل (مرمر طاشنک

زیبیلز)

قبول نیکنم ، امیر بخندید ،
دیوارهم راضی شوند .

بتهشه کس نخواشد زدو
چنانکه با
تمرين — ۱۹ تورکجه
ایده

۱ — بطلع (پادمهز ، آ)
۲ — بالک نازگفتی (اذان اووه)
۳ — «نحواستش » دهک (دل آزده کرد (اوی دل آزد
ایستهادی))
۴ — هر یکی را پسچ دیوار
معانی وار)
۵ — آفاقت افاذ (آفاقت دو
۶ — بدی دیوارم از این به تعا
دیوار ایله کوندردک) : بست
ویروولر)
۷ — به بجاه دیوار هم راضی
اولورل)
۸ — بهتهشه کس نخواشد مز
سطحدن جایا ایله کیمه بالجنی و

- ۲ — هل (هشت مقدارندن امر : قویویر ، براق)
۳ — بسر قوی رانده بودند (بر قومک باشه سودمشلردى
یعنی بر جائمه هیوم ایتشلردى)
۴ — شعب (طاغیوی) ، ملاذ (امینتی محل) ؛ نسق (ترتیب ،
طرز و نظام) .
۵ — دزدان باز آمدند سفر کرده و غارت آورده (خسیز لر
عودت ایتدیلر سفر ایتش و غارت کتیرمش ؟ یعنی خسیز لر
اکول سفر ایده دک و غنایم کتیره رک عودت ایتدیلر)
۶ — نخستین دشمنی که بر سر ایشان تاخت خواب بود
(اوژرلریته هیوم ایدن ایلک دشمن اویهو اولدی ؛ اویودقلری
ایمیون نافل آولادنیلر) بتبرین اویهو اونلره بر دشمن کی
قالق ایتدی)
۷ — از باغ زندکانی بر نخوردہ است (باغ حیاتندن میوه
بیمهشدر) ؛ از دیغان جوانی تمنع نیافه (کنجالک زماندن استفاده
ایمیهشدر)
۸ — بیخشیدن خون او بر پشنه ملت نهد (آنک فانی
با غیسلامق ایله قول اوژریته ملت قویه یعنی آنک فانی با غیسلامق
صودتبله بوقولریه مندار بیبوروزولر)
۹ — پر توییکان تکیده که بنیادش بدأست (اصل فناولان
ایبلرک پر توه اخلاقی قبول ایجز) ؛ تربیت نااهل را الح (نااهل
تربیه ایمک قبه اوژریته جوز قومق کیدر)

تسهیل ترجمه

- ۱ — ناخوش آوازی (سی چیز کن بری)
- ۲ — بیانک بُند (بُوکس سله)
- ۳ — برو گنگشت — نزدیک آمد (اوکا یاقلاشدی)
- ۴ — ترا مشاهره چند است (آیلناق قاج در)
- ۵ — از بهر خدا (الله ایچون)

حروف

حکایه (ترجمه)

صوتی کریه بر خطیب کندی کوزل سلی طن ایدردی
و فانده سر فریاد ایدردی .

کوبیک آدم‌لری حائز اولدین مقام سبیله بلاسني چکرلر،
و آنی اینجتمسی مناسب کورمزلری .

بر دفعه دیگر بر خطیب حال و خاطری صور منه کاشن
ایدی، اوکا دیدی که :

— سی رویاده کوردم .

— خیر اوله ، نه کوردلک ؟

— اویله کوردم که سنت خوش سستک واردی و اهالی
نه سکدن محظوظ اول بورلردي .

۹ - جنازه که بانک درشت تومیخرا
کوکلی طیر مالا دینی قدر، درجه ۵۰.

سؤالها

یک در مسجد چه کرد؟ آیا بگفت باشک نگاز و طفیله دار بودی؟
امیر چه طور بود؟ آیا خواست که آن شخص از مسجد رود؟ آیا
خواست که آن شخص را دل آزرده کرد؟ بخطور او را روان کرد؟
پس از مدقی چه واقع شد؟ چند دیوار بدو همی دادند که جای دنکر
رود؟ صاحب مسجد بدی چه پند نمود؟ چند دیوار هم راضی شوند،
و رار گفت؟

(ترجمہ) حکایت

سی چیز کن بری یوکسک سسله قرآن او قویور دی .
این برآدم اوکا یاقلاشدی و دیدی :
«ستک آیانکت فاج؟» او : « هیچ آیلمغ یوق » دیمه جواب
و بر دی .

— او حالده بوزحمتی نفسکه نیچون ویریورسلک ؟

— الله ايجون او قويورم .

— او حالدە ئىچۇن او قوما.

تاریخ فارسی - ۳۰

—
—
—

تسلیل ترجمه

- ۱ - ناخوش آوازی (سی چه کین بری)
- ۲ - بیانک بُلند (یوکش سله)
- ۳ - برو بِگذشت - تزدیک آمد (اوکا یاقلاشدی)
- ۴ - ترا معاشره چند است (آیلک قاج در)
- ۵ - از بهر خدا (الله ایجون)

حروف

حکایه (ترجمه)

صوتی کریه بر خطیب کندهی کوزل سملی ظن ایدردی
و فائده سر فریاد ایدردی .

کویک آدمیری حائز اولین مقام سبیله بلاستی چکرلر ،
و آنی اینچه منی مناسب کورمن لری .

بردهفه دیکر بر خطیب حال و خاطری صورمنه کلش
ایدی ، اوکا دیدی که :

— سی رویاده کوردم .

— خیر اوله ، نه کوردلک ؟

— اویله کوردم که سنک خوش سلک واردی واهالی
نه کدن عظوظ اولیورلردي .

۹ — چنانکه بالک درشت تو میخراشد دل (سنک درشت است
کوکلی طیزملا دین قدر ، درجه ده)

سوالها

بک درمسجد چه کردی ؟ آیا بکفه تن بالک نماز وظیفه دار بود ؟
آیا متعاقرا از آواز از حنی بود ؟ صاحب مسجد که بود ؟
امیر چه طور بود ؟ آیا خواست که آن شخص از مسجد رود ؟
خواست که آن شخص را دل آزده کرد ؟ بمطهور اورا روان کرد
یا از مدنی چه واقع شد ؟ چند دیتار بدو همی دادند که جای دی
رود ؟ صاحب مسجد یدو چه پند نمود ؟ پند دیتار هم راضی شوند
ویرا کفت ؟

حروف

حکایه (ترجمه)

سی چیز کین بری یو کلک سله قرآن او قویوردی
ای برآدم او کا یاقلاشیدی و دیدی :
سنک آیلگلک فاج ؟ او : « هیچ آیلم یوق » دیمه جوا
ویردی .

او حالده بوزحتی نفسک بیرون ویربورست ؟

— الله ایجون او قویورم .

— او حالده ایه ایجون او قوما .

نمرين — ۲۰ فارسی به ترجمه ایدیکتر .

- ۱۰ - ازین پس ، پس ازین (بوندن صوکره)
 ۱۱ - نخوانم مگر آهستگی ، جُز با آهستگی (باواشنده
 غیری صورته اوقوما بهایم)

سؤالها

آیا خطبیرا آواز خوش بود ؟ او نو درا چه پنداشتی ؟ چه کردی ؟
 آیا آن خطب در دهی بود یا در شهری ؟ مردمان ده از نفسش در
 راحت بودند ؟ چرا بلطفه ای میکنیدند ؟ باری که آمد ؟ باری چه چیز
 آمد ؟ چه کفت ؟ آن خطب دیگر در خواب چه دید ؟ آیا خطب ناخوش.
 آواز این خواب را نامیارک یافت ؟ چه کفت ؟

حروف**حکایات**

یکی از شعرا پیش امیر دُزدان رفت و شناگفت . فرمود
 تاج‌جامه‌اش بستندند و ازده بدر کرده بدر کرده سکان در قلای وی افتادند .
 خواست تاسکی بردارد ؛ زین بخت بسته بود . عاجز شد ، گفت :
 این چه حرامزاده مردمانند کسگ را کشاده اندوسگ را بسته ،
 امیر دُزدان از عرقه بشنید و بخشدید و گفت : ای حکیم ،
 ازمن چیزی بخواه . گفت : جامه خود می‌خواهم ، اگر
 انعام فرمائی .

بلیت

امیدوار بود آدمی بخیر کسان ، مرابخیر تو امید نیست ، شر مرسان .

خطیب برآذ دوشوندی و شویله دیدی :
— نه بارک بررژیا کوردلکه بني قصورمه آکاه
ایشت توبه ایدبورم که بوندن صوکره یاواشدن غبره
او قومایاهم (آنچه باواترسله او قویهایم).
تمرين — ۲۱ فارسی به ترجمه ایدیکز.

تسهیل ترجمه

- ۱ — خودرا خوش آواز پنداشتی (کندی کوزا
ظن ایدردی)
- ۲ — فریاد برداشتی (فریاد ایتمک ؛ با غیر مق)
- ۳ — بعلت جاهی که داشت (حاُز اولینی مقام)
- ۴ — پلیش میکشیدن (بلانی چکرلردی)
- ۵ — رنجیدنش مصلحت نمیدیدن (آئی اینجا
مناسب کورمن لردی)
- ۶ — پرسیدن او (آئک حال و خاطر بی صورمه)
- ۷ — ترا در خواب دیدم، یاخود؛ ترا خوابی دید،
رؤیاده کوردم)
- ۸ — حتی پیندیشید (برآذ دوشوندی)
- ۹ — مرا از عیب خویش مطلع گردانیدی (بنجه
آکاه ایتمک)

- ۱۰ - ازین پس، پس ازین (بوندن صوکره)
 ۱۱ - نخوانم مگر آهستگی، جُز با آهستگی (باواشن
 غیری صورتله او قومایه ام .)

سؤالها

آیا خطبیرا آواز خوش بود؟ او خود را چه پنداشتی؟ چه کردی؟
 آیا آن خطبی در دهی بود یا در شهری؟ مردمان ده از نفسش در
 راحت بودند؟ چرا بلذثرا میکشیدند؟ باری که آمد؟ باری چه جیز
 آمد؟ چه کفت؟ آن خطبیدیکر در خواب چه دید؟ آیا خطب ناخوش.
 آواز این خواب را نامیاریک باین؟ چه کفت؟

ایندل ،
 سله

سلل

حروف

حکایت

یک از شمرا پیش امیر دُزدان رفت و نشستگفت. فرمود
 تاجمهاش بستندند و ازده بدر کردند سگان در قفای ذی اقاذند.
 خواست تاسکی بردارد؛ زمین بیخ بسته بود. عاجزشد، گفت:
 این چه حرمانزاده مردمانند کسگ را کُشاده‌اند و سنگ را بسته.
 امیر دُزدان از غرفه بنشید و بخندید و گفت: ای حکم،
 از من جزی بخواه. گفت: جامه خود می‌بخواهم، اگر
 انعام فرمائی.

سبیله)

تمدنی

(سی

م

بلیت

امیدوار بود آدمی بخیر کسان؛ مرا بخیر تو امید نیست، شر مرسان.

سورمه

خطیب برآز دوشوندی و شویله دیدی :
— نه مبارک بروزیا کوردلکه بجی قصورمه آکاه
ایشت توبه ایدیورم که بوندن حوکره باوشدن غیره
او قومایهایم (آنچی یاواتسله او قویهایم).
تمرين — ۲۱ فارسی به ترجمه ایدیگر .

تسهیل ترجمه

- ۱ — خودرا خوش آواز پنداشتی (کندیخی کوزا
ظن ایدردی)
- ۲ — فریاد برداشتن (فریاد اینهک ؛ با غیر مق)
- ۳ — بعلت جاهی که داشت (حاائز اولدینی مقام)
- ۴ — بیلشش میکشدند (بلانی چکرلردی)
- ۵ — رنجیدنش مصلحت نمیدند (آنی انجی
مناسب کورمن لردی)
- ۶ — پرسیدن او (آنک حال و خاطرنی صورمنه
- ۷ — ترادر خواب دیدم، با خود: تو خوابی دید
رؤیاده کوردم)
- ۸ — لخی بیندیشید (برآز دوشوندی)
- ۹ — صراز عیب خویش مطلع گردانیدی (بجی
آکاه ایتدک)

حكایت

تی چند از بندگان سلطان محمود حسن میندیرا گفتند که:
 سلطان امروز ترا چه گفت در فلان مصلحت؟ — گفت:
 بر شاه پوشیده نماند. گفت: — تو دستور مملکتی؛ آنچه
 با تو گوید، بامثال ما گفتن رواندارد. گفت: — باعتماد آنکه
 داند که بکس نگیرم؟ پس چرا می پرسید؟
 تمرین — ۲۳ توربکیه ترجمه ایدیکن.

ایضاحات

- ۱ — تی چند (بر قایق کیمی)
- ۲ — حسن میندیرا (حسن میندی یه) — سلطان محمود غزنویک وزیری ایدی
- ۳ — ترا په گفت در فلان مصلحت (فلان این خنده سکا نه سویلادی)
- ۴ — بر شاه پوشیده نمند (سزده کیزی قالاز + یعنی سزده سویلار)
- ۵ — آنچه با تو گوید، بامثال ما گفتن رواندارد (سکا-سویلادیکنی بزم کیلره سویله کن مناسب بولاز)

سؤالها

تی چند حسن میندیرا چه گفتند؟ حسن میندی کی بود؟ اینها را
 چه گفت؟ ایشان بازچه گفتند؟ حسن میندی آنکه چه جواب
 داد؟

رمود

(کوین)

قدستدن

ستهادی

سلر یعنی

فرمود؟

د؟ آیا

تار را که

مه اثرا

سالار دُزدان را برو رحمت آمد ؛ جامه اش با
قبا پوستی براو منید کرد و در می چند بداد .
تمرين - ۲۲ تورکجه ترجمه ایدیگنر .

ایضاحات

- ۱ - ثنا کفتن (مدح ایتك) : از ده بدر کردند طبیعت ازی ایندیلو + چنار دیلو)
- ۲ - در قهای وی افتادند (آرقه سنه دوش دیلو ، آر
بیوم ایندیلو)
- ۳ - خواست ناسنکی بردارد (برطاش فالدیرمچ ای
عیناً : ایته‌هدی تاک برطاش یوقاری طوته)
- ۴ - بیع زنه (بوز بالغامش ، بوز طوفش)
- ۵ - سکرا کشاده اند و سنکرا بسه (کویک آچه
قویویرمشلر حال بوك طاشی بالغامشلر)
- ۶ - قبا پوستی براو منید کرو (پو-بن « کورکلو
ایسه وحدت ایجهون : برکورکلکی جامه‌ی او سه فاندی) .
- ۷ - در می چند (برمقدار پاره)

سؤالها

پیش امیدزدان کار فت ؟ چه کرد ؟ اسیردزدن چه
در کوچهای ده چه واقع شد ؟ شاعر چه خواست بردار
توانت که نسکی مرداشت ؟ چرا ؟ آنکاه چه کفت ؟ این که
شنید ؟ آیا پسندید ؟ چه کفت ؟ شاعر چه خواست ؟ آیا جا
بالزدادند ؟ نیز براين چه منید کردند ؟

حروف

خداآند فرهنگ و تدبیر و هوش

گوید سخن تائیند خوش .

اضحات

- ۱ — سخنان وائل (حضرت پیغمبر مصطفی‌الله بر شادر) د . سالی بر
- ۲ — پی‌نظیر نهاده اند (مثلث قوم‌شادر) بعی پی‌نظیر عد
- ۳ — پرسنجه (بر جایتک باشنده بر جایته خطاباً) گر همان معنی
- ۴ — سخن‌کتف (سوژسوله بورده) ابراد لعل ایدیورده
- ۵ — اکر هان معنی اتفاق افتادی (شاید عینی هنا اتفاق دوشه ایدی بعی عنی معنالت تکراری ایجاب ایقش اوله)
- ۶ — بکی (بری) یک اسم عدده ای تکثیر ویلایی تعریف داخل اولور
- ۷ — متون‌شک برخی بعی شوبله ترجمه اولونور:

«سوژ نهقد شیر بزود لپذیر، نهقد زندق و نجذبه لاز اوشه
اکنیه بعی ایه: «بر کره سوژادیک شیشی بر داما تکرار
ایمه، زیرا حلوا (ده) بر کره پیندکدن صوکره کاف (اولور) ۱
۸ — باز پس (بر داما و تکرار معنی‌سنه کلن بو ایکی کله‌ایاما
وارد اولشلردر بازیوس صورشده دخ فولانیلر»

- ۹ — سخن‌دا مرست ای خردمندوین (بو معراج نفره نخواه
ایدیله‌چک اولورسه شوبله اولور: ای خردمند، سخن‌دا سروین است،
معنایی: ای عاقل، سوژک باشی و نهایی وارد)
- ۱۰ — نکوید سخن تائیند خوش (سکوت کورمه نخی سوز سوله منه
خوش، ساکت دیگمده، مجازاً سکوت برته قولانیلشند)

دندماز ملوك

پس؟
بس.

بجهل خود
سخن باشد،

ضن!

حکایت

سَجَانِ وَائِل را در فصاحتِ بِی نظیر نهاده اَه
سر جو سخن گفتی و لفظی دا مکرر نکردی وَا
اتفاق افتادی بمارتنی دیگر گفتی واژجهٔ آداب
بکی اینست .

مثنوی

سخن گوجه دایسند و شیرین بود ،
سزاوار تصدیق و تحسین بود ،
چوبکبار گفتی مکو باز
که حلوا چوبکبار خوردند
تمرن — ۲۴ تور گنجیده ترجمه ایدکر :

حروف**حکایت**

بکرا از حکما پیشند کمیگفت : هر گز کسی
افرار نکند ، مگر آنکس که جون دیگری در
هوز تمام ناگرده ، او سخن آغاز کرد .

مثنوی

سخن ز اسرست ای خردمندو بن ،
میازد سخن در میان س

عاقل کنج شویله جواب ویردی: « قورقادم که بیلمدیکمن
صورارلرده محجوب اولورم ».
نمزین — ۳۶ فارسی به ترجمه ایدیکن .

تسهیل ترجمه

۱ بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد (بر تاجر بیک
آلتون زیان ایشندی) .

۲ — نباید که این سخن را باکن در میان نهی (بوسوزی
کیمسه نک یانشه سویله ممه میلیک)

۳ — مرا مطلع گردان که مصلحت در نهان داشتن چیست
(بی آکاه ایت که کیزل طو عقده فاندنه نادر) .

۴ — نقصان مایه (سرمایه نک آزماله سی) ؛ شهادت همایه
(قومشونک دیدی قودیسی)

۵ — از قرون و فسائل حظی واورد اشت (قرون و فصلاندن
جسمی بر حصه صاحی ایدی)

۶ — از آنجه دانی (بیلمدیکمن) ؛ از آنجه ندانم
(بیلمدیکمن)

۷ — شرمساری بُردن (محجوبیت طائیسیق ؛ محجوب قالمق) .

سُو الْهَا

کرا خسارت افتاد ؟ چندینار ؟ آن بازرگان پسرشرا چه کفت ؟
پسر چه کفت ؟ بازرگان در نهان داشتن خسارت چه مصلحت دیدی ؟

سخن کتفی ؟
ل چه کردی ؟
مات ؟ خداوند

دیدی که :
سویله م ؛
در ؟
موں : بری
قودیسی »

احبی ایدی ،
مزدی .
بیلمدیکمن

سوالات

سـ جـانـ وـائـلـ کـهـ بـودـ ؟ سـالـ چـهـ کـرـدـ ؟ چـطـورـ
 آـیـاـ لـفـطـهـارـاـ مـکـرـرـ کـرـدـ ؟ اـکـیـ هـانـ مـعـنـیـ آـنـقـوـ اـفـتـادـ؛
 یـکـ اـزـ آـدـاـبـ نـمـاءـ مـلـوـكـ چـیـستـ ؟ یـکـ اـزـ مـکـماـ چـهـ مـیـکـ
 فـرـهـنـگـ وـهـوـشـ کـیـخـنـ کـوـیدـ ؟

حـ

حـکـایـهـ (ـتـرـجـهـ)

برـ تـاجـرـ بـیـلـ دـیـشـارـ زـیـانـ اـولـدـ ؛ اوـغـلـ
 بـوـسـوـزـ کـیـسـهـ نـکـ یـاـنـشـدـ سـوـیـلهـ مـلـیـسـکـ «
 چـوـجـوـقـ جـوـابـ وـرـدـ ؛ « فـرـمـانـ سـنـکـرـ
 لـکـنـ بـکـاـ شـوـنـیـ سـوـیـلهـ کـهـ کـیـزـلـ طـوـتـمـدـهـ کـیـ فـانـدـهـ نـهـ
 تـاجـرـدـ ؛ « فـانـدـهـ شـوـدـ کـهـ مـصـیـتـ اـیـ اـولـاـ
 سـرـمـایـهـ مـزـنـ آـزـالـهـسـیـ ، دـیـکـرـیـ دـهـ قـوـمـونـکـ دـیدـ ؛
 دـیدـیـ .

تـرـیـنـ — ۳۵ فـارـسـیـ یـهـ تـرـجـهـ اـیـدـیـکـرـ.

حـ

حـکـایـهـ (ـتـرـجـهـ)

ظـاقـلـ بـرـ کـنـیـجـ عـلـوـمـ وـقـوـنـدـ جـسـیـمـ بـرـ حـصـهـ
 « فـقـطـ » نـهـ قـدـرـ عـلـمـاـ جـاـلـسـلـنـدـ بـوـلـونـهـ سـوـیـلهـ
 بـرـ دـفـعـهـ بـاـسـیـ دـیدـیـ کـهـ : « اـیـ اوـغـولـ » سـنـ دـهـ
 نـدـنـ بـحـثـ اـیـتـزـسـکـ ؛ »

منتخبات ۴۵

بیلت

دست تصرع چه سود بندۀ محتاج را :
وقت دعا برخدا ، وقت کرم در بغل ؟

قطعه

از زرد و سیم راحی بر سان ،
خویشتن هم تمنی بر گیر ،
دانکه این خانه از تو خواهد ماند ،
رخشنی از سیم و رخششی از زر گیر .

آورده اند که در مصر ، اقادیب درویش داشت ؛ ببینیت
مال او نُوانگر شدند و جامهای کُهن بَمَرَكِ او بیدریدند
و خزّو دیبا بُیدریدند . هم در آن هفته بکی را دیدم
از ایشان بر بادپای روان و غلامی پری بیکر درپی او دوان ؛
با خود گفتم :

قطعه

وَهْ كَمْ مُرْدَه باز گردیدی بیان قیله و بیسوند
رد میراث سخت تر بودی و ارث ازرا ذمر لک خوبشاوند
بسابقه معرفی که میان ما بود آستینش کدیدم و گفتم :

حروف

حکایت

مالداری را شنیدم که بیخطل چنان معروف بود که حا
بسخا ؛ ظاهر حالش بنعمت دنیا آراسته و رخت نفر
در نهادش همچنان متکن که نانی بخانی ازدست ندادی و
ابی هربره را بلقمة شواختی و سگ احباب کهف را اش
نینداختی ؛ فی الجمله خانه اورا کسی ندیدی در گشاده و سفر
سرگشاده .

بلیت

درویش بجز بوی طامنش نشیدی ؛
مرغ از پس نان خوردن اور یزه نجیدی
شنیدم که بدریایی مغرب راه مصر گرفته بود و
فرعونی در سر .

نگاهه باد مخالف گرد کنی برآمد ؛ دست بر
وفریاد بی قائله کردن گرفت .

- ۹ - فریاد بی فائمه کردن کرفت (فائدہ سز فریاد ایک بہاشلا دی؛ کرفت «باشلا دی»، معناستی افادہ ایدیور)

۱۰ - وقت دعا برخدا، وقت کرم دریفل (احتیاج زمانندہ اللہ رحم ادیبلن واللہک کمی زمانندہ ایسے قول تو آلتھ مسو قوان، باو اوصاف بر نجی مصرا عادہ کی دست تشریعه عائذ ر)

۱۱ - راحتی بر سان (بر راحت ایشیدیر، یعنی باش، قاسنے بر ایالک ایت)

۱۲ - خشی از سیم و خشی از زد کیر (بر کیر یعنی کوموشدن و بر کیر یعنی آن توند طوط بعنی فرش ایت: یوندم بر (سنه) مقداردر)

١٣

حکایت

پازرگانی را دیدم که صدو هجده شنبه بار داشت و چهل بند
و خدمتکار. شی در جزیره کیش مرا با چهره خوبیز بود و همه
شب نیارمید از سخنای پریشان گفتن، که فلان ایام بزرگستان
است و فلان بضاعت بهندستان و این کاغذ قبالة فلان زمین
است و فلان چیزرا فلان ضمین. کام گفتی که خاطر امکندریه
دارم که هوای خوش است و گاه گفتی نه که دریای مغرب متوات
است . باز گفت: سعدیا سفری دیگر در پیش است که اگر آن
کرد شود بهیه عمر خوبیش بکوش نشینم و ترک تجارت کنم.
گفتم: آن کدام سفر است ؟ گفت: کوکردد پاری یعنی
خواهم بود ؛ شنیده ام که آنجا قیمت عظیم دارد ؛ واز آنبا

بیست

بنخوارای نیک بیت و سرمه مرد ،
کاننگون بخت گرد کرد و نخور
تمین — ۳۷ تورکجه ایشانه ایدیکز .

اضحات

- ۱ — بخل چنان معروف بود که حام طائی بینا () سخاذه اولدهنی قدر « او » خذیلسکده معروف ایدی)
- ۲ — نانی بجانی از دست ندادی (بر اکنکی بر جانه
الدن چنقارمازدی و برمندی)
- ۳ — کربه ای هیرره را بهقہ نواختی (ابو هیرره)
کدبیسی بر قلمه ایله تلطیف ایندی ، یعنی ابو هیرره که کدی
اوله او کا بر قلمه آنه قیمامازدی)
- ۴ — خانه اورا کنی ندیدی در کناده (اورنی کیم
آجحق اولهرق گورمندی) ، و سفره ارا - رکناده (روس -
سریلش ، قودولش ، کورمندی فعلی بورایده عائددر)
- ۵ — صرغ از پس تان خوردن او رینه نجیدی (قوه
اکنک ییهسندن صورکه اکنک او فاقعی طوبالمازدی یعنی طو
اکنک او فاقعی بولمازدی)
- ۶ — راه مصر بر کرفه بود (مصر یوانی ملوغش ایدی)
- ۷ — خیال فروعی بر سر (فرعونی خیالی ، عظمت
باشنده ؛ طوئن ایدی فعلی بورایده عائددر)
- ۸ — گرد کشی بر آمد (کینک اطرافنده یوکسلدی ،
ایندی)

- ۹ — فریاد فائده کردن کرفت (فائدہ سفر فریاد اشکن باشладی) کرفت « باشладی » معناست افاده ایدیور)
- ۱۰ — وقت دعا برخدا، وقت کرم در بیتل (احتیاج زمانده الله رفع ابدیل والله کرمی زمانده ایسه قوانق آلتنه صوقولان بواوصاف بر صحیح مصرا عده کی دست تصریعه عاده ر)
- ۱۱ — راحی بر سان (بر راحت ایریشیر + یعنی باشندگان بر ایلک ایت)
- ۱۲ — خنثی از اسم و خنثی از زر کیر (بر کبری عجی کوموشدن و بر کبری عجی آلوند طوط بینی فرض ایت؛ بونه بر (یه) مقدوردر)

حروف

حکایت

با زر گانی را دیدم که صد و خواجه شتریار داشت و چهل سنه و خدمتکار، شی در جزیره کیش مرا بخچه خویش بود و همه شب نیار مید از سخنها پریشان کفتن، که فلان ابازم بر کستان است و فلان بضاعت بهندوستان و این کاغذ قیاله فلان زمین است و فلان چیزرا فلان ضمین. کاه گفتی که خاطر اسکندریه دارم که هوای خوش است و گاه گفتی نه که دریای مغرب مشوش است . باز گفت: سعدیا سفری دیگر در پیش است که اگر آن کرده شود هنینه عمر خویش بکوش نشیم و ترک تجارت کنم . گفتم: آن کدام سفر است؟ گفت: کوکرد پارسی بین خواهم برد؛ شنیدم که آنها قیمت عظیم دارد؛ واز آنها

ام طلاق
مقابلشهه لک
ی بلهقابلی
فرهمنیآنکه
بلای حقی
ذکری

ظهور

بیلت

بخود رای نیک بیلت و سرمه خرد ،
کان نگون بخت گرد کرد و نخورا

تمرين — ۳۷ تورکجه ترجمه ایدیکتر .

اضحات

- ۱ — بخل جان معروف بود که حام طافی سخا (- سخاده اولینی قدر) او خسیساً کنده معروف ابدی)
- ۲ — نافی بجانی از دست ندادی (بر اکنی بر جاناندن جیمارمازدی + ویرمزدی)
- ۳ — کربه ای هربره را بقمه شواختی (ابو هربره) کدبیتی بر لفته ایله ناطیف ایزدی ، یعنی ابو هربره مک کدی اوشه اوکا بر لفته آذنه قیمه مازدی)
- ۴ — خانه اورا کنی ندیدی در کشاده (اوئی کمسه آچیق اوله رق کورمزدی) ، وسفره ایلا سر کشاده (ووس سریلش ، قورولشن ، کورمزدی فعلی بورایده عائددر)
- ۵ — صرخ از پس نان خوردان او ریزه نهیدی (قوش اکن او فاغی بوله مازدی)
- ۶ — راه مصر بر کرفه بود (مص یوانی طوتش اید)
- ۷ — خیال فرعونی بر سر (فرعونان خیالی ، عظمت باشنده ، طوتش ایدی بعلی بورایده عائددر)
- ۸ — گرد کفتی برآمد (کیهان اطرافنده بوكسلی ایدی)

منتخبات

۴۹

- ۳ — همه شب نیازمید از سخن‌های پریشان گفتن (بورا - دهد فعل معمولدن اول گلش : ب فوق کیجه پریش سوزار سویله‌مکدن فارغ اوندادی ، دیگله‌مددی)
- ۴ — که فلان ابازم الج. (بو جالمزک باشندگ که سخن‌های پریشانک تبین واپساجیبو نند. او پریشان سوزل شوقیلدن شبلردی؛ دیگه اولور .)
- ۵ — انباز شریک: بفاعت = امتعه تجارتی و سرمایه؛ قیامه = جلت ، سند ، ضمیم = کفبل .
- ۶ — خاطر اسکندریه دارم (عیناً : اسکندریه خاطری طوتادم یعنی اسکندریه به سفره نم دار)
- ۷ — و کاه گفتنه که دریای مغرب مشوش است (بورا ده کده فریام مناسه در : و کاه خاید، دیر ایدی، زیرا مغرب دکری قاریث قدر)
- ۸ — در پیش است (مصممدر)
- ۹ — کو کرد = کو کورد؛ دیبا = قبیل بر قاش؛ پولاد = جلیک، آیکنه = شیشه‌معلو لاق؛ آینه، صراحی، و ساڑه، بر دعافی؛ یعن طاشی ، سور = پنک حیوان ، مرکب .
- ۱۰ — فرو خواند (اوقودی ، طور دی ، صایدی ، دوکنی)
- ۱۱ — ملاقت گفتشن (آندمه سویله‌مکه طاقت؛ سویله‌منه طاقت)
- ۱۲ — شنیدستی (شنیدی ایله است، ابیشیدشکدر دیگه اولور؛ بوطرز بالکن « شنیدی » دیگدن دها قوتی بر احتمالی حائز در)
- ۱۳ — دنیادار (عیناً : دنیا طویان یعنی دنیای سون، دنیا ماله مبنیاً اولان)

سوالات

آن باز رکان چه داشت ؟ تکمیل بود ؟ شیخ سعدی را تکما برد (ضم با ایله) ؟ همه شب « بجه کرد ؟ جکونه سخن‌های پریشان مکفت ؟ آیا بد اسکندریه سفر کردن در پیش کردی ؟ کدام سفر را در پیش کردی ؟

کاست چنی بروم آدم ، و دیباي روی هند و پولاد هندی
و آبگینه حلی بیکن و بردیانی بپارس واژ آن پس توک
کنم و بد کانی پنشینم . چندان ازین مالخولیا فرونة
پیش از آن طاقت گفتش نماند گفت: ای سعدی تو نیز
ریگوی از آنها که دیده و شنیده . گفتم:

رباعی

آن شنیدستی که در محرای غور
بار سالاری بیقتاد از ستو
گفت: چشم تنک دنیا داردا
یا قساعت پر کند یا خالک کو
تمرين — ۲۸ تورکجه به ترجمه ایدیکز.

ایضاحات

- ۱ — سد و نجاه شتر بارداشت و چهل بنده و خدمتکار
(داشت = مالک ایدی فملک معمولاری ایکی به قسم ایا
فضل اورته به کشش؛ بوندن اولده مختلفه: ای بتله فارسینک بوجه
اوژرته دفتنه جلنه چالپشلش ایدی . معناشی: یوز اللہ دو
تیرق کوله و خدمتکاره مالک ایدی ، اولور . مع مایه فعل
کتیرمکده مکندر)
- ۲ — چزیره کیش هندستانددو .

منتخارات

۵۱

کلاه کوشة دهقان پا قتاب رسید
که سایه بر سرش افکند چون تو سلطانی.
تمرين — ۲۹ تور کجیه ترجمه ایدیکز.

اضحات

- ۱ — از خاصان (بندگان خاصدن ، توایه دن ، معینه دن)
- ۲ — بزمستان (قویش فیانده ، قیمین)
- ۳ — از همارت (مموره ددن ، شهر دن)
- ۴ — تاز جت سرمایا پاشد (صو و قدن مضطرب او بالایم)
- ۵ — التجا بخانه دهقانی ریک بر دن (یعنی بخانه دهقانی
ریک التجا بر دن : عاجز بر کویلیک خانه سه التجا ایک ، مسندی
یعنی خبری مقدمه دن)
- ۶ — زین خدمت بیوسید (زین عودتی او پدی ، ایران
عادتند در)
- ۷ — مطبوع آمد (مقبول کلدي ، مقبوله یکدی)
- ۸ — نیت و خلت (پاده والده)
- ۹ — در رکاب ملک (پادشاهک رکابنده ، یعنی آت او زرنده
کیدن پادشاهک او زنک محله یاقین او لرق)
- ۱۰ — کلاه کوشه (کوشة کلاه ، کلاه نک کوشه سی)
- ۱۱ — که سایه بر سرش افکند چون تو سلطانی (یعنی : که
چون تو سلطانی بر سرش سایه افکند : زیرا سنگ کی بر پادشاه
آنک باشی او زینه کولکه صالحی)

سؤالها

بکی از ملوک کجا بود ؟ با که بود ؟ بکدام فعل بود ؟ چون شب

پس از آن که کوکرد پادس را بچین برده شود آیا چیزی دی
بازان خواستی برد؟ دیباخی دویم یا کاخواستی برد؟ پس از
دراز چه مضم کردی؟ آیا پس از کفنه نیهای خود جیر
بر سید؟ شیخ چه کفت؟

حروف

حکایت

یکی از ملوک باشی چند از خاصان، در شکار گهر
از عمارت دور افتاد. شب در آمد؛ خانه دهقان دید
گفت: شب آنجا روم تازحت سرمانه باشد. یکی
گفت: لایق قدر پادشاهان نباشد التجا بخانه دهقان
بردن؛ اینجا خیمه زنیم و آتش افروزیم. دهقان را خ
ماحضری از طعام ترتیب کرد؛ بیش سلطان بردوزمی
بیوسید و گفت: قدر بلند سلطان بدین قدر نازل
و یکن خواسته که قدر دهقان بلند شود. ما
گفتن اومطبوع آمد؛ شبانگاه بیزل او نقل کردند.
اورا نعمت و خلعت بخشید. شیندم که در رکاب ملا
چند میرفت و میگفت:

قطعه

ز قدر و شوکت سلطان نگشت چیزی کم
ز التفات به مسان سرای د

۶ — شکر نعمت حق بخای آوردن (الله شکر وظیفه) ایضاً اینک ()

سؤالها

سعدی آیا از کردش زمان اغلب نالمذقی ؟ مکرکی ؟ آیا پول
نیداشت که خود را با پوشی خرد ؟ کجا درآمد ؟ که دید ؟ چه کرد ؟

(ترجمه)

بصره ده بر اعرابی کوردم ، «شویله» حکایه ایدیوردی که :
د بر وقت جولده یولی غائب ایش ایدم و یامده ذخیره نامه
برشی قلامش ایدی . هلا که تمایله قانع ایدم که آپانز بر
بر طوره بولدم . هیچ بزمان اول ذوق و مسرتی او نویه هام که
آیی فاورولش بوغدای ظن ایتم . صوکرده او صراحت
نویمیدی (اونو نهام) که آملک ایجی اول دیغی آکلامد .
نمین — ۳۱ فارسی به ترجمه ایدیکر .

تسهیل ترجمه

۱ — در بیان راه گم کرده بودم (جولده یولی غائب
ایش ایدم)

۲ — زاد (ذخیره ، فومانیه) ؛ توشه (کذلک ذخیره ،
فومانیه) .

درآمد آیا از عمارت دور افتاده بودند ؟ چه چیز دیدند ؟ ملک
کفت ؟ که اعتراض نمود ؟ آن وزیر چه مخالف کرد ؟ چه
مصلحت دید ؟ آیا دهقان را خبر شد ؟ چه کرد ؟ آیا ملک را
کفتن او نامطبوع آمد ؟ شبازکاه چه کردند ؟ ملک دهقان
خلمت و نعمت بخیزید ؟ دهقان آیا چیزی کفت ؟

(ترجمه)

هیچ بر زمان وقت و حالدن ناله و شکایت ایمه مشدم ؟ آ
بر زمان که ایام چیلاق قالمش ایدی و ایاق قاب آلسه و
یوق ایدی . کوفه جامعنه کوکم بخرون او له دق کيردم ؛ او
برینی کوردم که آیانی یوق ایدی . جناب حقه شکر وظیفه
ایضا ایندم و قوندره سر لنه صبر ایلهدم .
تمرين — ۳۰ فارسی به ترجمه ایدیکسر .

تسهیل ترجمه

- ۱ — هرگز (هیچ بر زمان) .
- ۲ — از دور زمان ؛ از گردش آسمان (وقت و حاله
فلک دور ندن) ؛ دلنش (کوکم بخرون ؛ صیقامش)
- ۳ — نالیدن ؛ فریاد کردن ؛ شکایت کردن (ناله و شکایت
ایملک)
- ۴ — مگر وقتی که (آنچه بر زمان که) ؛ بی ک
(قوندره سر) ؛ بی کشی (قوندره سر لق) ؛ استطاعت خر
بای پوشی نداشم (قوندره آلمه قدر تم یوق ایدی)

ایضاحت

- ۱ - بزرگتر هست (فضلانده دادا پوپوك)
- ۲ - فراموش آوردن (طوبیانق)؛ کرد آمدن (اطرافنده طوبیانق)
- ۳ - مدت بردن (متن آشنده قافن، متن چکن)
- ۴ - برتر از خود (نفس‌مند‌ها یوکک؛ تر، اداته داخل اویشن)
- ۵ - خارکن (دیکن قوباروب طوبیان، دیکنچی)؛ پیشنه (برقوچاق، آرتفیه آنه حق مقدارده) .

سؤال‌ها

حاتم بکدام شماش شهور است؟ روزی اورا چه کفتند؟ آیا سدی
دیکر از خود بزرگتر هست دید؟ این شخص که بود؟ آن خارکن را
کجاید؟ آن روز حاتم چه فربان کرد بود؟ کجا رفتند؟ آن خارکن
چه کفت؟ یا خارکن اورا چه کفت؟

ح

حکایت

درویشی را ضروری پیش آمد؛ کسی گفتند: فلان نعمت
بی قیاس دارد اگر برحاجت تو واقع گردد هنالا در قضای
آن توقف روانندارد. گفت: من اوراندام. گفت: مُنتَر رهبری
کنم. دستش بگرفت، تا بنزل آنکس درآورد. درویش بکی
را دید، لب فروهشته و شد نشته. سخن گفت و باز گشت.
گفتند چه کردی؟ گفت: عطای او بلقای او بخشیدم.

داورین
باشد؛
مراورید

گرد ؟ آیا
نکار چه
اورا چه

جهان دیده
و بالمراء
بشه خار
بر سهاط

لی برد
خود دیدم

- ۳ — دل بر هلاک نشاده بودم (عنان؛ کوکلی هلا) (قومشدم، یعنی هلا که عالمیه قاتع ایدم)
- ۴ — فراموش نکنم (او نو غام)؛ پنداشتم (ظر گندم بُریان) (فاورولیش، کتاب ایدلش بوغدای)؛ (اینجی).

سؤالها

شیخ در کدام شهر اعرابی دید؟ این چه حکایتی
درینان آن اعرابی را چیزی از زاد و توشه مانده بود؟ آ
یافت؟ درین کیسه چه بود؟ اول چه پنداشت؟ پس از آن
علوم شد؟ او را چه حیات پیدا شد؟

حکایت

حاتم طائی را گفتند از خود بزر گتر هست درجه
پاشنده؟ گفت... روزی جهل شد قربان کرده بود.
عرب بکوشش بخرا یرون رفیم. خار کی رادیدم که
فرام آورده. گفتم: بهمانی حاتم جرازوی که خلق
او گرد آمده اند؟ گفت:

پیش

هر کنان از عمل خوبیش خورد مت از حاتم طائ
الصف دادم که من او را بهم و جوانم دی بر تراز.
تجزیت — ۳۲ تور بکیه ترجمه ایدیکز.

ایضاحات

- ۱ - بزرگتر هست (فضیلته داشا بیویک)
- ۲ - فرام آوردن (طوبیامق)؛ کرد آمدن (اطلاقنده طوبیان)
- ۳ - مدت بردن (متن آشته قالق ، متن چکمه)
- ۴ - برتر از خود (نفسمند دها یوکسک؛ تر، اداته داخل اوشن)
- ۵ - خارکن (دیکن قویاروب طوبالیان؛ دیکنی؛ پشتیه (برقوجان، آرقیه آلهه حق مقدارده) .

سؤالها

حاتم بکدام شیائل شهور است؟ روزی اورا چه کفتند؟ آیا سردی دیکن از خود بزرگتر هست دید؟ این شخص کبود؟ آن خارکن را کجاید؟ آن روز حاتم چه قربان کرد و بود؟ کجا رفته؟ با آن خارکن چه کفت؟ یا خارکن اورا چه کفت؟

۷

حکایت

درویشی را ضروری پیش آمد؛ کی گفتند: فلان نعمتی قی قیاس دارد اگر بر حاجت تو واقع گردد هانا در قضای آن توقف رواندارد. گفت: من اوراندام. گفت: مَسْ رهبری کنم. دستش بگرفت ، تا بیزیل آنکس درآورد . درویش بکی خود دیدم . لب فرو هسته و شد نشسته . سخن نگفت و باز گفت . گفتند چه کردی ؟ گفت: عطای او بلقای او بخشمیدم .

- ۳ - دل بر هلاک نهاده بودم (عیناً ؛ کوکلی هلاک)
 قومشدم ، یعنی هلا که تمامیله قانع ایدم)
- ۴ - فراموش نکنم (او نو عالم) پنداشتم (ظر
 گندم بُیان (قاور و ملش ، کتاب ایدلش بوغدای) ؛
 (اینجی) .

سؤالها

شیخ در کدام شهر اعرابی دید ؟ این چه حکایت می
 در زیبایان آن اعرابی را چیزی از زاد و توشه مانده بود آ
 یافت ؟ در این کیسه چه بود ؟ اول چه پنداشتم ؟ پس از آن
 معلوم شد ؟ اورا چه حسیات پیدا شد ؟

حکایت

حاتم طائی را گفتند از خود بزر گتر هست درجه
 یا شینده ؟ گفت: روزی چهل شتر فربان کرده بود.
 عرب بکوشة بحرا بیرون رقم. خار کی رادیدم که
 فراهم آورد. گفتم: بجهمانی حاتم چرا زری که خلقی
 او را کرد آمده اند؟ گفت :

پیت

هر کنان از عمل خوبیش خورد منت از حاتم طائ
 انصاف دادم که من اورا بهمت و جوانمردی بر تراز.
 تمرین - ۳۲ تور کجه به ترجمه ایدیکن.

اپضاحات

- ۱ — بزرگتر هست (فضیلنده داده برویک)
- ۲ — فراموش آوردن (طوبایمن)، کرد آشمن (اطراف انده طوبایمن)
- ۳ — منت آشمنه قلائق، منت چکمک
- ۴ — بمرت از خود (نمتن آشمنه داده بروکلک، تر، ادانه داخل اویشن)
- ۵ — خارکن (دیکن قوبارو ب طوبایان، دیکن) (بیشته برقوقان، آرفه به آنچه حق مendarde)

سوالها

حام نکدام شماش، شبور است؛ روزی اورا چه کفنه؟ آیا صدی
دیگر از خود بزرگتر هست دید؟ این شخص که کود؟ آن خارکن را
کجذید؟ آن روز حام به فربان کرده بود؛ کجا رفته؟ پان خارکن
چه کفت؟ پان خارکن اورا چه کفت؟

۷۰

حکایت

دروشی را ضروری بیش آمد؛ کسی گفتش: فلان نعمت
بی قیاس دارد اگر بر حاجت تو واقع گردد همانا در قصای
آن توفیر و اندارد. گفت: من اوراند انم، گفت: منت رهبری
کنم، دستش بگرفت، تا بهزیل آنکس درآورد. درویش کی
زادید، لب فرو هسته و نند نسته، سحن نگفت و بار گشت،
گفتش چه کردی؟ گفت: عصای او ملهای او بخشمیدم.

داورز به

بایشده

مروارید

گردید

تو

آشکاه به

اورا جا

بهان دیده

دویا مراء

پشت خار

برمهای

انی نیزد

خود دیده

۳ — دل بر هلاک نماید بودم (عنان؟ کوکلی هلاک
تومشدم ، یعنی هلا که نمامیله قانع ایدم)
۴ — فراموش نکنم (اونو غام)؛ بنداشتم (ط
گندم بربان) (قاورولش ، کباب ایدلش بوغدای)
(اینجی) .

- ؤالها

شیخ در کدام شهر اعرابی دید؟ این چه حکایت می‌
دریابان آن اعرابی را جیزی از زاد و توشه مانده بود؟
بات؟ در این کیه چه بود؟ اول چه پنداشت؟ بس از آن
علوم شد؟ او را چه حیات پیدا شد؟

حق

حکایت

حام طافی را گفتند از خود بزر گذر هست درجه
پاشنده؟ گفت: روزی جهد شنُر قربان کرده بود
عرب بکوشش همرا پرون رفیم . خار کی را دیدم که
فرام آورده . گفتم: بهمانی حام جرا تزوی که خلق
او گرد آمده اند؟ گفت:

بیلت

هر کمان از عمل خوبیش خورد مت از حام ط
النصاف دادم که من او را همت و جوانگردی بر تراز
تمرین — ۳۲ تور گکیه ترجمه ایدیکر.

ایضاحات

- ۱ — بزرگتر هست (فضلانده داها بیویک)
- ۲ — فراموش آوردن (طوبیلانق)، کرد آمدن (اطرافنده طوبیلانق)
- ۳ — منت بردن (منت آشنه قانی، منت چکمک)
- ۴ — بزر از خود (نمودن دها یوکلک، تر، اداته داخل اوشن)
- ۵ — خارکن (دیکن قویار و ب طوبیلان، دیکنچ) (پشه: برقوچان، آرقه به آنچه مقدارده).

سؤالها

حاتم بکدام شهادت شهور است؟ روزی اورا چه گفتند؟ آیا صدی دیگر از خود بزرگتر هست بدید؟ این شخص کی بود؟ آن خارکن را چگذاشت؟ آن روز حاتم به فربان کرده بود؟ کجا رفته؟ پائی خارکن چه گفت؟ پا خارکن اورا چه گفت؟

۶

حکایت

درویش را ضروری پیش آمد؛ کسی گفت: فلان نعمت بی فیاس دارد اگر بر حاجت تو واقع گردد همانا در قضای آن توفیر و امداد را. گفت: من اوراندام. گفت: مُست رهبری کنم. دستش بگرفت، تا بینزل آنکس درآورد. درویش بک را دید، لب فروهشته و شد نشسته، سخن نگفت و باز گفت. گفت: چه گردی؟ گفت: عطای او بلغای او بخشمیدم.

دم (عنای؟ کوکلی هلالا اوزریه
اوون عام)، پنداشتم (طن ایتم)،
باب ایش بو غدای؟ مروارید

والها

دید؟ این چه حکایت میکرد؟ آیا
زاد و نوش مانده بود؟ آنکه به
چه پنداشت؟ بس از آن امواج
شد؟

کایات

بود بزر گز هست درجهان بدید
ل شتر قربان کرده بودم و بالرا
زم، خار کی را دیدم که بشن خار
حاتم چرا نزوی کاخقی بر میباشد

بیت

منت از حاتم طافی نبرد.
مست و جوانمردی برتر از خود بدید
ترجمه ایدیکن.

۳ — دل بر هلاک نهاده بود
تومشدم، یعنی هلا کمک نمایمدا
۴ — فراموش نکنم (که)
گندم بُریان (قاور و لشن، آنکه)
(اینجی).

شیخ در کدام شهر اعرابی
در بیان آن اعرابی را بجزی از
یافت؟ در این کیمچه چه بود؟ اول
معلوم شد؟ اورا چه حیات پیدا

حاج طائی را گفتند از خ
یاشینه؟ گفت: روزی چه
عرب بکوشه صحرا پیرون رفته
فرام آورده. گفتم: بهمانی
او گرد آمده اند؟ گفت:

هر کنان از عمل خوبی خورد
انصاف دادم که من او را
نمیرم — ۳۲ تورکی

آحاد

داما بیویک ()
کرد آمدن (اطراف نه طوبیانق)
ده قلق ، منت پیکملک ()
ها بیک ، تر ، اداته داخل او لش ()
طوبیان ، دیکنیج (پیشته) بر قوچاق ،

و الها

روزی اورا چه کفتند ؟ آیا مردی
؟ آن شخص کبود ؟ آن خارکن را
کرده بود ؟ کجا رفته ؟ باآن خارکن
رفت ؟

۷۰

کایت

آمده کسی گفت : فلان نعمت
تو واقع گردد هانا در قضای
من اوراندام . گفت : مَمَّت رهبری
آنکس در آورد . درویش بیک
شست . سخن گفت و باز گشت .
لای او بلقای او بخشدید .

- ۳ — دل بر هلاک نماید بودم (عیناً؟ کوکلی هلاک او زربت
قوم شدم، یعنی هلاک که تمامیله قانع ایدم)
- ۴ — فراموش نکنم (او نو عالم) پسنداشتم (ظن ایندم)؛
گندم بُریان (فاورولش، کتاب ایدلش بوغدای)؛ مر وارد
(اینجی).

سؤالها

شیخ در کدام شهر اعرابی دید؟ این چه حکایت میکرد؟ آیا
در بیان آن اعرابی را جزی از زاد و توشه مانده بود؟ آنکه چه
یافت؟ در این کیه چه بود؟ اول چه پسنداشت؟ بس از آن اورا چه
علوم شد؟ اورا چه حیات پسداشت؟

حکایت

حاتم طائی را گفتند از خود بزرگتر هست در جهان دیده
یا شنیده؟ گفت: روزی چهل شتر قربان کرده بودم و بالمراء
عرب بکوشة صمرا پیرون رفیم. خار کنی را دیدم که پشت خار
فرامم آورده. گفتم: بهمنی حاتم چرا ازوی کخلقی بر مهاط
او گرد آمده اند؟ گفت:

بیت

هر کنان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نزد
انصاف دادم که من اورا بهم و جوانمردی بر تاز خود دیدم.
تمرين — ۳۲ تورکجه ترجمه ایدیکن.

حکایت

دودرویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سیاحت کردند؛
بی کم ضعیف بود که به ردوش افضل از کردی و آن دیگر قوی که
روزی سه بار خوردی. قضاها بر در شهری بشتم جلوی
گرفتار شدند؛ هر دو را بخانه کردند، و دَرَش را بگل بر
آوردهند. بعداز هفت معلوم شد که بی گناهند، در یکشادند؛
قوی را دیدند مرده وضعیف جان بسلامت برده؛ درین عجب
ماندند، حکیمی گفت: اگر بخلاف این بود عجب داشتی؛ زیرا
آن بیکی بسیار خوار بود، طاقت بی نوافی نداشت، هلاک شد؛
و آن دیگر خوبیشتن دار بود، بر عادت خود صبر کرد و بسلامت
ماند.

قطعه

چو گم خوردن طیعت شد کمی راه، چو سختی پیشش آید سهل گرد؛
و گرتن پرورداست اندر فراخی چو تنگی پیند از سختی بمرد.
تمرين — ۳۶ تور یکم ترجمه ایدیکر.

اضحات

۱ — ملازم صحبت یکدیگر (بری برینک صحبته ملازمت
ایده رک، یعنی بری برینه رفاقت ایده رک).

و ده گردی،
و ده گردی.

ی دچار

ی حسابز

ماهوله رک

دن کری

، اوان ۱

ن بجهره

نه)

مان که نا

دیدن دن

قطعه

مَبْرَحَاجِتْ بَنْدِيلِكْ تُرْشْ روی کَازْخوی بَدْشْ فَرْسْ
اَكْرَكْوُنْ غُمْ دلْ يَا كَكْيِ كَوْيِ كَازْرُوِيشْ بَقْدَآَسْ
تمرين — ۳۳ تورکجه ترجمه ایدیکر.

ایضاحات

- ۱ — ضروری پیش آمد (عیناً: ضرورت او کنه کلدی؛
قر و ضرورت اولید)
- ۲ — نعمت بی قیاس دارد (عیناً: قیاس نعمت طویلوره به
مال و ترورت صاحبیدر)
- ۳ — هانا در قضاای آن توقف رواندارد : (عیناً:
آنک تو سیسته تو قی لان طوماز؛ یعنی احیاجکی تو سه
فانی روا کورمن)
- ۴ — در آورد (ایجری کشیدی) ؛ باز کشته (کردی
یعنی دوئل)
- ۵ — لب فروهشته و تندشته (دو داغی صارقیمش؛ مزه
ایله او طور من)
- ۶ — مبر حاجت (حاجت ایله؛ یعنی عرض احتجاج)
- ۷ — که از خوی بَدْشْ فَرْسَوَهْ کردی (اویله بر آن
خوبیندن فرسوده خاطر یعنی مضطرب اولوران)
- ۸ — بِقَدْ (بالعمل، حقیقت) ؛ کردی (کشته و کر
ضارع مخاطب)

حروف

حکایت

دودرویش خراسانی ملازم صحبت یکدیگر سیاحت کردند؛
بی ضعیف بود که بهردوشب افوار کردی و آن دیگر قوی که
روزی سهبار خوردی. قضارا بر در شهری پُشمَت جلوسی
گرفتار شدند؛ هر دو را بخانه کردند، و در ش را بگل بر
آورده‌اند. بعداز هفته معلوم شد که بی گناهند، در یکشادند؛
قوی را دیدند مرده و ضعیف جان بسلامت برد؛ درین عجب
بالاندند. حکیمی گفت: اگر بخلاف این بود عجب داشتی؛ زیرا
آنکه بیمار خوار بود، طاقت بی نوائی نداشت، هلاک شد؛
و آن دیگر خواشن دار بود، بر عادت خود صبر کرد و بسلامت
بماند.

قطعه

چو کم خوردن طیعت شد کمی را، چو سختی بیش آید سبل گبرد؛
و گئن پوراست اندر فراخی چو شکن بیند از سختی ببرد.
تمرين — ۳۴ تورکجه ترجمه ایدیکز.

اضحات

- ۱ — ملازم صحبت یکدیگر (بری برینک صحبت ملازمت ایده‌رلک، یعنی بری برینه رفاقت ایده‌رلک).

ده گردی،
ده گردی.

من در چار

حسابز

امولزک
ن کری

اویان ۱

برجهره

نه)

ان که نا

بین دند

قطعه

مَبْرَحَاجِتْ بِزَدِيكْ تَرْشِ روی کاْخُوی بِدْشِ فَرسُو
اکرْ گُونِ غُمِ دل باکَی گُونِ کاْخُرویش بِنَقَدِ آسو
تمرين — ۳۳ تورکجه ترجمه ایدیکن.

اضحات

- ۱ — ضرورت پیش آمد (عیناً، ضرورت او کنه کلدی) : فقر و ضرورت اولدی)
- ۲ — نعمت قیاس دارد (عیناً، قراسز نعمت طوبی را یعنی مال و میروت صاحبیدر)
- ۳ — هانا درقضای آن توقف رواندارد : (عیناً، آنک توپهسته وقی لائق طوقیاز ، یعنی احیاچکی توپه
قانی روا کورمن ،)
- ۴ — درآورد (ایجڑی کتیردی) ، باز کشتن (کری
یعنی دونک)
- ۵ — لفروھش و تندش : (دو داغی صارقیمشن و سرت
ایله او طوردمش)
- ۶ — میر حاجت (حاجت ایشه) ، یعنی عرض احتیاج ایه
- ۷ — که از خوی بدش فرسوده کردی (اولله بر آن
خویشدن فرسوده خاطر یعنی مضطرب اولورسک)
- ۸ — بسته (بالفعل ، حقیقت) ، کردی (کشتن و کرا
مضرع مخاطب)

اوروج

(رددی)

(دلبور)

برآوه

لتدبیر

(نادی)

بلیر

رن

هل

سئالها

درویش را که پیشش سختی آمد کسی جه کفت؟ آیا درویش آن
توانکر را دانست؟ که نزدیک او برد؟ چو درویش درآمد که دید؟
بدو چیزی کفت؟ چرا؟

درویش خراسانی چه کردند؟ چکونه بودند؟ بدر شهری
چرا کرفتار شدند؟ هر دورا چه کردند؟ آیا معلوم شد که درویشان
بی کنایه‌ند؟ آنکاه چه کردند؟ آیا هر دوزنده بودند؟ صد و که پود و که
زنه؟ حکیمی اینرا بخطور ایضا کرد؟

هز

حکایت

یکی از ملوک عجم طبیعی حاذق بخدمت مصطفیٰ صلی الله علیه
وآلہ وسلم فرستاد، سالی چند در دیار عرب بود، کسی تجربه‌ی
پیش او نیامد و معاملجی از اوی در نخواست. روزی پیش سیدالآئیا
علیه الصلوٰة والسلام آمد و گله کرد که مرا برای معاملت اصحاب
فرستاده اند در این مدت هیچکس مبنی التفات نکرد، تا خدمتی
که بر این پنده معین است بمحای آدم. رسول علیه الصلوٰة والسلام
فرمود که این طائفه را طرفی نیست که تا اشتباه غالب نشود چیزی
نخورند و هنوز که اشتها باقی باشد دست از طعام باز دارند. حکیم
گفت: این است موجب شدرستی؛ پس زمین خدمت ببوسید
وبرفت.

- ۲ — بهر دوش بافطار کردی (هر اینکی گیجه بر بوزار دیدی ؛ طعام ایده دیدی)
- ۳ — روزی سیار خوردی (کونده اوچ دفعه پی)
- ۴ — قضادا (سو تصادف اثری او له رق ؛ قضادا)
- ۵ — گرفتار شدند (تو قیف ایدل دیلر ؛ اسیر اید یاقه لاندیلر)
- ۶ — بخانه کردند (بر خانه یه ایدل دیلر ؛ یعنی قایپادیلر)
- ۷ — درش را بگل بر آور دند (قایپسی چامورله یو کس یعنی اور دیلر)
- ۸ — در این (بونده ؛ بونصوصده)
- ۹ — عجب ماندن ، محجب داشتن (تعجب ایمک)
- ۱۰ — بسیار خوار (اکول ، چوق ییین ، او بور)
- ۱۱ — طاقتی نوائی نداشت (غداسزاق طاقتی طو؛ یعنی غداسزنه تحمل ایمه دی)
- ۱۲ — خویشتن دار (کنیدنی طو تان ، پرهیز کار)
- ۱۳ — چوسخی پیشش آید (وقا که قاتلیک او کنه که یعنی نه زمان او کا ضرورت عارض اولور ، دوچار ضرر او لدیگی زمان)
- ۱۴ — سهل گیرد (قولای طو تار ، یعنی قولای قله تحمل ایدر)

سؤالها

یک ازملوک عجم طبیعی کجا فرستاد؟ آن طبیب چند وقت در دیوار
عرب ماند؟ آیا در این مدت کس پیش او آمد برای خواستن معاملات؟
پس چه کرد؟ سیداللاییا علیه التحاکم بدوجه فرمود؟ آنکاه طبیب پارسی
چه کفت؟ پس چه کرد؟ حکم کی سخن آغاز کند؟ و کی خورد؟
جزرا کفناresh حکمت بود؟ خوردنش چه حاصل کند؟

حکایه (ترجمه)

ایکی امیر زاده مصرده ایدبیلر، بری علم او کرمه‌ندی،
دیگری نروت فازاندی. اولکی علامه عصر، بریکی عنزیز
معمر اولدی.

برکون زنکن قاردهش نظر حقارتله عالمه باقدرق دیدی:
— بن سلطنته واصل اولم، سن ایسه بولهجه فقر
ومسکنده فالدک.

علم جواب ویردی:

— ای برادر، الله شکر ایتمک بورجدر، ذیرا میراث
پیغمبرانه یعنی عالمه نائل اولم؛ سن ایسه فرعون و هامانک
میراثی یعنی ملک مصری بولدک.

تمرين — ۳۶ . فارسی به ترجمه ایدبکن.

تسهیل ترجمه

۱ — آموختن (اوکره‌نمک)؛ آندوختن (فازانق)؛

محمد راز
ن آید؛
آرد بار.

بر فاج
علالج
مرا جدت
بریوی،

ن امه
خلل،
پلک
مارش

مثنوی

سخن آنگه کند حکیم آغاز پاسرانگشت سوی ۱
که زنا گفتش خلل زاید ، بازنا خورد نش بجا
لاجرم حکیش بود گفتار خوردنش تندرستی
تمرین — ۳۵ . تورسکیه ترجمه ایدیکر .

اضحات

- ۱ — طبیب حاذق (بر طبیب حاذق) ، سال چند (سنه) ، تجربی (تجربه طریقه) ، معالجه (بر معالجه) ، بر
- ۲ — درخواستن (ایستادن) ، طلب (ایش)
- ۳ — کله (شکایت) ، اللذات کردن (توجہ ایش) ، ایش (ایش)
- ۴ — این طائمه را طبقیست (بوطاشه ناک) ، بوجاعدهک بر اصولی ، بر عادی وارد واردو .
- ۵ — باز داشتن (کری طوقن ، چکمک)
- ۶ — پاسرانگشت سوی لئمه دراز (وی پارماق اوچ طرفه اوژون « ایدر » یعنی یمکه باشلار)
- ۷ — گفتنا گفتش خلل زاید (که سویله ممه سندن بر بر ضرر طوغاز ، توله ایدر ، ترتیب ایدر ، حاصل اولور)
- ۸ — بیان آمدن (جانه کلک) ، آرتیق تحمل ایدمهک مضطرب و مضطرب قالمق)
- ۹ — لاجرم حکیش بود گفته او (یعنی لاجرم کفه حکمت بود : شبهه مز سوزی حکمت اولور)
- ۱۰ — بار آوردن (حاصل ایش) ، حصوله کنیمه کشا)

منتخبات

عابد لقمه لذت خوردن گرفت و کسوه لطیف بوشیدن
وازفوایه و مشموم حلاوت و تعمی باقفن .
پادشاه ملک بیدین اورغبت کرد . عابدرادید : از هیأت
انجیین بگردیده و سرخ و سفید گشته ، و فربه شده و بر بالش
و پیسا نگیرده . غلام پری بیکر با صرخه طاوسی بالای
سرش ایستاده . بر سلامت حاشی شادمانی کرد و از هر دری
سخن گفتند : تا ملک بانجام سخن گفت : من این دوطافه را
در جهان دوست یدارم : علماء و زهادرا . وزیری فیضوف
جهاندیده حاضر بود ، گفت : ای ملک شرط دوستی آنست که
با هر دو طافه بیکوئی کنی . ملک گفت : چه گونه ؟ — گفت :
علماسازا زربده نادیکر بخوانند و زهادرا چیزی مده تازا هد
بمانند .

تمرين — ۳۷ تورکجه ترجمه ایدیکن .

ایضاً هات

- ۱ — بیکم زیارت (زیارت مقصده)
- ۲ — اکر مصلحت بینی (اکر مناسب کورورسلا)
- ۳ — مقام سازیم (بر بر حاشی لایم)
- ۴ — کفر افات بیادات ازین به میسر شود (آسودگی الله
ایضاً عبادت بورادن دها میسر اولور)
- ۵ — پاس خاطر ملک را مصلحت آست که (پادشاهک حاطری
ایجون مناسب اولان شودر که)

کین) ؛ بخش حقارت (نظر حقارتله ، حقارت
نه (عالم) ؛ رسیدن (ایرشمنک) ؛ ماندن (قالق)
ست (شکر او زرمه دهدر یعنی بور جدر) ؛ و تو
دکما بودند؛ چه کردند ؟ روزی برادر توها کرد کرد ؟
کفت ؟

حروف

حکایت

بعدان شام در ییشه سالها عبادت کردی و برک
رددی . پادشاه آن طرف بیکم زیارت بزدیلک
نه : گر مصلحت بینی در شهر ازبرای تو مقسی
ت عبادت ازین بیه میسر شود ، و دیگران بیه کان
تفید شوند و بر اعمال صالح شما اقتدا کنند . زاهد
بول نکرد . ارکان دولت گفتند : پاس خاطر
ت آنست که چند روزی شهر در آی و یکیست
ن ؟ بس اگر صفاتی وقت عنیزان از محبت اغیار
اختیار باقیست . آورده اند که عابد بشهر در آمد ؟
اص ملک را ازبرای او پرداختند ، مقامی دلکشای

توانگر (زی
گوزبانه)؛ فـ
شکر بر منـ
(سن ایـه)

دوامیرزا
برادر قبـه چـهـ

بـی از مـا
در خـشـان خـوـ
اورـفت و گـشتـ
سازـیم کـه فـرـاغـ
انـفـاسـ شـهـاـ مـ
ایـن سـخـنـ رـاـ دـ
مالـکـ رـاـ مـصلـحـ
مقـامـ مـلـمـوـمـ کـتـ
کـدـورـقـیـ بـذـیرـدـ
بـستانـ سـرـایـ خـاـ
ودـوـانـ آـسـایـ

ظر حقادله ، حقارن
ملک) ؟ ماندن (قالق) ؛
نمی بورجدر) ؟ و تو

ی برادر توا کرده کرد ؟

عبادت کرده و برلا
بمحکم زیارت بتزدیل
ر از رای تو مقامی
د ، و دیگران پیرکان

شما اقتدا کنند . زاهد

کفتند : پاس خاطر
شهر در آی و یکیست

نیز ازان از محبت انبار

، عابد بشهر در آمد ا
د ، مقامی دلکشای

منتخبات

۶۳

عابد لقمه لذین خوددن گرفت و کسوه لطیف پوشیدن
وازفو اک و مشموم حلاوت و تمع یافتن .
پاری ملک بدیدن اورغیت کرد . عابدرادید : از هیأت
نهشتنین پیگردیده و سرخ و سفید گشت ، و فربه شده و بر بالش
دیسا تکیه کرده . غلام پری پیکر با مروده طاووسی بالای
سرش استاده . بر سلامت حالش شادمانی کرد واژه دری
سخن گفتند : تا ملک با هجام سخن گفت : من این دوطاشه را
در جهان دوست میدارم : علماء و زهادرا . وزیری فیلوف
جهاندیده حاضر بود ، گفت : ای ملک شرط دوست آنست که
با صرد و طاشه نیکوئی کنی . ملک گفت : چه گونه ؟ — گفت :
علمara زربلاه تادیکر بخوانند و زهادرا چیزی مده تازا هد
بمانند .

تمرين — ۳۷ تورکجه ترجمه ایدیکتر .

اصناعات

- ۱ — بمحکم زیارت (زیارت مقصدیه)
- ۲ — اکر مصلحت بینی (اکر مناسب کو در ساله)
- ۳ — مقام سازیم (بر رحاظه زلایم)
- ۴ — کفراغت عبادت ازین به میسر شود (آسودگی ایله
ایغای عبادت بروادن دها میسر اولور)
- ۵ — پاس خاطر ملک را مصلحت آنست که (پادشاهک خاطری
ایمون مناسب اولان شود رک)

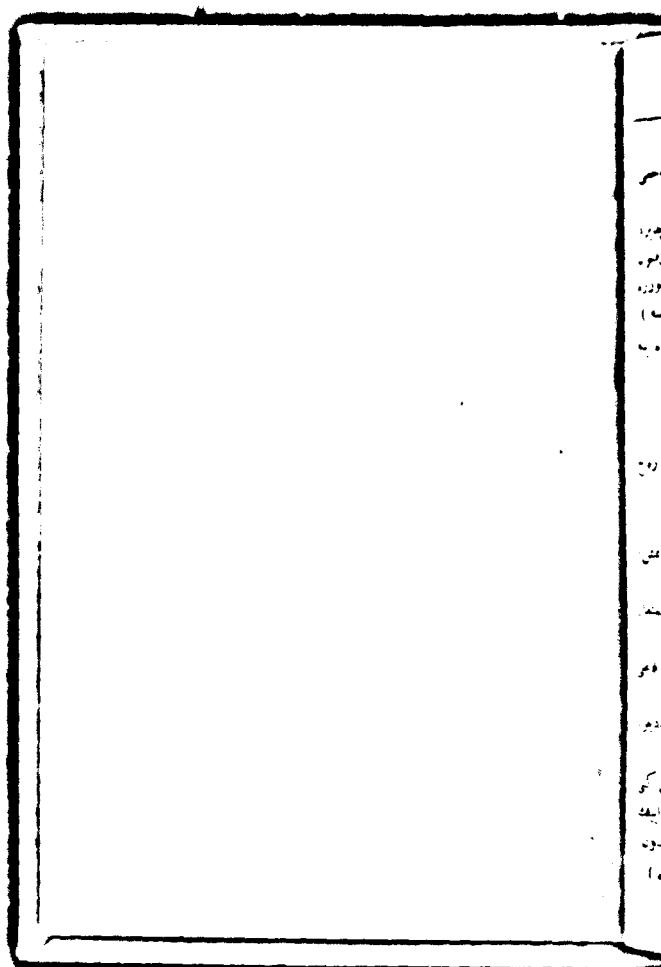
توانگر (زنگین) ؛ بچشم حقارت (نگوژله) ؛ فقیه (علم) ؛ رسیدن (ایریش) شکر بر منست (شکر اوزدمده درید) (من ایسه).

سؤالها

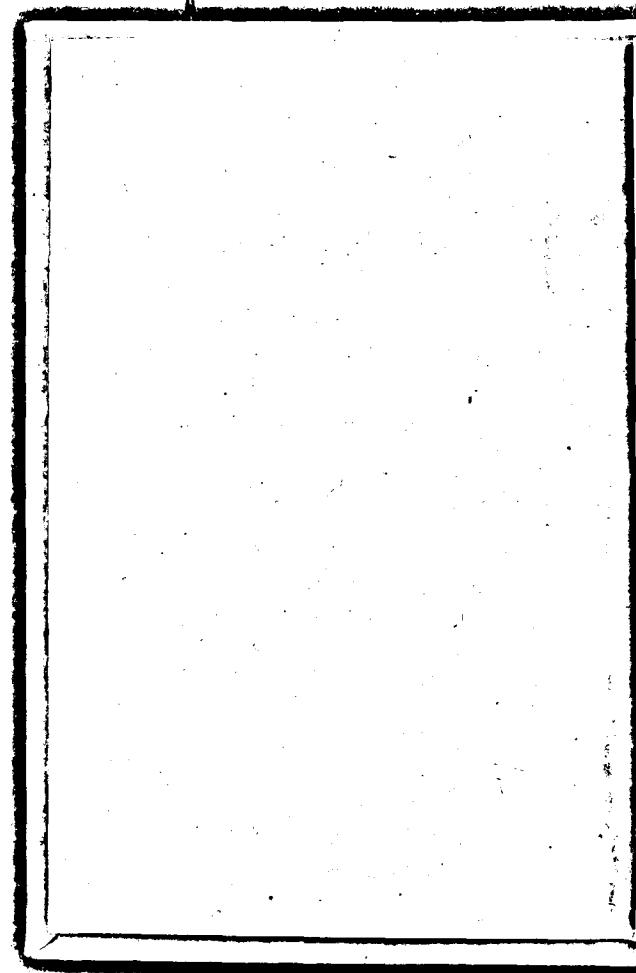
دوامیر زاده کجا بودند؟ چه کردند؟ روز
برادر فقیه چه گفت؟

حروف**حکایت**

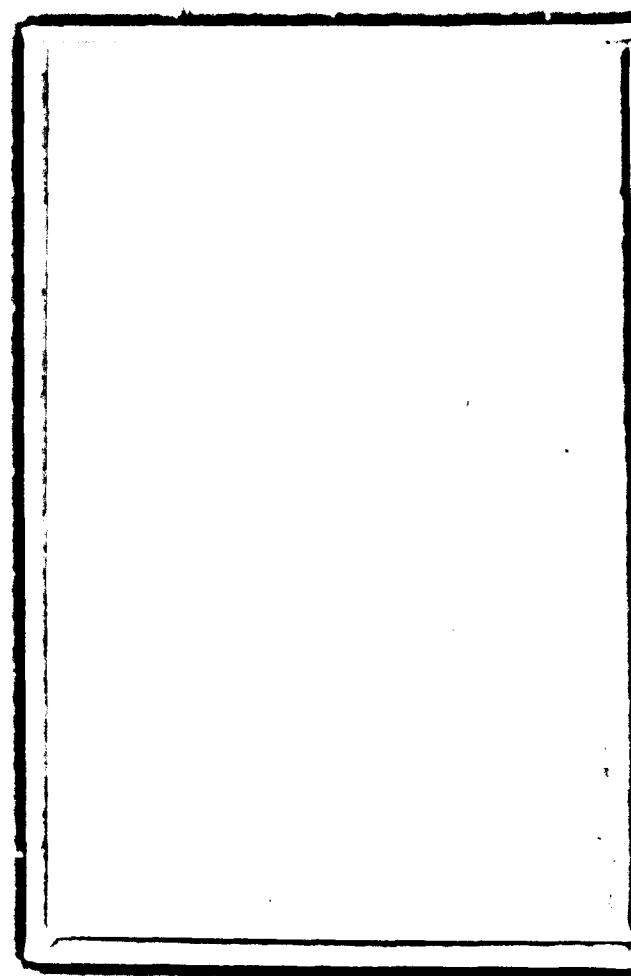
یکی از متبدان شام در پیشۀ سالها در خان خوردی . پادشاه آن طرف او رفت و گفت : گر مصلحت بینی در شه سازیم که فراغت عبادت ازین به میسر شو افاسن شما مستفید شوند و بر اعمال صالح این سخن را قول نکرد . ارکان دولت ملک را مصلحت آنست که چند روزی با مقام معلوم کی؛ بس اگر صفاتی وقت عرض کدوری پذیرد انتخاب باقیست . آورده‌اند کهستان سرای خاص ملک را از برای او برداخت و روان آسای .



- ۶ - پیش در آمدن (شهره لیبرت)
 ۷ - وکیلت مقام معلوم کی (مقامک نصایحه
 آندهست)
 ۸ - اگر صای وقت همراهان از حیث اینبار که میزد
 (بیا : اگر همراه لیک جلای وفق ماشنهای رک صند من بر چون این
 ایندهست ، یعنی شاید سر همراه لیک او قاتی به اینکه کسی کی صور این
 همراه اینجواب ده ماشنهای رک ماشنهای رک خالدار اول همچ اولور)
 ۹ - احیا بازیت (بیا : انتشار پاییز ، یعنی تواریخ
 سرکرد)
 ۱۰ - بستان سرای (بیجیت بالجهیز اینجند که - ای)
 ۱۱ - برداختی (بستانیوب حاضر لایق)
 ۱۲ - دلکش (کوکل آجیس) ، روان آنسی (دلکل بر جی)
 ۱۳ - نفع پائیش (منصبید اونی ، دونی وونی)
 ۱۴ - از هیئت محضین بکروده (بیا : امکان الدن دو
 یعنی امکان حال بدل ایش)
 ۱۵ - طربه شده و بروانی ویبا نکیه کرده (سبزی ایش و فی
 فشن میمول باصدیه باصل ایش)
 ۱۶ - شادمانی کرد (اطهار صیرت ایهدی ، جو سلط
 ملکدر)
 ۱۷ - از هر دری سخن گفتند (هر قیدن سوزمه)
 یعنی هر شیوه بحث اینهبل
 ۱۸ - شرط دوستی آنست که با هر دو طرفه نکوذ
 (دوستی نیز می شود که ب هر ایکی صفت اشخاصه بر
 ایندهست ، یعنی دوستی کردن او نظر حقیق برواییک کورمنش اونا
 ۱۹ - نادیگر ۱ نا که برمقدار داشا ، نا که داشا زید)



- ۶ — پیش در آمدن (شهره گرمه)
- ۷ — و کیفیت مقام معلوم کنی (مقامک ناصل اوله حقن
آکلایه سک)
- ۸ — اگر صفاتی وقت عنیرزان از محبت اغیار کدوری پذیرد
(عیناً : اگر عنیرزلوک جلای وقتی باشقه لوك صحبتندن بر بولانق قبول
ایدرسه ؛ یعنی شاید سر عنیرزلوک او قاتی یعنی اسکنی کی صفات اوزره
جریان اینجیوب ده باشقه لوك معاشر تندن خالدار اوله حق اولورسه)
- ۹ — اختیار باقیست (عیناً : اختیار باقیدر ؛ یعنی اراده بنه
سرکدر)
- ۱۰ — بستان سرای (چیزیک باچه مسی اینچند کی سرای)
- ۱۱ — پرداختن (بوشالوب حاضر لاق)
- ۱۲ — دلکشا (کوکل آچیچ) ، روان آسای (روح
دیکندر بریجی)
- ۱۳ — قمع یافتن (مستفید اولق ، ذوق بولق)
- ۱۴ — از هیأت نخستین بکردیده (عیناً : اسکی حالندن دوئشن
یعنی اسکی حال تبدل اینش)
- ۱۵ — فربه شده و بربالش دیبا تکیه کرده (سیزی لمنش و قبتمدار
قادشن مممول باصدینه باصلانش)
- ۱۶ — شادمانی کرد (اظهار سرت ایله دی ؛ بو فلک فاعلی
ملکدر)
- ۱۷ — از هر دری سین گفتند (هر قاییدن سوز سویله دبله ،
یعنی هر شیدن بمحث ایتدبله)
- ۱۸ — شرط دوستی آنت که با هر دو طائنه نکوئی کنی
(دوستیق شرطی شود که بو هر ایکی صنف اشخاصه بر ایلک
ایده سک ؛ یعنی دوسته کردن اوبلر حقیق برایلک کورمی اولون)
- ۱۹ — تا دیگر (تا که برمقدار داما ، تا که داما زیاده)



- ۶ — پیغمبر در آمدن (شهره ایمک)
- ۷ — وکیلت مقام معلوم کی (مقامک ناصل او نه می آیدمک)
- ۸ — اگر صنایع وقت عربستان از محبت اخبار کندوری بذرد
(یعنی اگر عرب‌لر لذت جلای و قتل باشند لذت صحت‌من بر بولاثق‌نون
اید)
- ۹ — اینجا بود سر عرب‌لر لذت اوقانی به اسکنی کی صدوت اوزره
جوانان اینجا بودند باشند لذت معاذیر شدن خللدار اوله حق اولو رس)
- ۹ — اختیار باقیست (عرباً : اخبار باقیست ، یعنی اراده به
سرکرد)
- ۱۰ — بستان سرای (چیزیک با نجه می اینجند که - ای)
- ۱۱ — بردانیت (برشالوب حاضر لامن)
- ۱۲ — دلکشا (کوکل آجیس) ، روان آسمای (روح
دبکله بر عین)
- ۱۳ — نئن باقی (مستبد اویق ، ذوق یونی)
- ۱۴ — از هائی خستین بکرده (عرباً : اگر حال‌من دو نیش
بمن اسک حال نیبل اینش)
- ۱۵ — فربه شده و بر ایش دینا نکبه کرده (سیزیر لیش و بنداد
فاشندن ممولاً با صدیقه باصلاح‌نش)
- ۱۶ — شامانی کرد (اظهار مسرت ایهدی ، بو غلط فعل
مکدر)
- ۱۷ — از هر دری سخن کفتند (هر قیبدن سوز سو به دبر ،
یعنی هر بشیدن بخت اینهبل)
- ۱۸ — شرط دوستی آنست که با هر دو طائفه یک‌کوئی کوئی
(دوستی شرعاً شود که و هر ایکی صفت اشخاصه بر ایک
آیده‌مک ، یعنی دوستی‌کردن او نظر حقیق برایکه کوئی مش اولوندا)
- ۱۹ — تا دیگر ۱ تا که بر مقدار داشا ، تا که داشا زیاده)

جغنی

ذمیرد

بقول

رژره

(هـ)

، ینه

روح

شـا

تدار

ناعلی

پلر،

ککی

بیلک

ونـ(هـ)

- ۶ — پیغمبر در آمدن (شهره کیرمک).
- ۷ — و کیفیت مقام معلوم کی (مقامات ناصل اوله آکلایه سک)
- ۸ — اگر صفاتی وقت عنیرزان از حبشه اغیان کدورتی ؛
 (عیّا : اگر عنیرزان لک جلا و حق باشنه لک محبت دن بر بولانق ایدرسه ؛ یعنی شاید سر عنیرزان لک او قاقی بهه اسکبی کی مفوت از جوانان اینه بوبده باشنه لک ماشر تندن خالدار اول هجق اولور س)
- ۹ — اختیار باقیست (عیّا : اذن بار باقیدر ؛ یعنی اراده سزکدر)
- ۱۰ — بستان سرای (چیزیک بالچه سی ایجه نده کی سرای)
- ۱۱ — پرداختن (پوشاننوب حاضر لاق)
- ۱۲ — دلکشا (کوکل آجیجی) ، روان آسای (دیکن دیر بیجی)
- ۱۳ — تمعع یافتن (مستند اولن ، ذوق بولق)
- ۱۴ — از میان نخستین بکردیده (عیّا : اسک حالتند دوء یعنی اسک حال تبدل ایتش)
- ۱۵ — سفره شده و پر باشن دیبا تکیه کرده (سیز لمنش و قبه قاشدن ممول یاصدینه یاس لامش)
- ۱۶ — شادمانی کرد (اظهار مسرت ایله دی ، بو فظاک ملکدر)
- ۱۷ — از هر دری سخن کفتند (هر قاییدن سوز سویله د یعنی هرشیدن بخت ایتدیل)
- ۱۸ — شرط دوستی آئست که با هر دو طائفه نیکوف (دوستنیق شرطی شود که بو هر ایکی منف اش خانمه بر ای ایده سک ، یعنی دوستنکنن اول هر قبیق برای هک کور میش اول)
- ۱۹ — تا دیکر (تا که برقدار داما ، تا که داما زیاده)

شی (۲) بحق غرور شد

مدیه صنعتیه عالد آثار

و خریطه ای جغرافیا عمومی

بر صحیت

ب مصطفیانه صفت نک از پدر و سر
ترمی مکملند. نک کوزل بر جراحتی که

خریطه ای عثمانی جغرافیا

ایکیجیت

و مکمل جراحتی کنید. ولایات روس
و سلطنت نک از پدر. فیضان (۲) بحق غرور

چک عثمانی تاریخی

و سواری، خریطه ای غات قبیدر
مندو جاتی ای فنا فکولی کوبیلر بیله آکا

چک

تاریخ عمومی

از پدر. غات ساده بازنشسته، خریط
ن ای مکمل تاریخدر. فیضان (۲) غرور شد

ت اخلاقیه و مدیه درسلی

دو، رساله پک قبیدر. فیضان (۱)

رث

دسملي

دگاهون خواه
خر مهواري ز کامند.
هاني ۱۰۱ عرب شد

دسملي و

علاق مذبخت
خر سهريت خددار، سه

کو

اهم زين گلک در
صونک طرزده بازشند.
هاني ۴ چن عروشد

کو

صووي جيل نک
ورسي در رشیده ای بو

مکتبه معلوما

احد حداد بک اثر
چن اخري شد.

نذر

آثار

عمومی

ایزیدر، ر

برجخانیا کن

بر افیاسی

ولایک رس

(۱) پنج غروث

غایت تقدیر.

کوبیل بیله آکه

زندگانی

آن (۶) غروشن

درسلى

در، فیانی (۱)

فیئانی (۴) بیحق غروش

رشدیه صنفلریه عائذ

رسملی و خریطه‌لی جغرافیا

برنجی سنه

دارالفنون جغرافیا معلم‌لندن صفوت بکای
خریطه‌لری رئکلیدر، ترتیبی مکمل‌لر، الک کوزا
فیئانی (۵) غروشدر.

رسملی و خریطه‌لی عثمانی جغرافیا

ایکنیجی سنه

عماکل عثمانیه نک اک مکمل جغرافیا کتابیدر
مزیدرپک تقدیردر، صفوت بکک اثربیدر، فیئانی

کوچک عثمانی تاریخی

احمد رفیق بکک در، رسملی، خریطه‌لری
صوک طرزده یازشدر، مندرجاتی الک قبا فکرلی
فیئانی ۳ بیحق غروشدر.

کوچک تاریخ عمومی

صبری جیل بکک اثربیدر، غایت ساده یاد
ورسملی در، رشدیه‌لر ایجهون المکمل تاریخندر، فیئانی

مکتبده معلومات اخلاقیه و مدنیه

احمد جواد بکک اثربیدر، رسملی پک تقدیر
بیحق غروشدر.

(٤) بحق غر وشد

صفلریته عائذ آثار

تاریخ علمی جغرافیا عمومی

بر نجی سنه
اللرینڈ صفوت بکاک ائریڈر ۔ رسم
مکملدر، الا کوزل بوجنزا ایا کٹا

بطہلی عنوانی جغرافیا سی

ایکنچی سہ
مل جفر ایسا کتابیدر . ولاپاںک رم
نکاں اٹریدر . فئائی (۱) عین غوث

عثمانی تاریخنگی

ملری ، خربشه لری غایت نفیسدر .
جاتی اک قبا فکرل کوبیلر بیله آکه

تاریخ عمومی

ز. غایت ساده یا زلشدرا. خریطه
نکمل تاریخدر. فیئان (۶) غروشدن

خلاقیه و مدنیه در سلری

رسول پک نفیہ در . فیشانی ()

فیثائی

رشدیه

رسمی و خ

دارالفنون جرافیا معا
حریطه‌لری زنگلیده، ترتیب
فیثائی (۵) غروشد.

رسمی و خ

مالک عثمانی لک الک مک
مزیدریک فیسدر، صنوت

کوچک

اجد رفق بک در، رس
صوک طرذده یازنشدر، مندر
فیثائی ۳ بعن غروشد.

کوچک

صبری جبل بک ازید
ورسمی در، رشیده‌لر ایمون الک

مکتبه معلومات ا
احمد جواد بک ازید
لحق غروشد.

(بچ غروشد)

فلویسنه عائذ آثار

هل جفرا افایا عمومی

نئجی سنه

دند صنوت پک اثریدر ، رسملی در ،
اممادر ، ال کوزل بر جفرا افایا کتابیدر .

لی عثمانی جفرا افایاسی

نئجی سنه

جفرا افایا کتابیدر . ولاياتک رسملیله
، اثریدر . فیشانی (۶) بچ غروشد .

عثمانی تاریخی

تی ، خربطه لری غایت نفیسدر . ال
تی الک قبا فکرل کوبیلر بیله آکلار .

تاریخ عمومی

غایت ساده یازشدر . خربطه لی
ککل تاریخندر . فیشانی (۶) غروشد .

خلافیه و مدنیه درسلری

رسمل پک نفیسدر . فیشانی (۴)

فیتاق (۴)

رشدیه ص

رسمی و خریطه

دارالفنون جغرافیا معلمات
حریطه‌لری رئیکیدر، ترتیبی مـ
فیتاق (۵) غروشدـر .

رسمی و خریطه

ایـک
مالک عـنـیـهـلـکـكـ مـکـمـلـ
منـیـدـرـپـکـ فـوـسـدـرـ، صـفـوتـ بـکـ

کوچـکـ

احـدـ رـیـقـ بـکـ دـرـ، رـسـمـ
صـوـکـ طـرـذـهـ يـازـشـدـرـ، مـنـدـرـجاـ

فـیـتـاقـ ۳ـ بـیـقـ غـرـوـشـدـرـ .

کوچـکـ

صـبـرـیـ جـیـلـ بـکـ اـثـرـیدـ
وـرـسـمـیـ دـرـ رـشـدـیـهـلـ اـیـجـونـ الـ

مـکـتـبـهـ مـعـلـوـمـاتـ اـ

احـدـ جـوـادـ بـکـ اـثـرـیدـ
بـیـقـ غـرـوـشـدـزـ .